کتاب: تحفة الابرار
مؤلف: حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی
مترجم:

کتاب تحفة الابرار فخر المجتهدین حاجی سید محمد باقر سلمه الله تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ند له [illegible] سلطانه وتفرد بالعز فلا [illegible]
[illegible] ان [illegible] عظمته وقدرته و [illegible]
واشهد ان لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وبعد [illegible]
[illegible]
[illegible] در بیان [illegible] مسمی بتحفة الابرار [illegible]
[illegible] مرتب گردانیدیم [illegible] مقدمه وچند باب [illegible]
[illegible] مقدمه در بیان فضیلت [illegible]
این [illegible]
[illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible]

رعایا که ارتکاب آن موجب نجات در دارین و باعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود قرار
نهند اختلاف عظیم است از این جهت عظمت نظر بکمال رأفت و عطوفت بحکم قضیهٔ [illegible]
و رسل مقربین هدایت و ارشاد عباد فرموده اعمالی را که موجب فوز بدار قرار و باعث استحقاق
توسل بنعیم بی‌زوال است مثل صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و عمره و غیرها ارباب ارتکاب آنها فرموده
بعضی را در عمر یک مرتبه و بعضی را در هر سال یک مرتبه و بعضی را در هر شب و روز پنج مرتبه تا بار
ارتکاب آن اعمال حسنه سعادت انتظام بندهٔ ذلیل فقیر شود بعطایای جلیلهٔ خداوند جلیل
و در اوان عمر اکبر از حسرت و ندامت بی‌حاصل سالم و از شماتت و ملامت بی‌بهره و
تهی دستی غانم و از مفاسد پر شر و شور میدان کثیر الفضای محشر محفوظ و از فواید موائد
عطایای بی‌منتهای حضرت کریم و تاب علی الاطلاق محفوظ گردد و مخفی نماند اعمال مذکوره
با اشتراک در اصل رجحان و محبوبیت متفاوت المراتب میباشند در فضیلت و رجحان لکن
ارجح از همه و افضل از کل نماز است که فوق کل طاعات بدنیه و عبادات و سرمایهٔ اقصی
قاطبهٔ قربات و موجب استخلاص از درکات نیران و باعث استحقاق نعیم جنان و داعی قبول
سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین و امنای حضرت رب العالمین مأثور است اذ قال
قبلت قبل ما سواها و اذا ردت رد ما سواها ففی الفقیه عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب
به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سایر عمله و اذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر آن
کلام حقیقت انجام زینت و موقوف است از جانب مواخذه و محاسبهٔ حقیقی اول کلامیکه
در مقام محاسبه صادر میشود سؤال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخص مقبول شد مقبولیت
[illegible] مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر
اعمال نیز ببرکت نماز مقبول کل اعمال مقبول میشود و اگر العیاذ بالله
[illegible] احدیت [illegible] مردود شد قاطبهٔ طاعات و اعمال او نیز
[illegible]

حکمت مقتضی قبول و ترتب ثمرات آنست بر آنها خواه صلوة مقبول باشد یا نه و در شدن آنها بار حاجت
امور معتبره و در آنها [illegible] مردود شدن صلوة نظر بخذلان بعضی امور معتبره و در آن علیم [illegible]
علی الاطلاق و مناسب بکرم کریم و اهب [illegible] و اشبه آنکه مقبولیت صلوة معتبر و شرط
باشد در قبول سایر اعمال ممنوع است و امکان دعوی اجماع بر خلاف آن نظر به تصفح کلمات
اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است چه در مباحث هیچیک متعرض نشده‌اند امور معتبره در
هر یک را و ناچار ندیده‌ایم احدی متعرض این شده باشد در کتب معتبره که معتبر در قبول زکوة و خمس
رعایت امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است و حدیث مذکور را اگرچه دلالت بر آن است لکن
نظر باستبعاد و اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل این نیست که از آن اعتماد بر آن نمود و در این باب
تغییر پس باید فهمیم ممکن است حدیث حمل شود در صورتیکه عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة مانع از
معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود به برکت آن سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول
نبوده باشد مقبول میشود و هرگاه نماز مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن
سایر اعمالیست که به برکت نماز مقبول میشد عطف کلام آنکه هر یک از عبادات که غیر صلوة
بوده باشد مقبولیت نفسی دارد و مقبولیت غیری اول در صورتیست که مستجمع شرایط
معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود شده باشد یا نه و مقبولیت
غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول نفسی نبوده باشد
لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة چنانچه قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت باعمال
ممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال و حمل شود رد بر عدم آن تا جواب
این اشکال مانحو اهد بود و هر چند حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در آن سهل است بجهت [illegible]
در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر قاطبهٔ اعمال بسیار است اول حدیثی است که [illegible]
و این حدیث اگرچه در فقیه مرسل مروی است لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة

ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ذیل حدیث بعد از آن وقت رد ما سواها مذکور
نیست بنا بر این حتی که در حدیث مذکور شد بعد از آن مخالف ظاهر در آن نسبت یعنی اعمال غیر صلوة
که مستجمع شرایط قبول است به برکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط آنست که اگر صلوة
قبول نشد آن اعمال نیز قبول نمیشود نظر به تقصای شرایط مقبول در آنها قریب به این حدیث است
که شیخ ره در کتاب مجالس در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال
ذکر فرموده اند بسند ضعیف هذا اول ما یسأل العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل
عن صلوته فان زکت صلوته زکی سایر اعماله و ان لم تزک لم تزک اعماله یعنی بنده وقتی که حاضر شد در
محل حساب اول سوالی که از او میشود سوال از نماز است اگر نماز صادره از او مرضی درگاه الهی
محل شایسته گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد
هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه از آنکه در تهذیب بسند دیگر با
تحریر روایت فرموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین ع که آن سرور
ابرار از حضرت سید اخیار رص روایت فرموده که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة و هی اول ما ینظر
فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله و ان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله دویم حدیث معتبری
مروی در کافی و تهذیب و مثوبه حدیثی است که مذکور شد و آن حدیث این است که جناب
کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق ع روایت فرموده از مفخر انبیا و سید رسل
مفخر ازکیا و هادی سبیل صلی الله علیه و آله کلماتی که فرمود و کلام مبارکه حاصل مضمون آن آنست مثل
صلوة نسبت بدین و ایمان مثل ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و حج و غیر
آنها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هر گاه ستون خیمه مستحکم و بر پا بوده باشد ثمری
مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده آن و اگر ستون مستحکم و بر پا نباشد جمله شکسته باشد
مطلقا ثمری مترتب بر آنها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار رسیده و دلالت میکند بر آنکه
[illegible] سیم حدیث [illegible] ثقه

و بنده او دعا نموده که با سند عالی و ثقه کردم از خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام
جعفر صادق ع که می فرموده باشند بهترین چیزی که وسیله قرب عباد میشود بخدا بعد از معرفت [illegible]
ترین اعمال نزد خلاق عالم چیست آنحضرت در جواب فرموده اند نمیدانم چیزی را که بعد از معرفت
که بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت ذات الله و معرفت نبوت فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم
السلام و الثناء افضل از طاعات و عبادات است چهارم حدیثی است مذکور در فقیه و تهذیب
مروی است از جناب رسول خدا صلعم قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها
الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل انوار
و نیره بکسر نون و فتح یاء و در اوقال فی القاموس و النار معلوم و قد تذکر جمعه انوار و نیران و نیرة
کقردة و نور و نیار و قال فی الصحاح النار الضیاء و الجمع انوار و النار مؤنثة و هی من الواو
لان تصغیرها نویرة و الجمع نور و انور و نیران انقلبت الواو یاء لکسرة ما قبلها مراد از نیران در
این مقام یا معنی ظاهری است یا معاصی است بنا بر شایع بودن استعمال سبب است بالنسبه بدو اول
اطلاق لفظ مسبب بر سبب بعبارة اخری تسمیه سبب است باسم مسبب و در شایع استعماله است
اقتران به اوقدتموها نیز شایع است حاصل معنی حدیث آنست داخل نمیشود هیچ وقتی از اوقات
نماز مگر آنکه ملکی می آید مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس برخیزید آتشی را که مشتعل
گردیده بسبب ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام نماز زیرا
نیست که خاموش کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آن آتش یعنی نظر به ارتکاب
معاصی جزای آن چنین مقرر شده که در قیامت ملک معاصی در جهنم معاقب شود بعد از آن بسبب
محافظت و مراقبت نماز از عذاب آن ملک مستحق شده نظر به خاموش شدن آتش
جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود یعنی محکم ملک در جهنم بوده باشد آتش در آن در بدو امر
مشتعل شده باشد بعد از آن اشتعال معاصی موجب اشتعال او شود بعد از آن به نماز [illegible]
نماز در وقت خود بجا آورد قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء آن آتش شود و از آنکه [illegible]
[illegible]

بر طاعتی خود دارد از کسی شود بر تسبیح باسم رب منزه پس خود ادا شده برخیزد و کسی که نشسته باشد نماز و محافظت آن
و در اظهار معاصی صادره از شما که موجب عقاب و در بیزاری است بنابر آنکه اعمال حسنه ملکوم معاصی است
کما هو المدلول علیه بالکتاب والسنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین و بعد از
آنکه از علامات مشتبه بیست نمازت اخوی که از علامات موضوع له لفظ بیزاری است بجهة
قتنه بر کاری بست و رسیدیه که تنفس سبب است بنابر این استعاره است از مصرحه مرشحه خواهد بود
پنجم حدیثی است که از صحیح که قاطبه مشایخ عظام ملکهم الله تعالی فی منازل الکرام بالاتفاق روایت
آن کرده اند حاصل مضمون آن آنست که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است
از خانه که پر از طلا بوده باشد تصدق کرده شود از آن تا تمام شود و اشکالات چند که
این حدیث وارد است بیان آن اشکالات مع دفع آنها نمودیم در مطالع الانوار است
ششم حدیثی است از ثقة الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا یقوم
فی صلوة الا اکتنفه بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز وجل حتی یفرغ من صلوته
یعنی معتبر مروی است نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهت ادای نماز مگر آنکه احاطه میکنند
بر آن بنده ملائکه بعدد آنچه مخالف آن شیعه بوده باشد و این ملائکه متکثره نماز میکنند در عقب
سر او و همه آن ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة او تا آنکه فارغ میشود از نماز
ممکن است مراد از مخالف هر کسی بوده باشد با غیر شیعه از سایر فرق شیعه بنابراین عدد ملائکه
معادل میشود با عدد هر کس که در سطح زمین است غیر از شیعیان ما بنابر آنست که مراد
مخالفت مخالف در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالف مخالفت در فعل صلوة بوده
باشد در آن وقت یعنی مخالف او کرده باشند که در آن وقت مشغول نماز نباشند از جمله
کسانیکه نماز از ایشان صحیح بوده باشد بنابراین عدد ملائکه اکثر از اول میشود و بعد آن بعید
از تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین این مدحی است فوق کل مدح هفتم حدیثی است معتبر
و روایت است از ثقة الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن جناب
… فرموده اند بنده مومنی … از

شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا آسمان بالای سر … جل جلاله ملکی موکل میشود که بایستد
بالای سر او و آن ملائکه ندا میکنند که ای نمازکننده اگر بدانی که کیست التفات تو کرده است و
کیست معبود تو هر آینه از نماز فارغ نمیشدی و از محل خود زایل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از
نماز فارغ شده باشی مخفی نماند که مراد از التفات الهی با بنده مومن آنست که نسبت
حق تعالی در آن وقت با وشل نسبت پادشاهی میشود که التفات را فرماید بشخصی که در خدمت
او ایستاده و اظهار حاجت میکند باو هشتم حدیث صحیحی است مروی از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است که محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل
شانه نماز است و این نماز آخر وصایای انبیاست مخفی نماند که نماز آخر وصایای انبیا بودن
دال بر کمال مدح و نهایت مبالغه در آن است نظر بآنکه آخر وصیت در حین قطع نشده
بمهمات نمیشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا بشان او بوده باشد نهم حدیث
صحیحی است مروی از ثقة الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هر
گاه ادا کند مکلف یک نماز را بجمیع آداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او و اگر چه
نمازها هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچیک از نمازهای او مقبول نمیشود ای برادر
عزیز من از خواب غفلت بیدار شو و تامل کن در این حدیث شریف ثقة الاسلام با جلالت
قدر و رفعت منزلت آن بسند صحیح روایت نموده از کاشف الدقایق و الاسرار یعنی جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین این است که بنده
ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحوی که مقبول درگاه رافت
قرین خالق آسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود اگرچه هیچ
یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد لهذا از ملاحظه مضمون این حدیث را با مضمون حدیث
که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع این اعمال و عبادات او
مقبول شود و این مضمون مروی است باسانید متعدده پس از ملاحظه همه مستفاد میشود
که هرگاه مکلف ایتان یک نماز نماید بنحوی که مقبول درگاه عظمت قرین خالق دنیا و عقبی
شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد اگرچه هیچیک مستجمع شرایط

قبول نموده باشد این منتهای مرتبهٔ کرم و احسان و غایت مرتبهٔ تفضل و افضال است پس اهتمام امور
بقاطبهٔ عباد آن است که سعی و اهتمام نموده اگر کل نماز اتیان نشود بقدری که مستجمع شرائط قبول بوده
باشد لااقل نمازهای خود را سعی نموده که چنین باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و غنیمت
کبری و فضیلت قصوی محروم نکرده اند رجا از فیض حق علی الاطلاق آنست که بحق و حرمت ائمهٔ
مقدسه اثنا عشری علیهم الف الف التحیة والثناء قاطبهٔ نفوس را توفیق چنین عطا فرموده و از خواب
بیقظه از خواب غفلت کثیرة الخسارة و باعث توصل باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعه گر
دد دوم حدیث متفق است مروی از فخر کاینات صلوات الله وسلامه علیه وآله که خطاب
فرمودند بجمعی که مشرف بشرف سراسر سعادت خدمت آن سرور مشرف بودند فرمودند کلامی
که حاصل مضمون حق مقرون آن است که هرگاه در در خانهٔ یکی از شماها نهری بوده
باشد و آن کس بدن خود را بشوید در آن نهر در هر روز و شب پنج مرتبه آیا باقی میماند در بدن
او چرکی عرض کردند خیر فرمودند مثل نماز یومیه مثل آن نهر جاری است تحقیق مراد از
این حدیث سعادت انتظام آن است که معصیتی که از کسی صادر شد آن معصیت محدث
حدث خباثت میشود در نفس این شخص پس از آنکه آن شخص اتیان بنماز نمود این نماز باعث
تطهیر آن نفس میشود از آن خباثت و هم چنین هرگاه آن شخص بسبب غلبهٔ هوا و هوس نفسانیه
و متابعت قوی بهیمیه بعد از آن نماز عود بمعصیت نمود باز آن معصیت موجب اتصاف نفس
آن شخص میشود بخباثت باطنی در وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز آن نماز موجب
دفع آن خباثت باطنی میشود و هم چنین است حال فیما بعد ذالک پس با وجود محافظت صلوة
یومیه در پنج وقت خباثتی در نفس این شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روز
پنج دفعه بدن خود را در آب نهر بشوید چرک و کثافتی در بدن او باقی نمیماند احادیث وارده
باب فضیلت نماز بسیار است آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام مجملا محمل است
که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت آن از سایر عبادات
از چند راه اول نظر بنصوص وارده از حجج الهیه صلوات علیهم در این باب چنانچه دانسته
شد دویم ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحسنه و اجتناب از امور غیر مرضیه

داول

در حالت اشتغال بنماز بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی آن است که گفته
شود که معتبر در حالت اشتغال بنماز آن است که باید متطهر با وضو بوده باشد و بدن و ثوب
او از نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود بجانب کعبهٔ معظمه که اشرف مواضع است
و همچنین متوجه شود بقلب و عقل بمعبود منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز با حالت
نجاست بدن و لباس و لازم است اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر و ضحک و
پشت از قبله کردن بلکه رو از قبله برگردانیدن و اجتناب نمودن از کشف عورت و از امور
ی چیزهای غیره که قول اللهم و دیگر از عبادات غیر نماز اعتبار امور مذکوره نشده و لهذا اجا
زت در حالت صوم و زکوة و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت
بقبله و کشف عورت و با تکلم با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک از این مشخص میشود که نماز
اشرف و افضل از آنها است که امر فرموده است شارع برعایت امور مستحسنه در
حال اشتغال بان و نهی فرموده از امور غیر لایقه در آن حالت نظر بشرافت و فضیلت
نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از آنها است چنانچه ظاهر است سیم نظر بملاحظهٔ جامعیت نماز
است جمیع اعمال را مطلب مقتضی این است که گفته شود که اصول عملیه منحصر است در نماز
و زکوة و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتی که در
نماز هست جمیع عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود نماز
مرکب است از افعال و اقوال چندی که حکمت بالغهٔ الهیه مقتضی ترکیب آن شده بکیفیت
مخصوصه و هر یک از آن افعال و اقوال حکم چندی و فضیلت و حسنات بحدی است
که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حال است که افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت
به سایر عبادات اول از آن افعال قیام ایستادن است حکمت ظاهره در آن
این است که بندهٔ ذلیل ملتفت شود که در خدمت چنین سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین
ملوک جهان را که ملاحظه میکنی با آن سطوت که قاطبهٔ عساکر و امراء و وزراء و رعایا از خوف
سطوت او در اضطراب و ارتعاش میباشند در جنب سلطنت و سطوت آن جل
شانه مقهور و مضمحل میباشند سلطانی باین اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب

قاطبه اهل مملکت را مسترها شده ملاحظه کن مرئی که هرگاه حیوان ضعیفه مثل مرغ با عقرب
متوجه او شود چیو نیز آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده میشود خصوصا هرگاه چنانی
خبری در شبها و ظلمت شب اتفاق افتد مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز است
کر ملاحظه این شود که این قیام در خدمت کیست و از برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد
است وقتیکه بنده مؤمن ایستاده بجهت نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود
مقام آن ملک بالای سر آن مصلی است ندا میکند که ای نماز کننده اگر میدانستی
که کیست نظر تو میکند و کیست که تو در بندگی او و اطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبا
دة خود زایل نمیشدی دویم از افعال مهمه نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح ر
کوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق اعجاب حضرت امام جعفر صادق ع
که حاصل مضمون آن این است نیست بنده که رکوع کند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شأنه
در حقیقه مگر آنکه زینت بخشد خلاق عالم جل شأنه آن بنده را بنور بهاء و زیر
سایه خود پناه دهد او را و در پوشد بعظمت و کبریای خود و بپوشد او را لباس اصفیا
و اولیای خود را و دور نیست که حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده که بنده اول در
قیام چون بخدمت کرشمه متذکر عظمت خداوند عالم جل شأنه نشود بعد از آن که متذکر
و متنبه عظمت معبود شد آن متنبه کر موجب اظهار مذلت و خشوع میشود پس برکوع
میرود بقصد اظهار مذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح
سجود علاوه بر آن است که توان استقصا نمود مجملا افراد در مدحت سجود بعنوان الملک
الودود مطلع خواهی شد و در کتاب مذکور در این باب حدیثی مروی است که حا
صل مضمون آن این است که قسم بخداوند عالم جل شأنه خسران نکرده و ضرر
ندیده کسی که در مدت عمر یکمرتبه ایشان بحقیقت سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصای
حکم و صفت احوال واجبه و مندوبه نماز موجب طول کلام میشود و در این مقام مناسب
نیست علاوه اشاره بهریک در مقام خود بقدری که مناسب مقام شده وارد اوا
ل نماز به ورد نماز پس اول تکبیرات بعد از آن قرائت ستمان سوره مبارکه فاتحة الکتاب

وآن که

و سوره دیگر از سوره قرآنیه بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت و صلوة
فخر کاینات و آل اطهار آن سرور و رشته اخبار را استقصا نمود نماز جامع همه اینها است پس
اجتماع محسنات نمیکند در نماز متحقق شده در هیچ یک از عبادات نیست لهذا نماز افضل و اشرف
از همه خواهد بود و چون که اطلاع بخصوص وارده در بیان امور مذکوره در عهده خود در حق غالب
اشخاص ممکن نیست و این شرافت و فضیلت را بنفسه تامیت و در تاثیر قلوب غافلان
اند اسناب داشت اشاره بجمله از اخبار وارده در فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد
تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب زیاده تمایل قلوب مؤمنان گردد و در اهتمام سلوکشان
شیخ صدوق در کتاب خصال روایت فرموده از کاشف الستر و العلل جناب حضرت
امام حسن ع که آن حضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول
خدا ص پس عالم ترین ایشان سؤال کرد از آن سرور از چند مطلب از جمله مطالب که سؤال
کرد این بود که اخبار فرموده باشی از آن هفت خصلت را که خلاق عالم جل شأنه بشما اعطا
فرموده از میانه انبیا علیهم السلام کدام است آن جناب خاتم الانبیا ص در جواب فرمود
اول از آن هفت چیز است که خلاق عالم عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب
و یهودی عرض کرد صحیح فرمودی فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة
الکتاب را جناب رسول ص فرمود کسی که بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید خداوند عالم عز شأنه
به او ثواب عدد هر آیه که از آسمان نازل شده و در تفسیر منسوب بجناب کاشف
الستر و العلل جناب حضرت امام حسن ع روایت فرموده از سرخیل ارباب معرفت و یقین
جناب حضرت امیر المؤمنین ع که آن حضرت فرموده که جناب رسول خدا فرموده که خلا
ق عالم عز شأنه فرموده که قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بنده
گان من پس نصفی از آن بجهت خود قرار داده ام و نصف دیگر را بجهت بنده
گان خود پس وقتیکه بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا
کرد بنده من باسم من سزاوار است بر من که تمامی امور او را با تمام رسانم و مبارک
گردانم از برای او در احوال او و وقتی که گفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم عز شأنه

میفرماید بنده‌ام حمد و شکر مرا عطا کرده و آن است که نعمتهائیکه نزد او هست از جناب
من حمد و شکر مرا عطا کرده و آن است نعمتهائیکه نزد او هست از جانب من باو رسیده
است که بفضل و احسان خود بلاها و مهلکه‌ها را از او دفع کرده‌ام ای ملائکه من شاهد باشید
چنانکه نعم دنیا را باو عطا کرده‌ام نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلاهای
دنیویه را از او دفع کرده‌ام بلاهای اخرویه را از او نیز دفع خواهم کرد و در وقتیکه بنده
گفت الرحمن الرحیم پروردگار عالم عز شانه میفرماید بنده‌ام اعتراف نمود بانکه من رحمن
و رحیم هستم شما شاهد باشید که حظ و بهره او را از نعمت من زیاد میکنم و نصیب او
را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از آنکه بنده گفت مالک یوم الدین خلاق
عالم جل شانه میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده‌ام اعتراف نمود که
روز قیامت حق من است در آن روز حساب را از او آسان خواهم گرداند […] باید
شید از معاصی و گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه بنده ذلیل گفت ایاک
نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت بنده‌ام عبادت و ولت او که من
است ای ملائکه من شاهد باشید البته ثواب در مقابل عبادت او بدهم که تمنای
آنرا نماید هر کس که عبادت مثل او کرده باشد و وقتیکه گفت و ایاک نستعین خداوند
عالم عز جلاله میفرماید بنده‌ام از من طلب و استمداد نصرت و اعانت کرد گواه باشید
ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شداید
که دارو میشود بجا او و در وقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر خداوند جل
شانه میفرماید این سهم بنده‌ام است و از برای بنده‌ام ثابت هر مطلب که خواهد طلب
او را بشرف اجابت مشرف میگردانم عطا میکنم باو هر تمنا که میکند و ایمن میسازم
او را از هر چه خوف دارد از آن است ظاهر این است که این اشاره بوده باشد به
تفسیر غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ایضاً در تفسیر مذکور روایت شده از
جناب حضرت امیر المؤمنین ع که جناب رسول خدا ص فرموده که خداوند عالم جل
شانه فرموده بمن یا محمد و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم مع

التفسیر الکبیر

التفسیر الکبیر نقلاً عن الامام ع انه قال افرد الامتنان بفاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن
العظیم مقصود ازین کلام چه برکات مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است باینکه فاتحه بمنزله قرآن
است خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان بفرزندگی نیات اول سبع المثانی را که مراد از او
سوره مبارکه حمد است ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم مراد ازین ما عدای سوره مبارکه
حمد است پس سوره مبارکه حمد را در مقام کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده این دلالت
میکند بر برکات مدح این سوره مبارکه و ایضاً حکایت شده از تفسیر عیاشی از جناب
رسول خدا ص که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرآنیه است باینکه در وجه تسمیه
این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است اول آن است که فاتحة الکتاب
فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول سوره قرآنیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف
بنابر اینکه بعضی ادعا کرده‌اند که ترتیب سور قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف جناب فخر کائنات
ثابت شده بمقتضای فرموده آنجناب دویم آن است که این سوره را فاتحة الکتاب
میگویند بجهت آنکه اول سور منزله است لکن این مخالف چیزی است که مدلول علیه بعض
احادیث است که اول سور منزله است سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه
جماعتی از مفسرین بر این تصریح نموده‌اند سیم آن است که فاتحة الکتاب میگویند
بجهت آنکه بعضی ادعا نموده‌اند که اول سوره نوشته در لوح محفوظ این سوره است چهارم
آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی
لیلة مبارکة کل قرآن در شب قدر نازل شد تا بآسمان دنیا یکدفعه بتدریج بمقتضای
مصالح نازل شد بجناب رسول خدا ص و این سوره مبارکه اول از قرآن بود که بتدریج
نازل شد پنجم آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول قرآنی است که ثابت
در نماز است این بنابر این است که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق شود
بر بعض از آن چنانچه بعض از مفسرین در مشار الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذلک
الکتاب لا ریب فیه گفته است سوره است ما میگوییم تسمیه بمقدار ثابت از قرآن
در نماز بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که خارج از

و نیز رساله مجملا میگوئیم مقصود این است که نماز جامع محاسنی است که در هیچ یک از عبادات متحقق
نیست از جمله آنها آنکه از آن قرآن است که شرافت و فضیلت او بنحوی است که دانسته شد
و همچنین سایر اجزا او پس جامعیتی که در نماز هست در هیچ یک از عبادات متحقق نیست و این
دلیلیست بر آنکه نماز اشرف است از قاطبهٔ عبادات و هو المطلوب کفایت میکند در اثبا
ت مرام همان حدیث معتبر که سابق براین از کتاب کافی و تهذیب نقل شد و هو الذ
ی روی حمید بن زراره بسند کالصحیح عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص مثل ال
صلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء و اذا
انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها و تبدیل الطاء
الاولی تاء و الطاءین تائین بنا خیمه فسطاط و فستات کذا فی القاموس و فیه
طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت و الوتد حاصل معنی این حدیث شریف
چنانچه در سابق بیان شد آن است که شارع صلوة را مثل عمود و ستون خیمه نموده و سایر
عبادات مثل زکوة و خمس و صوم و نحو اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود
و ستون خیمه محکم و ثابت باشد نفعی مترتب میشود بر طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه
شکسته باشد نفعی مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این منتهای مرتبه
و غایت مرتبه فضیلت و کمال است مناسب در این مقام ختم کلام است بایراد حدیث
که رئیس المحدثین شیخ صدوق در مجالس روایت فرموده حاصل معنی آن این است که ابن
عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده ان
را بالکلام تعظیم و احترام فرموده است حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص
بخدمت جناب حضرت امیر المؤمنین ع مشهورتر از این است که محتاج به بیان باشد
محمد بن ابن عباس روایت نموده از فخر کائنات ص که فرموده اند خداوند عالم را
ملکیست که اسم او سخائیل است عادت او این است که اخذ برات میکند از خلاق …
و زمین جل جلاله هر وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتیکه صبح کرده اند مؤمنین …
مشغول وضو شدند بعد از آن داخل نماز صبح نمودند از ملک برات میگیرد از خداوند

عالم جل شأنه

عالم جل شأنه از برای نماز گذارنده گان مکتوب در آن کتاب این است انا الله الباقی منم خداوند
عالم باقی … ای بندگان من و ای کنیزان من در پناه خود گردانیدم شما را
و در حفظ خود گردانیدم شما را و اقسام نعمت و جلال خود … خواهم کرد شما را
و معاصی شما آمرزیده میشود تا ظهر بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستاده اند مؤمنین و ایشان
وضو و نماز ظهر نمودند همان ملائکه میگیرد از خداوند عالم جل شأنه برات دویم را نوشته
شده است در آن برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط همه چیز است
ای بندگان من و کنیزان من آمرزیدم همه گناهان شما را و تبدیل کردم همه گناهان شما را با
عمل حسنه و حلال گردانیدم بر شما بسبب راضی بودن من از شما خانهای بهشت را که دار
جلال است بعد از آنکه وقت نماز عصر داخل شد و ایستاده اند مؤمنین بجهة وضو و ایشان بوضو
نماز نمودند همان ملک از خداوند عالم جل شأنه میگیرد برات سیم را که مکتوب در آ
ن است انا الله الجلیل منم خداوند جلیل و بزرگ و جلیل است ذکر من و عظیم است سلطنت
من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام گردانیدم بدنهای شما را از آتش جهنم و
ساکن میگردانم شما را بدر رحمتهایی که بجهت ابرار و نیکان مقرر داشته ایم و دفع کردیم
از شما از رحمت خود شر اشرار را بعد از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستاده اند
مؤمنین و ایشان وضو و نماز مغرب نمودند آن ملائکه میگیرد از خلاق عالم جل شأنه برات
چهارم را که مکتوب است در آن برات انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوند بزرگ
جبر کننده و قهر … و نقایص برتر است و منم خداوند عظیم و منزهم از کل مناقص و صفات
نقص ای بندگان من و ای کنیزان من ملائکه من صعود کردند از نزد شما بجانب
و بر من سزاوار است بر من که شما را راضی کنم و عطا فرمایم شما خواهشهای شما را
در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد مؤمنین ایستاده اند و ایشان وضو
و نماز عشا نمودند آن ملک میگیرد از خداوند عالم جل شأنه برات پنجم را که مکتو
ب است در آن انا الله لا اله الا انا وحدی … منم خداوندی که جمیع صفات
کمال و منزهم از جمیع مناقص و معایب و زوال منم … که سزاوار معبودیت باشم

من نیست ربنا سوای نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود و خلوت خانها رو آورید بسوی
خوابهای کرسی عبادت و بخضوع و خشوع مشغول ذکر من شوید و معرفت بحقوق من هم
رسانید و اموری که بر شما واجب کرده بودم بعمل آورید و بدانید که بخشش ای … و …
ملائکه و سایر ملائکه شکر من از این بندگان بنحو دراضی شدم … و در هر شب بعد از نماز
عشا سه مرتبه ندا میکند که ای فرقه ملائکه بدانید که شما را گواه میگیرم حق تعالی جل شانه امر نموده
مصلیان از موحدین را پس باید نگهبانند ملائکه در حق آنان مگر اینکه استغفار میکنند از برای
مصلیان و دعا میکنند از برای آنها برانکه موفق شوند پیوسته بر طاعات و عبادات خداوند
عالم جل شانه ای عزیز من نمازی که این همه شرافت و فضیلت بجهة او ثابت است و افضل
از همه عبادات جمله موقوف علیه قبول کافه طاعات است مستحق است که بحقیقت رعایت شدن
و بلکه شدن و افعال نیست چنانچه در حدیث صحیح وارد است که جناب رسول خدا
در مسجد تشریف داشتند مردی داخل در مسجد شد و شروع در نماز کرد و لیکن تمام نکرد رکوع
و سجود نماز را فرمودند نقر کنقر الغراب لئن مات و هذا هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی
یعنی رکوع و سجود دیگر این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدن
است مثل سر بر زمین زدن غراب بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد
و نماز او باین نحو بوده باشد هر آینه مرده خواهد بود بر غیر دین و شریعت من پس عمده در
اینمقام معرفت دو مطلب است اول معرفت صورت نماز است یعنی باید بداند نمازی که
مکلف به است یعنی نمازیرا که خداوند عالم جل شانه از او خواسته در هر شب و روز
پنجوقت آن چه چیز است و شرایط آن چیست و منافیات او کدام است بجهة هر مکلف
لازم است که معرفت او بنحوی بر ده باشد که اگر در … از جانب حق
ق متعال جل عظمته متوجه شود که ای بنده من و انستی که من از تو نمازی خواسته بودم
… دانستی آن نمازیرا که من از تو خواسته بودم باین نحو بود که تو اتیان نمودی باید جواب
… خود مهیا نموده باشد که اگر … در جواب القای … آنرا … نماید
بجواب عقلا مقبول و مؤاخذه کردن قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو نبوده باشد

در بیان …

نماز او را ثمر

نماز او را ثمره و حاصل او بی حاصل خواهد بود و بعض مقال در بیان این اجمال آن است که هر مکلفی در مقام
نیت نماز یعنی نیت عمل باید که قصد اتیان باین نماز بنماید بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم
جل شانه پس باید بداند که منوی او آن نمازی است که مطلوب خداوند عالم عز شانه شده
و چونکه نماز از حرکات و سکونات پروردگار عالم است یعنی نمازیرا که واجب فرموده است
بر بندگان بنحویکه اتیان باین نموده باشد مصلحت الهیه حسب عظمته مقتضی این شده
که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف باید بقصد اطاعت الله جل شانه
بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود و در رکوع ذکر
بعمل آورد بعد از فراغ از آن رفع راس از رکوع نماید بنحویکه باید … راست
شود بعد از آن بسجود رود بنحویکه هفت عضو عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین
بوده بر زمین بگذارد و بعد از آن مشغول ذکر معین شود بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از آن
راست بنشیند و قرار گیرد … تا آخر نماز و شرایطی چند که بجهت این مقرر فرموده
مثل اینکه باید با وضو یا غسل یا تیمم بوده باشد و در وقت معین اتیان باین نموده باشد در
مکان مباح و بستر عورت … و آن … از اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد
لکن در حق رجال و بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاسات مگر آنچه استثنا شده باید
در جمیع احوال نماز رو بقبله باشد با رعایت هیئت … نماز باید در جمیع احوال
اجتناب از تکلم و ضحک و اکل و شرب و انحراف از قبله و سایر آنچه بیان خواهد شد نماید
لازم است که عالم باشد که مکلف به و … باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترتیب
از جانب خداوند عالم است … پس تعلیم آن البته منحصر در ذات جناب اقدس
الهی خواهد بود و چونکه تعلیم از جناب خالق متعال در حق هر کس متعذر و غیر مقدور است نظر بعدم
قابلیت ایشان خلاق عالم جل شانه پیغمبر را که معصوم بوده باشد از میان عباد او بمعجزات
… اختیار فرموده عبادات را بکیفیات مطلوبه تعلیم ایشان فرموده این امر را امر
نموده که تبلیغ بکافه عباد نموده باشد چنانچه امر بدیگران فرموده که از او اخذ نموده باشند
شخص اول را نبی و رسول و پیغمبر مینامند این الفاظ همه قریب بیکدیگر میباشند نبی میگویند

بجهة آنکه مخبرست از جانب خداوند عالم و پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام میآورد از جانب خداوند عالم
جل شأنه بسوی عباد او و رسول او میگویند بجهة آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار
عالم عز شأنه بسوی بندگان او تا در هر عصری از اعصار حکمت بالغهٔ حکیم متعال جل شأنه اقتضا نموده
تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اشرف انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل محمد مصطفی
صلعم امت ایشان را بعبارات مختلفه امر فرموده از جمله بشریعت معهوده بعد از تعلیم آنها
بآنجناب ایشان را امر فرموده که تبلیغ بامت فرموده باشند چنانچه امت را امر فرموده که از
ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند حسب الامر خلاق جهان آن سرور دو
جهان در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرمودند خلفا و قواد و در آن اوان که سپهر جهان
بنور جمال ایشان منور بود نصب بعضی فرمودند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان بشوق
انتقال بعالم قدس زینت بخش قاطبه اهل انس گردد ایشان منسوب بکرمه حافظ شریعت
مطهره و مبین طریقه منزه ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بطایفه عباد باشند و از
آنجا که حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت حق الله تعالی فرجه در برخی از زمان شده
که دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن سعادت آنجناب قاصر ابدا اصرفا الشریعت
عن الله لطایس وحفظ للطریقه عن الله اندارس فرموده اند علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل
در اصول کافی و غیره بسندهٔ معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء
ورثة الانبیاء و ایضا در اصول کافی بسند معتبر مرویست از کاشف الاسرار الله
قابل جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی
اللئالی از سرور ادعا و لادعا جناب امیر المؤمنین ع روایت نموده که فرموده اند لا
نبغی الفهر ان المنفی تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء این شیت قاهره سبحانیه
اقتضاء نموده در هر عصری از اعصار جمعی از عباد محتاج باشند از قبیل نفوس قدسیه
عالیه و قلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه باشند از فیوضات الهیه و محل استفا
ره باشند از انوار مطهره مضیه و قابل باشند که ادراک احکام الهیه و استفاره
تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم السلام

والتجر

والتجربه نموده باشند تا صاحب فرایض و سنن و اوامر و نواهی و مبلغ تکالیف شرعیه بوده
حصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند و از آنجا که ز نباید در امور معیشت محتاج باموری
است مثل مساکن و ملابس و مآکل و مشارب و سایر امور محتاج الیها و هر یک از اینها
مقدماتی لا تعد و لا تحصی نفوس متکثره مباشر شوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف
بر زراعت پنبه و دانه مثلا کاشته شود و این موقوف بر آن است زمین شخم شود و شخم
شدن زمین توقف دارد بر تبدیل زدن و تبدیل از آهن است و آهن را میباید از معدن
اخذ کرد و اخذ کردن آن توقف دارد بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجایی برسد
که مستعدی باشد که توان او را تبدیل ساخت او نیز موقوف بحداد است و وجود حداد
بتنهایی کفایت نمیکند در آن جمیع محتاج است بر قاب و تحصیل آن توقف دارد بالات قطع
که توان بان قطع الشجر نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات آن است که نیم رشته
کلام منقطع نمیشود بعد از قطع الشجر بچوبیکه توان زغال نمود توقف دارد بر حفر گودال
و آن نیز مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه زغال موجود باید عمل شود بعد از عمل مقدمات
عمل که بحداد رسید موقوف بکوره است و آن محتاج بساخت نقل کلام در مقدمات
بنا دشتغل از وصول باصل مطلب نشود بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج است بآتش
و بآلتی که بدمد تا زغال مشتعل شود تا تاثیر در آهن کند تا توان تبدیل ساخت و آن
آلت را دم مینامند از پوست میشود و پوست محتاج به یک یک مقدمات و نیز
را مثل مقدمات امور مذکوره تعداد نتوان نمود و همچنین است حال در حلیکش و سندان
و غیرها بعد از همه اینها که تبدیل موجود شد موقوف است بگیره که در یا باشد که تواند تبدیل را
تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل آنهاست که مذکور شد بعد از آن که زمین کنده
شده موقوف است بآنکه زمین را هموار کنند بعد از همه مراتب مستوره که پنبه دانه کاشته
شده موقوف است تا آب دادن از موضع معظمی بدو معظم بکبرتبه و این توقف دارد
بحفر قنات و حفر بیر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد
پنبه بثمر رسید میباید از او اخذ پنبه بعد از آن طایفه محتاج است که پنبه را از محل خود دور

بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بهوش از چرخ از تخم آن جدا نماید بعد از آن محتاج است بنداف
که پنبه را بهم نداف نموده بچرخ کند بعد از آن میرسد بمدت رسنده تا ریسمان شود و این توقف
دارد بچرخ و این وظیفه خراط و نجار است و تحصیل چرخ از خراط و نجار موقوف است بر مقد
ماتی که لا تعد و لا تحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوف است بر اینکه کلافه شود
آن نیز مقدماتی دارد بعد از آن محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد از آن داخل ... شود
موقوف است بر ماسوره و ... و ماکوس ... زان وقت محتاج است به ... نساجی و نسج
مقدمات هر یک را لا تعد و لا تحصی واد بعد از آن کرباس موجود میشود بعد از آن میرود
بدست سفیدگر از آنجا بصباغ بعد از آن بخیاط و قدر مقدمات هر یک خارج از طاقت
است آنوقت لباس هم میسر شد ... هزار نفس بلکه علاوه ... شود تا لباس
میسر شد و همچنین است حال در فرش و ظروف و مسکن و منزل و سایر امور دیگر مو
قوف علیه حیات انسان است مجملا اینکه موقوف علیه حیات انسان امور بسیار است
هر یک از آنها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب
خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین مسایل تکلیفیه خود از
نماز و غیره را اخذ نماید از آیات قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم ... مختلفه
قاطبه نفوس در این مطلب ممتنع مسدود موجب خلل در انتظام عالم است قطعا بلکه
این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از ماعدا بصفت زکا
وت و ورع و تقوی تکلیف دیگران نیست که اخذ از آنها نموده باشد استفاده تکالیف
الهیه را جلت عظمته از کتاب و سنت مینماید انها را مجتهد مینامند یعنی کسانی هستند
که استنباط احکام شرعیه نموده اند و مینمایند از ماخذ و مدارک معهوده آن بسبب
بذل جهد و صرف طاقت خود در اداء آن و دیگرانرا که اخذ احکام شرعیه را مینمایند بتعلیم
و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بی واسطه آنها مقلد مینامند و اما طریقه احتیاط پس آن
در مسائل بسیاری یافت نمیشود که در آن مردد است ما بین وجوب و حرمت عملی نیست
مثل اینکه کسی شک کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود
برکوع

برکوع بعد از دخول در رکوع ملتفت شود که رکوع کرده بوده است در اینصورت جماعتی
از فقهاء را اعتقاد اینست که واجب است از همان حالت رکوعی برود بسجود و نماز او صحیح و تمام
است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم فرموده اند به بطلان نماز و لزوم قطع
چون زیادتی رکن شده است و همچنین هرگاه کسی داخل در سجده اولی شده ملتفت شود که اخلال برکوع
کرده است صاحب مدارک و بعض دیگر را اعتقاد اینست که نماز صحیح است لازم است عود
نماید برکوع بعد از آن بسجود رفته نماز را اتمام نماید و قطع نماز حرام است جماعتی را اینست که نماز
باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و همچنین هرگاه
صبی ممیز سلام کرد بر مصلی امر مصلی در اینصورت مردد است ما بین وجوب رد و حرمت
آن مشهور اول است و همچنین هرگاه کسی سلام کرد بر جماعتی که مشغول نماز بودند از جمله مسلم
علیهم صبی ممیز بوده آن صبی مبادرت کرد در رد سلام امر در حق دیگران مردد است
ما بین وجوب رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد از صبی اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین
که مشغول نماز میباشند پس رد دیگران از آنها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی
از آنها واجب خواهد بود مبنی بر عدم سقوط وجوب رد است مجملا عمل باحتیاط در
صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر حرام یا مردد بوده باشد
ما بین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه
امر مردد بوده باشد ما بین واجب و حرام پس در این فعل عمل باحتیاط ممکن نیست مفری
نیست در مثل این واقعه بلکه یا ترجیح که مختص بمجتهد است یا به تقلید پس کسیکه مجتهد نبوده
باشد و همچنین مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صورت چکار خواهد کرد
بعلاوه میگوییم در موضعیکه امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر الا حرام مثل قرائت
سوره در نماز و مثل این در اینصورت نیز میگوییم عمل باحتیاط هم ممکن نیست چه مراد
از احتیاط آنست که این شخص اتیان عمل نماید بنحویکه قاطع بوده باشد بحصول برائت
ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در اینصورت نیز متحقق نیست نظر باینکه
جمع کثیر از فقهاء نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند و این شخص که ترجیح وجوب

و استحباب هیچیک را نداده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود و نظر بعدم اعتقاد وجوب
و همچنین هرگاه قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از قصد وجوب و استحباب ننماید و عمل باحتیاط
نکرده است نظر بقول بجزم اعتبار وجه پس مفری از اجتهاد و تقلید نخواهد بود اگر گوئی این تحقیق را
اعتقاد نیست زیرا که جزم معتبر نیست میگوئیم این دو اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر
راجع شد بیکی از طریقین پس طریقه ثالثه دست نیامد و هو المطلوب بعد و میگوئیم عمل باحتیاط کلی
که قطعی بوده باشد که منافی با وجه مراد است شد نظر بتحقیق مخالف نیست وجه در کلمات از متعمدین
فقهاء اعلی الله مقامهم که فرموده اند امر است در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هر
گاه نماز کسی مستند بیکی از این دو طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است
اول صحت نماز است در صورتی که مستند بوده باشد یا باجتهاد یا به تقلید اهل اجتهاد دویم بطلان
نماز است در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ایراد کلام است در دو مبحث
اول در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی
الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف بصورة و عدم تمکن از تحصیل قطع به مسائل محتاج الیها
در نماز و قطع بعدم تکلیف بما لا یطاق پس هرگاه ظنی بود دلیل عقلی بود در مقام لقای سؤال
سابق در مقام است عقل قاضی است بقبول آن و بقبح مؤاخذه پس هرگاه فرض شود دستور العمل از جانب خلاق
عالم عز شأنه القاء نشود و مخاطب بخطاب گردد که ای بنده من این نماز را اتیان نمودی از کی شنیدی
که منوی تو مطلوب من بوده است این جواب را تلقین نماید که ای پروردگار من اتیان نمی نمودم اگر
واجب نفرموده بودی و دست حاجت من بذیل دامن سعادت حجت تو نمیرسید لیکن کتب
و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت خود دهم از تفحص و تجسس و تأمل در آن
آنچه را فهمیده ام این کیفیت بود که اتیان بآن نمودم قطعاً چنین جواب معقول و مقبول
و مؤاخذه از آن قبیح و غیر معقول است بنا بر این پس عملی که بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد
قطعی الصحة است لیکن عمده در اینمقام که موجب لغزش اقدام و باعث القای نفس است در مهالک
مسائل اشتغال دو چیز است یا عدم تکمیل استعداد خود از کسب و سستی نظر و تقصیر در تحصیل
و مبادی جهد در این وقت تکلیف این شخص تقلید است در عمل و عدول از تقلید و التفات بعلم

بنفس خود

در بیان ... صحت نماز ... اجتهاد و تقلید

بنفس خود و خروج از منصب دویم موجب بطلان عمل است دویم در بذل وسع و جهد و صرف طاقت نظر بتجربه
شده در موارد امر کسی مطلبی را که رجوع نمود و تمکن نمود بعد از تفحص بلیغ و تأمل تام ظاهر میشود وقت
آن این امر کسیست که پیروی آن موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است محققه
چه بسیار دیده ایم از طائفه که فتح باب طعن کرده اند و مراتب دین مبین و امضای رب
الله لیلی و نواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از تأمل در مقالات و ادله آنها محقق
شده است باعث این طعن زیرکی نیست مگر ضعف و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و
و مبانی آن نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع متشتته به بسط تمام توضیح این مطلب را نموده
ایم و همچنین مکرر ملاحظه شده از اشخاصی که بمقتضای انصاف آن است که تفقه در
آنها باعتبار اول نیست و مع ذالک سالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشأ آن قلت تحقیق
و تأمل است چنانچه در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منه و نرجو
منه التوفیق فی العصمة عن الخطاء و الزلل فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک و
بحبیبک سید رسلک و ولیک سید اوصیائک و اولیائک و حجتک المحلی لعبادک العزیز لسلطنه
ذلک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتک
و استنباط احکامک و تعفو عنی ما صدر منی فیما سلف من عمری من الخطاء و التقصیر و
تفضل علی بکل خیر فی الوصول الی مرضاتک و ترشدنی الی وجه انتهائک انه ما هنی
[illegible] شاءالله من مقامات احکامک [illegible] چنانچه منابع و جهد بسیار و مجالس آن بسیار
است کفایت میکند در آن که حفظ نوامیس الهیه جلت عظمته منوط داشته از آن و [illegible]
طایف شرعیه و احیاء مید دینیه موکول است بر آن و اینکه بعثت انبیاء و ارسال
رسل بجهة نشر وظایف دینیه و حفظ حواس شرعیه است لیکن در این باب از حج
که وارد شده ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از وراثت این است
که منصب انبیاء علیهم السلام بجهت ایشان ثابت است و همچنین معلوم است که جناب
فخر کاینات صلعم فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل این مدعی است فوق کل مدعی
اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در مدح آن بسیار است مرحوم شیخ صدوق در

در بیان ... [illegible]

کتاب خصال روایت نموده و از جملهٔ آن حدیثی است که روایت نموده در کشف الاسرار و الدقائق
فی جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان به پسر خود که فرمود
که حاصل آن این است که ای پسر سزاوار است که عالم از اصرف در طلب آن نماید سه چیز است
العلم بالله و بما یحب و بما یکره یعنی اول علم بوجود خداوند عالم و بصفات آن جل شانه دویم
بآنچه محبوب خداوند عالم است این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام همه است سیم
علم بآنچه مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات یعنی
اصح است اول موکول بعلم کلام است دویم و سیم بعلم فقه و ایضا آن خبر که او در کتاب
عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن این است شخصی مشرف شد
خدمت جناب امام جعفر صادق ع عرض کرد پسری دارم خواهش دارم که بخدمت شما مشرف شود
سوال نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند آیا چیزی است که سوال کرده شود از
چیزی که افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده از
جناب رسول خدا ص که فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی است
و قوام آن چیز بآن ستون است و ستون دین اسلام فقه است و ایضا در آن کتاب از
آن سرور اخیار مروی است که فرموده الفقهاء امناء الرسل و فیه ایضا عنه ص انه قال رحم
الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یاتون ع و هو عنه راض و من امات
فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور از قدوهٔ اهالی معرفت
و شکر جناب امیر المؤمنین ع روایت نموده که فرموده الفقهاء ورثة الانبیاء
و در آن کتاب از مفخر انبیا ص روایت نموده که فرموده فقیه واحد اشد علی ابلیس
من الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح روایت نموده از مفخر اوایل و اواخر جناب
حضرت امام محمد باقر ع که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی
عالمی که منتفع شود بعلم خود یا عالمی که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار
عابد بالجمله شرافت و فضیلت این علم شریف اگرچه بسیار است لیکن خطر منصب آن نیز
بیشتر است بلکه از اعظم مهالک دنیه و اخرویه مهلکه است نظر بانکه هرگاه

مسئله در مقام حاجت از علما سوال کرد خواه در عبادات باشد یا در معاملات
این شخص که متصدی جواب میشود اگر جواب از روی علم باشد و مطابق
واقع بمقتضای محض بحث خود گفته باشد این شخص امینی خواهد بود از
امناء خداوند عالم جل شانه نسبت بعباد او و مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث
سابق که عالمیکه از علم او نفع عاید بندگان خداوند عالم شود بهتر است از
هفتاد هزار عابد و هم چنین داخل خواهد بود از جانب سرور انبیا ص نسبت بامت پس این شخص
فائز خواهد بود بعطایای الهیه و مثوبات غیر متناهیه و اگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد
یا مقتضای تشهی نفس گفته باشد چنین شخصی خائن است در دین مبین و مقصر است
بحقوق الله و زیان و حساب و کذا است بجناب سید المرسلین علیه و علی آله آلاف
التحیة من رب العالمین کفایت میکند در سوء حال آیه کریمه و من اظلم ممن افترا علی
الله کذبا یعنی کیست ظالم تر از کسیکه افترا میزند بخداوند عالم جل شانه باستفهام انکاری
ری الطاهات یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالم تر از او نخواهد بود در عالم این معصیت
فوق که نه مضاره و مفسده رایت اعظم از کل معاصیه چگونه چنین نباشد و حال
آنکه مستوجب لعن خالق ارض و زمین و مستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانکه چنین
مطلب مصرح به است در بسیاری از اخبار معتبره بساره از حج الهیه حجت عظمی
مرویه در کتب معتبره شیخ ثقه در کتاب مجالس و ثقة الاسلام در اوایل اصول
کافی و همچنین در اواخر فروع آن و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب روایت
فرموده اند در حدیث صحیح از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع
که فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة
العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام فریبنده عیش و سرور از مذاق
معتقدین شداید یوم النشور آنستکه هر کسیکه فتوا بگوید در میان مردمان با
عدم علم و با عدم دلیل و حجتی از جانب خداوند عالم غرضش نه باشد که آن فتوا
مأخوذ از آن دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلیکه دلالت کند بر اینکه چنین

فتوا در حق او جایز باشد بلکه چنین و لیکن در دست او نبوده باشد لعنت میکنند برا و ملائکه رحمت و ملائکه
غضب هر دو صنف ملائکه و عاید این فتوا میشود گناه کسیکه عمل بفتوای او کرده باشد و حقیقت معنی این
حدیث شریف اشعاری دارد بر عدم جواز تاویل ظنی که مستند بدلیل شرعی نبوده باشد کما لا یخفی
للمتامل و ایضا شیخ رحمه در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور
ابرار جناب ابو جعفر ع روایت نموده که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الا
رض و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی مرویست از جناب رسول خدا
صلعم که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه
فقد هلک و اهلک یعنی کسیکه فتوا کند مر جماعت مردم را با عدم علم از ماخذ و مستند آن و تفرقه
نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ و ما بین محکم از آیات قرانیه و متشابه یا تفرقه نکرده باشد
ما بین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کسی خود هالک و باعث هلاکت دیگران نیز شده است
و ایضا شیخ طوسی رحمه در مجالس و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ صدوق در کتاب
خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده که من ترا نهی
میکنم از دو خصلت بسبب آن دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی از آن دو خصلت فتوی
گفتن است با عدم علم مجملا عمل بظهور رف دهشوا با عدم علم بمرتبه الیست حجت با ظهار رفع
آن بوده باشد نظر بآنکه فتوا اخبار است از جناب خلاق زمین و آسمان و زمان حق قدرت
اقدام نمیکنی چنین جسری العیاذ بالله با عدم علم واقع کذب نسبت بخداوند عالم جل شانه قبح کذب
در همه جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم و فخر بنی آدم و این همان کذبیست که
موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است فرقی در این
باب نیست در صورت در صورتیکه اخبار با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد ما بین
آنکه فتوی او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه منطوق روایت
حدیث معتبری که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه و خصال و شیخ
الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرمو
ده اند قضاة بر چهار قسم میباشند سه قسم از آنها در جهنم خواهند بود و یک قسم در

[illegible]

در بعض نسخ [illegible] وارد شده

بهشت همه از آن بیان فرموده اند سه قسم که معذب در جهنم خواهند بود اول آن کسیست
که حکم میکند بجور و به باطل میداند حکم او بجور و باطل است دوم آن کسیست که حکم بجور و باطل میکند
لیکن نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم آن کسیست که حکم بحق میکند لیکن نمیداند که حکم او حق
است لیکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بود این سه قسم را فرموده اند که در جهنم
خواهند بود و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت خواهد بود آن قاضی است که حکم بحق
میکند و میداند حکم او بحق است و ماخذ آن چه چیز است و همین حدیث را شیخ مفید قدس
الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لیکن اسناد داده اند بجناب حضرت
امیر المؤمنین ع و عبارت آن مرحوم در کتاب مذکور این است روی عن امیر المؤمنین ع
القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لنفع المعرفة بهم
والتمیز بینهم فقال قاضی قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاضی قضی با
لباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاضی قضی بالحق و هو لا یعلم انه
حق فهو فی النار و قاضی قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگر
چه در قاضی وارد شده است لیکن فرقی در این باب ما بین مفتی و قاضی نمیباشد
در حرمت پس حرمت و اثم در هر دو مقام ثابت است پس فتوی از کسیکه مستجمع شرایط فتوی
نبوده باشد حرام و موجب عقاب است اگر چه مطابق واقع شده باشد بالجمله محل است
که فرق گذارده نشود ما بین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی باین معنی در روزه ماه مبا
رک اگر چنین جسری صادر شده باشد حکم به بطلان صوم در صورتیکه مطابق واقع
اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام است در این مقام بالجمله
فرقی در آنچه مذکور شد ما بین فتوی و حکم نمیباشد اگر چه اسوء حالا و اشد مفسده
است باین معنی کسیکه متصدی حکم و مرافعه ما بین الناس شود و مستجمع شرایط آن نباشد
معصیت چنین کسی در درگاه احدیت جل شانه اشد میباشد از مفتی در صورتیکه
مستجمع شرایط فتوا نبوده بمقتضای عقل و نقل اما عقل نظر بآنکه حکم مستلزم اخذ ا
موال ناس و تصرف در فروج و دماء است بخلاف فتوی بر خلاف واقع

که مفسده آن اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در آن اشد از مفسده در فتوی بخلاف واقع
و اما قطع نظر از اینکه تعدد عبارات شده که در حکم بغیر ما انزل الله است پس مناسب این تحقیق ازال
در این مقام ذکر شود تا شاید با اطلاع بر آن موجب تنبیه غافلان گردد از مفاسد شدیده آن احکام
نمایند پس میگوییم اولا دانسته که مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب
بعض قرآن پس میگوییم آیات قرآنیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن
در این مقام اقتصار میکنیم بر سه آیه متقاربه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون
و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته
شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانیه بظلم و در ثالثه بفسق بجهت تنبیه بر اختلاف
مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف انزل الله در صورتیکه
موجب هتک دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبح است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله
موجب نقص در مال فقط بوده باشد و همچنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام
بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم جل شانه انها را مالک گردانیده این اشد قبح است
از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال آنها با مراتب مختلفه
آنها نسبت بتمام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در ثانی و تعبیر بفسق در مثل قسم
ثالث و همچنان هم نکته بوده باشد در تکرار ذکر فعلا و تاکید و ممکن است که گفته شود وجه
دیگر در سبب اختلاف تعبیر در آیات ثلثه بیان آن این است که ممکن است اختلاف تعبیر
از جهت بوده باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتیکه بوده باشد که حکم بباطل باشد با علم
باینکه باطل است و تعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بباطل بوده باشد با جهل باینکه آن
باطل است نظر باینکه موجب حرمان مستحق است از حق آن مناسب این اطلاق ظلم است و حکم
بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسبت کفر در
اول و ظلم در ثانیه و فسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکن است حکم در آیات مذکوره
اعم بوده باشد از حکم بمعنی قضا یعنی اعم از کلامیکه از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهت

نزاع

نزاع نمایند این فتوا بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت عموم آیات شریفه خواهد بود و اما اخبار وارده بر
مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب
بسند صحیح روایت نموده اند [illegible] حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده من
حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر آنچه
مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله پس آن شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل
جلاله کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند علاوه حدیثیکه مذکور شد در باب
تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان میشود
با عدم اجتماع شرایط یا حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل است مثل اینکه زید ادعا میکند
بعمرو که فلان مبلغ از تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع میکنند بمرافعه بکسیکه متصدی مرافعه
میشود لیکن مستجمع شرایط افتا نیست و این شخص العیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی در ادعای
خود کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض و مقاصد فاسده حکم میکند باینکه عمرو آن مبلغ
را داده باشد معلوم است این قسم اشد و اسوء اقسام است و لهذا در حدیث سابق دانسته شد
لیکن این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لیکن نادر است نعوذ بالله از اینکه متصف
بچنین شقاوت بجهت شبهه یا اینکه حکم میکند بباطل لیکن با عدم علم باینکه این باطل است بلکه
با اعتقاد اینکه این حق است این شایع است مثل اینکه ضعیفه برادر زوج خود را شیر داده
و حد رضاع شرعی تحقق شده است بعد زوج یا زوجه یا کلاهما تشکیک میکنند و در این باب
رجوع میکنند بآن شخص مرافعه پس آن شخص حکم میکنند بحرمت زوجه بر زوج خود
نظر باینکه آن مرضعه در صورت مفروضه مادر برادر زوج میشود و چنین توهم میکنند
که مادر برادر مطلقا حرام است پس حکم میکنند بتفریق مابین زن و شوهر بجهت این اعتقاد
که اگر بفهمد چنین نیست هرگز چنین حکمی نمیکنند یا اینکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داده
و حد رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود زوجه میگوید بر زوج خود که
من در رضاع تو حرام میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند بآن شخص و آن شخص
آن شخص در اول حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق چنانچه مذکور شد و در ثانی حکم میکنند

بترسم که وقت نظر بشقاوت نسبت چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان ملاحظه کرده ام از بعض مجلد
انشاء این شایع و بسیار است و آنکه حکم بحق میکند لیکن نمیداند که حق است بی منع حکم کرده است
مطابق واقع است لیکن قدرت و استعداد آن را ندارد که استفاده حقیقت آن را
از ادله شرعیه نماید یا قوت و استعداد آن را دارد لیکن سعی در تحقیق مطلب کرده
حکم مینماید یا فتوی میگوید مجملا مجلس و تحقیق با عدم رجوع بما ینبغی و مدارک حکم مدلول علیه
به تفریح حدیث معتبر مذکور آن است که هر سه قسم هالک معذب بعذاب آتش جهنم خوا
هند بود پس حاکم و مفتی در هر دو صورت از صور ثلث مذکور آثم و عاصی جاحد معاند شر
یعت و صاحب شرع است چه مشخص است که مخالفت شریعت عامدا معاندا با صاحب
شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها و آن شخص مرافعه اش در هر یک از صور ثلث مذکوره
تهاون با امر خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست
که فرموده ایاکم والتهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة
حاصل معنی این کلام حق التزام آن است که اجتناب نمایند از تهاون و سهل و بی اعتنائی
در حکم خداوند عالم جل شانه بدرستیکه تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خوار و
ذلیل میگرداند خداوند عالم او را در روز قیامت نعوذ بالله من ذلک الذی اعزنی
اعزه الله سبحانه پس آن مجلس مجلس مرافعه شرعیه که از امور مرغوبه و خصال حسنه در
شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس مخاصمه و معانده با خلاق عالم جل شانه میباشد
پس لازم الاجتناب حتمی الامتثال خلاق زمین و آسمان جل شانه بر قاطبه اهل ایمان
اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب
کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب الاحکام
و غیرهم روایت نموده اند از محمد بن مسلم که از اعاظم رواة شیعه و از اجله اصحاب جناب
حضرت امام جعفر صادق ع و امام محمد باقر علیهما السلام میباشد که گفت روزی در مجلس قاضی در مدینه
نشسته بودم که جناب فخر الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام از آنجا عبور فرمودند فردا که بخدمت ایشان مشرف شدم در مقام مؤاخذه از من

سؤال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز در آنجا نشسته بودی عرض کردم که خداوند عالم فدای تو گر
داند این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد و به ندرت اتفاق میفرمودی اقعد در
مجلس او می نشینم حضرت فرمودند ایمن میباش از اینکه لعنت از جانب خداوند عالم فرو
نازل شود پس احاطه کند بهمه اهل آن مجلس و این شخص قاضی اگرچه ظاهر است از علما
بوده لکن مشخص نیست منع آن حضرت از جلوس در مجلس او نه بجهة عامی بودن بوده و لهذا منع
از مجالست عامه نمی فرمودند بلکه بجهة آنکه متصدی منصب قضا بوده با عدم قابلیت و اجتماع
شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن علوم الهی امام جعفر صادق ع روایت
نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار
نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در آن مجلس معصیت خداوند عالم جل شانه
نمیشود و آن شخص قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی که خلاق عالم
جل شانه در قرآن مجید تعبیر از آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس
المحدثین و شیخ الطایفه در کتب مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین
ع که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین
ع خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح بتحقیق که نشسته در مجلسی که نمی
نشیند در آن مجلس مگر پیغمبر ص یا شقی مراد از وصی اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی
عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد نظر بحصر در اقسام ثلثه مشخص است که مراد از شقی کسیست
که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنانچه کسی از جناب سید اوصیاء
علیه الاف التحیة و الثناء حکم فرمودند که شقی است نعوذ بالله سبحانه که چه اکره جناب سید الاوصیاء
حکم فرموده باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله روحه در کتاب
مقنع روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع
فرموده اند ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی فان موا
ضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناووس است بعضی گفته اند ناووس اسم موضعی
است در جهنم که شدت حرارت او از مواضع جهنم زیاده تر است و بعضی گفته اند که ناووس

مقبرهٔ نصاری است پس ظاهر شد حدیث مرتبل عیش وسرور از غیر اق قضاة سورا آن است که موضع
معنی از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است با مقبرهٔ نصاری مشابهت کرده باره
حتی تعالی از شدت حرارت نفوذ خطاب رسید که اینک با شی بعض نکوه از شدت حرارهٔ تکی
مدبرستیکه موضعیکه قضاة در آنجا می‌نشستند بجهت مرافعه رسیدن حرارت آن موضع
شده بترتب از حرارت آن نعوذ بالله تعالی منه مجملا مقصود رسیدن مرافعه وقضاة وحکم
واقعا امریست خطیر ومفسده آن مفسده‌ایست بغایت شدید که بعد در صورت عدم اجتماع
شرایط از اعظم مهالک موبقه و از سود مقابح مهلکه است چنانچه بنده از مفاسد
آن واقف شد اخبار از ائمهٔ اطهار علیهم الالف التحیة من الله الحق ودرین باب
بسیار است واستقصای همه مناسب مقام نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتقاد
بوقوع بیست وخوف از مؤاخذهٔ رب الارباب هست همین قدر کفایت میکند ودر
صورت اجتماع شرایط نیز ایمن از خطر آن نیتوان بود نظر بعدم الطمینان درعدم
تقصیر درمبانی واطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان ومفسدهٔ
شدیده تسلط غیر مستحق رابر مسلمین چه این ظلمی است بغایت شدید وستمی در نهایت بعید
در وعید بلکه در قبح مقابح عقلیه واردی موبقات شرعیه است اشد الکبائر از خلاق وحید
فرید این است که بحق مقربان درگاه احدیت و همایی اقرب خاصان همه را حضرت
این منقبر وادی غفلت وضلال را از شر شیطان و از مکر نفس لوامه محفوظ فرماید.
حمده درینمقام لهم از تحصیل استعداد تضرع وابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال
فانه الولی لعباده عن مهالک الهوا وهادیهم الی سبیل الحق ومسالک الهدی
فنسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط والخطاء والزلل
فی الحکم والفتوی والعمل بحق اشرف خلیفتک سید الرسل وامنائک فی بلادک
واحبائک هداة السبیل وان لا تکلنی الی نفس المیالت الی المصاحبة والفتنة
المیل والراغبة الی الرقاد فی ساعة الغفلة کالغافلین والامارة بالسوء والفحشاء
والصادرة عن مناهج الحق وسلوک التقی واقطع ان وصلنی الی الحق والقرآن.

الحمد لله

اتیت الیک من العثرة فیما یوجب المؤاخذة والعقاب فهذه لما هو محبوب عندک والعصمی تعالی الله
ترضی ان رقم فیه تحقیقک تعالی وعلی کافة خلیقتک الذی لا دلیل دیجیه العقد و الاطلاع وله
یحیط الاستقصاء فی تعدد الدهور والایام والازمان لهم از آنکه انضباط منقح مینکردم
باصل مدعا پس میکویم نمازیکه مستند با اجتهاد بوده باشد و مسئله در مقام استنباط از مدرک
و ماخذ آن نشده باشد واین تحقیق هم از اهل آن نموده باشد چنین نمازی در این
اعصار که حجة الله القائم عجل الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی الصحة است چنانچه
مشخص شد واما هرکه از اهل آن نموده باشد الازم است عمل آن بمقتضای تقلید از حی
کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نموده باشد نماز آن باطل وخود این تحقیق اتم
چنانچه وجه آن مفصلا بیان خواهد شد فرقه در این باب نیست ما بین انکه در رجوع بماخذ
نکند یا نه چه رجوع با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است وهمچنین است هرکه اهل
اجتهاد بوده باشد لیکن تقصیر در استفراغ وسع کرده باشد وبنای عمل خود را بر فهم
خود گذارده باشد با تقصیر در استفاده چنانچه مفروض است چه جواب این تحقیق از
سؤال سائل مقبول نیست بلکه مؤاخذه کردن حسن است مگر در صورتیکه فرض توجیه القاع
صلوة در ضیق وقت نماید با اشکال در این نظر با بنکه الامتناع بالاختیار لا ینافی
الاختیار صحت نمازی در بیان بحث نماز مطلق است در این اعصار در صورتیکه مستند
بوده باشد بمتابعت اهل اجتهاد این مطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجملة مستند
آن در آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود نظر با اینکه ثبوت تکالیف الهیه حجت عظمیه
مقطوع به است واستفاده آنها از کتاب وسنت در حق فاطبهٔ عباد با اشتغال عباد در امور
معیشت با مور منکثره ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند
عالم جل شانه از هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس میکوییم تکلیف باتیان نماز
مثلا ثابت است بر هر شخص لیکن اتیان نماز موقوف بر علم بآن است بالضرورة ومعلوم است
که نماز مرکبات اعتباریهٔ جعلیه شارع است بنابرین لا محاله اجزای مادیه بجهت آن است چنانچه
جزء صوری نیز لابد منه است پس لازم است علم شود باجزای مادیه که بعبارة اخری علت

در ذات ... حضرت ... [illegible]
از ... [illegible]

در بیان ... [illegible]
... [illegible]

مادی آن است و هم چنین جزء صوری که بغیر از آن بعلت صوری منتفی میشود و هر یک از جزء مادی
و صوری آن منقسم می شود بمقوم که بانتفای آن انتفای اصل نماز لازم می آید و مکمل و
محسن فرق بین القسمین آنست که بانتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است
بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب انتفای کمال حسن آنست پس لازم است علم بهر یک
بهر سا بینیک قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قراءة حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر آنها و
تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ستة افتتاحیه و ادعیه معهوده و استعاذه قبل از قرائت
در رکعت اولی و تکبیر رکوع و دعای در رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات
بر محمد و آل در قنوت و اولی اظهار آن شفع عرسات و دعاء بعد از رفع راس و تکبیرات اربع
بجهة رفتن بسجود و رفع راس از آن و رفع یدین در افعال کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال
بذکر در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در آن و دعای فیما بین السجدتین و هکذا الی ان یجز
ذکر ما یطول بمستقصیه الکلام و در هر یک از اجزاء مقومه و محسنه معتبر است امور مقومه
و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائت و اجتناب از
وقف بحرکت و وصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد و فصلی با
فراق از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه متخلل نشده باشد و همچنین رعایت مد صوت در
مد متصل و اما امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات قرائت در قرائت
مثل رعایت صفات حروف و رعایت اخفاء و اظهار و غنه و مد منفصل و نحو اینها
و از آنچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزء محسن و هم چنین امر محسن در جزء محسن
و آنچه مذکور شد در جزء قولی صلوة بود و هم چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع
و سجود پس امر مقوم در رکوع انحنائی است که متمکن بوده باشد بسبب آن مکلف از وضع
یدین بر کبتین و طمانینه در آن و امر محسن در آن انحنائی بنحوی است که تسویه ظهر نماید بنحویکه اگر
قطره آبی در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید و کفین را منفرج الاصابع محیط نماید
بر کبتین و هکذا الی ان یجز ذکر ما یطول بمستقصیه المقال آنچه مذکور شد اجزای مادیه
نماز بود و اما جزء صوری پس آن عبارت است از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه این هم مثل

ور بعضی بعد ... خیر ... جزء صوری ... بنا ... نقص ... تمتع ... نماز

اجزای

اجزاء مادیه منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال باو مستلزم نیست پس تعدد لازم است و جزء محسن و مکمل که
رعایت آن موجب کمال نماز است پس اخلال باول موجب اخلال باطل نماز است بلکه موجب
اخلال بکمال آن است اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائت و تقدیم قرائت حمد بر قرائت
سوره و تقدیم آیات سابقه هر یک از حمد و سوره بر آیات لاحقه و تقدیم قرائت
حمد و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی الاجزاء الباقیه که اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال
نماز است دویم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز که رفع یدین هیئتی است راجحه
در نماز و اخلال باین و اتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح و بلا عیب است لیکن اخلال
بهیئت راجحه نموده است و همچنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است در آن
و در صورت اخلال باین و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت راجحه نموده است
پس این هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه و مثل اینکه در قنوت هر گاه دعا که مشتمل
بر ثنای الهی جل جلاله بوده باشد و همچنین مشتمل باشد بر اظهار مسکنت و حاجت او ما
بعد مشتمل بر ثناء مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت پس هر گاه اخلال باین ترتیب نماید
اول اظهار حاجت در قنوت نماید بعد از اتیان بکلام که دال بر ثنا باشد نماید اخلال
بهیئتی که مناسب کاملیت باشد شده است لیکن اخلال بمقوم نشده است و هر یک از اجزاء
مادیه و صوریه مقومه منقسم میشود بر دو قسم قسم اول آنستکه اخلال باین سهوا کان
و عامدا موجب اخلال بمقوم است مثل تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام در ضمن تکبیرة
الاحرام او قیام متصل برکوع در اجزاء مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در جزء صوری و قسم
دیگر آن است که چنین نیست یعنی اخلال باین عامدا موجب بطلان است لیکن سهوا مخل نیست
لیکن اخلال سهوا بمقوم نیست مثل اخلال بقرائت فاتحه یا بقرائت سوره احد
سهوا او کلا نموده متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء مادیه یا اتیان بقرائت
سوره نمود مقدم بر قرائت فاتحه و متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء صوری
پس سهو این امورات لا بد است اینها همه امور داخلیت در نماز است و
اما امور معتبره خارجه از نماز پس آن نیز بسیار است مثل وضو و غسل و تیمم و وقت

ولا رجع ... انعکاس بر ... خارج از صلوة و غیر آن

و قبله و ستر و عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس او از نجاست
خواه متعدیه بوده باشد یا نه و ختم مطلقا از نجاست متعدیه و بجود بر ما یصح السجود علیه و طهارت
قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاست اگر چه متعدیه نباشد بنا بر تحقیق نبایه و همچنین اجتناب از اجزای حیوان
غیر ماکول اللحم نمودن و اجتناب از حریر نمودن در حق رجال و در بعضی از امور مذکوره مسائل
مشکله معتبر میباشد مثل مسائل وضو و غسل و غیر اینها و ان معتبرة خارجیه از نماز این نیز منقسم میشود
به دو قسم قسمی اخلال به آن موجب اخلال نماز است پس تحقق آن لازم است مثل آنها که مذکور شد
و قسمی دیگر آن است که اخلال به آن موجب اخلال به نماز نیست مثل اذان و اقامه و بعضی از
ادعیه ماثوره قبل از دخول در نماز و قسم اول منقسم میشود بر دو قسم یک قسم آن است که اخلال
به آن سهوا و عمدا موجب اخلال به نماز است و قسم دیگر آن است که چنین نیست بلکه اخلال عمدا
موجب اخلال به نماز است لیکن اخلال به آن سهوا چنین نیست بعد از این مراحل مسلوکه منافیات
عدیده دارد و بعضی امور عدیده است که ارتکاب آنها در نماز موجب بطلان آن و اخلال به نماز است
مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و رشحات بسیار خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد
و استدبار و عدم استقرار و نحو اینها بعد از آنکه این مطلب دانسته شد و مسلم شد حصول مطلب
ملزم تکلیف نمیشود ثبوت قطعی و اتیان نماز به نحوی که خروج از عهده تکلیف بوده موقوف است به علم به
مذکورات از امور داخله و خارجه و غیر اینها و تعلم مطلقین از خلاق آنها و رعایت غیر متعلق در
همچنین دست حاجت علما از غایت تدبر دامن تمسک به نظام سعادت اقتران حجة الله الحق
عجل الله تعالی فرجه استفاده از آیات قرآنیه و اثار نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام بهر فردی
افراد و مطلقین غیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس مقرر است که آنچه امور معتبره در نماز از قرار مذکور
شد از شخص عالم باید پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم به آن مسائل واجب و لابد منه و عمل بمقتضای
آن لازم چنین عمل را عمل بمقتضای تقلید میگویند و آن شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد مینامند و آن
شخص متعلم را مقلد ظاهر این است آنکه ره یابی دو صنف بوده باشد حدیث شریف مروی در
اصول کافی عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر
و برکت در عمر و زندگانی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم با امور تا به در دولت که مطیع بوده

در لزوم تقلید
مجتهد حی

بالمره عالم اولا

باشد باید او را روش لیکن این بوده که دیگران مطیع او بوده باشند و ثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ کند
امور دین خود را و مخالفت نماید از او از سهو و نسیان و عمل بمقتضای آن نماید چنانکه به تکلیف لازم
که امور دین خود را اخذ کند از شخص عالم به امور این محل تشکیک و ملال در این نیست بلکه عمده در این مقام تحقیق
و بحث در طلب معرفت آن شخص است در اوایل اصول کافی از خزان اسرار الهی جناب امام جعفر صادق
در تفسیر طعام مذکور در آیه شریفه که فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی یاخذه عمن یاخذه
خلاصه حاصل معنی این حدیث شریف این است که مراد از طعام در آیه شریفه علمی است که محتاج الیه این شخص
پس معنی این آیه بنا بر این آن است که لازم است بر انسان که تامل و تفحص و بحث نماید در حال شخصی که
امور دین خود را از آن شخص اخذ مینماید بعد از تفحص و بحث اگر مشخص او شد که موثق به در امور دین
و امین حضرت رب العالمین هست آن وقت امور دین خود را از او اخذ کند پس مقتضای آیه شریفه نظر
بحدیث مذکور این است قبل از تامل و تفحص در امور دین اعتماد بغیر انفسهم و ایضا در اصول کافی از آن حضرت
منقولست که فرموده اند اتقوا و اعلموا هذا الحق تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل
خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف
این است که لازم است بر شما که تامل و تفحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را از آن اخذ مینمایید نظر به اینکه
در هر زمان خلفی هستند که سزاوار آن هستند که دیگران در امور دین رجوع به ایشان نمایند و کسانی هستند که قابل
نیستند که رجوع به ایشان شود تامل کنید که اتقیا زمان این صنف را به جهید مراد بقوله فان فینا اهل
البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد به غالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است پس حاصل
معنی حدیث این شد که تامل و نظر کنید در کسانی که امور دین خود را از ایشان اخذ نموده باشید
نظر به اینکه هر کسی قابل این نیست بدرستیکه حجة از عدول از ما که اهلبیت جناب رسول خدا صلعم
هستیم در هر عصری میباشند عادت ایشان این است که رفع مینمایند از دین خداوند عالم غرض تحریف
غالین یعنی تجاوز کنندگان از جاده شریعت تحریف و تغییر داده اند و همچنین رفع مینمایند
آنچه را مبطلین زیاد کرده اند و بخود بسته اند و همچنین آنچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب
و سنت یعنی صرف کرده اند کتاب و سنت را از ظواهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون
شاهد و دلیل مخفی نماند آنکه اتیان لفظ عدول بصیغه جمع ابد ازاینست که حمل شود بر اینکه مراد خصوص

رجال که عدول بودن ایشان
از ذریه اهلبیت علیهم السلام
باشند

امام زمان است نظر بوجود امام در زمان و در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محمول است
بر اعم از امام زمان و غیره و ظاهر حدیث متفق این است که می‌باید آن جماعت عدول از ذریه
رسول خدا ص بوده باشند و احتمال اینکه مراد این باشد که آن جماعت از شیعیان او بوده باشند
خواه از ذریه فخر کاینات بوده باشند یا غیر ایشان قائل است لیکن خلاف ظاهر حدیث است لیکن
سهل است بنابراین حمل بر امام زمان ممکن است مگر آنکه بحسب ظاهر در این صورت آنچه است
از سیاق حدیث ظاهر از حدیث آن است که در هر عصری از اعصار می‌باید جماعتی از ذریه فخر کاینات
صلوات الله وسلامه علیه و علی آله عارف باحکام الهیه بوده باشند و مرجع باشند در احکام
دینیه و رفع بدع و مقابح مهلکه بجهت ظاهر مراد معصوم ع این است که می‌باید چنین شخصی از ایشان
باشند که ایشان شایسته این باشند که در امور دین رجوع باینها شود نه بدیگران محقق مقال در این
مقام این است چونکه مقصود و مطلب در مقام اتیان نماز آن است که اطاعت خداوند عالم
نماید در آن حین آنچه مطلوب خداوند عالم است چنانکه مذکور شده پس هر کس اعتماد
در آن نمیتوان نمود بلکه می‌باید از کسی سؤال نماید که معتقد این بوده باشد که آن شخص
معتمد و امین خداوند عالم است بعبارت مناسب اینست در این مقام مثالی ذکر شود بجهت توضیح
حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا و عساکر و رواری عساکر است نسبت بسلطان هرگاه
کسی اخبار نمود بر رواسی که شاه امر کرده است بروید فلان ملک را تسخیر نموده اهل آن را
بهلاکت برسانید رواسی عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر می‌نمایند که آیا آن مخبر
امین الدوله است یا نه مثلا اعتماد باین خبر می‌نمایند و جهت امتثال میشوند و اما هرگاه مخبر
کسی است که اعتماد باو نیست اعتماد بقول او نمی‌نمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور
دین اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسیکه محقق باشد که آن شخص امین خدا است در دین او و خبر از او
کرده شد و آنست مقام امنیت که فرض نمود که شخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطان
شد که شاه مجموع خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فردی از افراد رعایا و عساکر و ارکان
دولت در روز معینی اتیان بان معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فلان
عطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس اتیان ننمود مواخذه خواهد بود و استحقاق هم متحقق شده است
که مقصود

که مقصود عالم نایل شده که اجزاء آن معجون و کیفیت ترتیب آن چه نحو است تشکیکی نیست که در این صورت عقل حاکم
بر آن است که بر کل رعایا و غیرهم لازم است در صدد این برآیند که علم باین معجون بهم رسانند و متحقق است
در صدد معرفت کسی را قصد نمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد نه هر کسی که اتفاق افتاد از هر
مدعی این بوده باشد که من عالم باین هستم پس هرگاه کسی غیر معتمد ادعا نماید که کیفیت این معجون این است
که من میگویم کسی اعتماد باین نماید حقیقت حال در ما نحن فیه لامحاله چنین است که این صلوة بمنزله آن معجون است
که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور و اخبار او را
در در آن اعتنا فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان بان نموده باشند در ضمن آن
وعده ثواب و در ترک آن انواع عقاب فرموده پس در مقام تعلم باین باید تحقیق امانت و دیانت
را تحصیل نموده و علاوه بر آن خارج از طاقت و غیر مقدور است پس مطلوب امر آنچه نتوان نمود
چنانچه که گفتیم از اینرا نیز دلیل احتراز و اعتماد بر آن نداریم تفصیل آن بعد از این مطلع خوا
هی شد مبحث سیم در بطلان نماز کسیکه مجتهد نیستند باجتهاد و تقلید هیچیک ننموده باشد
این مطلب اگر چه از مطالب مرقومه در سابق ظاهر میشود لکن بجهت اتقان مطلب و احکام
مرام بیان نمودن آن نیست پس میگوئیم اعتبار این شخص عمل میآورد یا بآباء و امهات است
یا باشباه و اقران خود است یا بکتب اموات است مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه
و نحو اینها پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نماز کسی که ماخوذ بوده باشد از
آباء و امهات یا از امثال و اقران میگوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال
سائل نمیدانم چه عذر خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را دیدیم چنین عمل از ایشان
صادر میشد متابعت از ایشان کردم یا آنکه بمکتب که میرفتم مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود را
گفتم بیان نمودم بنابراین تشکیک و مواخذه کردن در چنین مقام مستحسن و موجب است مجملا استحقاق
عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بانچه در سابق دانسته
شد که لازم است اخذ کردن امور دین را از کسیکه امین خداوند عالم بوده باشد یعنی
مطلقا پس بحثی آن است که ماخوذ باشد از امینی از امناء صاحب شریعت پس ماخوذ از
از غیر مطلق بنحو احد بود پس ماخذ غیر مطلق یه مطلق که بغیر ماخذ پس آنچه از ایشان

رعایت نموده است مخرج از عهده تکلیف نخواهد بود واین معنی بطلان نیست بلکه التحقیق در اتیان ثانیا
به معاقب خواهد بود نظر با شتغال امر نسبت بنجز اتیان نموده پس باقی به معنی عهده خواهد بود نه
به فای الاستحقاق و نیست که اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مرویست در اصول
کافی از حضرت ابی جعفر ... که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل میکند
با عدم بصیرت و عدم علم مفسده که مرتب بر عمل او میشود اکثرست از مصلحتی که مرتب برآن میشود
از این راه است که فقهاء کرام که ذو آب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و دوازده
معصومیه ائمه ... میباشند حکم صریح فرموده اند به بطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا به تقلید
اهل اجتهاد نبوده باشد و چونکه حکم صریح فقهاء در این باب معلوم بسیاری از علماء نیست لهذا
محل انکار شده چنانچه خود دیدم از بعضی که خود را از اعاظم علماء میدانست استعجاب نمودم
که میگفت این مطلب الحمد موجب تقلید مجتهد بوده باشد فقها نگفته اند بلکه این کلام ناشی شده
است از ... حیکه در این عصر خود مجتهد شده اند لهذا مناسب آن است که در این مقام ایراد
نماید جمعی از عبارات اجله فقها را که صریح در این مطلب است تا اطلاع برآن موجب بصیرت اهل
ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریقی که خطر اهل طغیان گردد فنقول قال العلامة
نور الله تعالی ضریحه فی التذکرة المقصد الثانی فی افعال الصلوة و تروکها وکل منها اما واجب
او مندوب و یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل او بالتقلید لمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام
لم یصح صلوته وقال فی نهایة الاحکام الاقرب العلم بافعال الصلوة واجبها لتوقف الواجب المطلق
وهو الاتیان بها علیه اما ان قال لکن یشترط استناده اما دلیل او تقلید من له اهلیة
التقلید وقال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف بها الان من اربعة صنف مجتهد
وفرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها ومقلد و فرضه الاخذ عن المجتهد ولو
بواسطة او وسایط مع عدالة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه ولم یاخذ کما وصفناه فلا
صلوة له وقال المحقق الثانی فی الجعفریة و طریق اخذها ای احکام الصلوة لمن کان
بعیدا عن الامام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل ان کان مجتهدا او الرجوع
الی المجتهد ولو بواسطة وان تعددت ان کان مقلدا الحاصل بطلان ... عبادات که بخود
بوده باشد

بوده باشد در زکوة و امهات یا از اشباه و اقران مقطوع به و محقق و فاق مابین علماست و این
ظاهر میشود از مقالات آتیه در مقام ثانی علاوه کلمات مذکوره خواهد شد آن است که آیا تقلید اموات
از مجتهدین هم جایز است یا آنکه تقلید اموات جایز نیست بلکه متعین است تقلید احیای مجتهدین
مقتضای این کلام آن است تقلید مجتهد متعین است کلامی که درست این است که آیا متعین است تقلید
احیای از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس تأملی در بطلان نماز نیست در صورتیکه مستند به
تقلید نبوده باشد مطلقا چه تحقیق است عمل در چنین صورت با عدم بصیرت است در اصول کافی از
... جناب حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده العامل علی غیر بصیرة کالسائر
علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض النسخ لا یزیده کثرة السیر الا بعدا تحقیق کلام
در این مقام آن است که نمازیکه ماخوذ از آباء و امهات یا از امثال و اقران بوده باشد نقل
کلام در نماز آنها میکنم که آن نماز خود از ... صادر شده مسلم است که نمازهای پدر و مادر یا امثال و اقران از نماز آنها
مستند بوده باشد یکی از دو طریق که مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید کلامی در آن نیست و اگر مستند
بهیچ یک نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود و دلیل بطلان نماز در
چنین صورت محل تشکیک نیست کلامیکه در این مقام هست این است که آیا حکم به بطلان محقق است بجهة
نه اخلال به بعضی از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است یعنی نماز این طایفه محکوم به فساد است
اگرچه مطابق با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علمای مذکوره و غیرهم تعمیم است
چه متحقق است ثمره در چنین صورت ظاهر میشود نظر بانکه بطلان نماز در صورت اخلال به بعضی از
امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج به بیان بوده باشد پس مراد حکم به فساد است
بعنوان اطلاق بلکه محل ... ادعای ظهور کلمات علمای قدس الله ارواحهم در صورت
ثانیه بوده باشد نظر بانکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهة انتفای تقلید نه بجهة
امور دیگر مثل اخلال به بعض امور واجبه چه در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره نماز
محکوم به فساد است اگرچه مستند بوده باشد به تقلید تحقیق مقام مقتضی آن نیست که کلمه فقهاء
... از کسی صادر شده مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از چند صورت نیست اول آنکه
که اخلال کرده باشد به بعض از امور دیگر اعتبار را و ثابت است در نماز با طابق کلمه فقها

خواهد اخلال به بعضی از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضو یا به بعضی از امور معتبره در
وضو مثل آنکه آب وضو مباح بوده و علم بغصبیت به تقصیر کرده و در ایصال آب وضو به بعضی از اعضای
این جماعت چنانچه متعارف شده در غسل بین الاصابع حصول یقین بعضی آن ننموده است که تغیّر از آن علی ما ینبغی نزد مجتهد
اخلال نموده باشد و در ایصال آب به بعضی از مواضع وضو و دیگر آن یا آنکه اخلال نموده باشد به بعضی از قرائت
سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب مثلا به بعضی حروف آن از مخرج یا بتبدیل حرف بحرف دیگر بوده باشد
که اتیان نماز نموده بنحویکه منافی بحکم آن صحت است نزد بعضی علما و حکم بفساد است نزد بعضی دیگر مثل اینکه در مقام
تشهد اقتصار بشهادتین نموده باین نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه
صحت نماز در چنین صورت محل خلاف ما بین علما است جمعی حکم فرموده‌اند بصحت نماز و جماعت دیگر حکم فرموده
به بطلان نماز آن و لیکن شخص اتیان نموده باین نحو بدون آنکه تقلید آن شخص نموده باشد که نماز باین نحو را
صحیح دانسته‌اند یا آنکه در مقام صلوة بر پیغمبر کائنات و آل اطهار آن شاه سموات در تشهد اتیان
باین نحو نموده اللهم صل علی محمد و آل محمد و آله یا آنکه اتیان بتکبیرة الرکوع در حال منحنی شدن بجهة
رکوع یا آنکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد آنکه رفع یدین در آنها لازم است یا آنکه
اتیان نماز نموده در سعت وقت با بنای عمل او بفتوی فقیهی باشد که مستقر در ذمه بعضی اتیان
نماز او در سعت وقت بتجویز نموده یا ترک ازالهٔ نجاست از مسجد نموده یا تمکن از ازالهٔ آن در اول
از وقت اتیان نماز نموده یا آنکه دینی بر ذمهٔ او بوده باشد و متمکن از اداء آن بوده و عالم بود بعدم رضای
صاحب دین از تأخیر در اداء و مع ذلک تأخیر در اداء نموده و در اول وقت مشغول نماز شده یا آنکه
خمس لازمی یا زکوة واجب در ذمهٔ او بوده و ترک در اداء آن نموده و اتیان نماز نموده در سعت
وقت در کل این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای اعلام است قال العلامة فی کتاب الدین
یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین و لا یحل تأخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة
صاحب الدین فان اخّر الحال هذه کان عاصیا الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول ال
وقت بل لزم التضییق و لا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة لمنافیه للقضاء فی اول
اوقاتها و کذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و ان لم یطالب بها الحاکم لان
اربابها فی العادة مطالبون و قال فی القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین

ما هذا الحال و لا یصح صلوته فی اول وقتها و لا شیء من الواجبات الموسعة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع
المطالبة و کذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و قال فی التحریر کل من علیه دین وجب
قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة و ان اخّر عصی و اثم و لا تقبل صلوته فی اول وقتها بل
یجب اعادتها و قال شیخنا الشهید فی مبحث منافیات الصلوة من کتاب البیان و ان ترک
رد السلام او رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة و هو قادر علی ادائها من غیر ابطال او اداء
الدین الواجب کذلک و الاقرب عدم الابطال سواء ادّی بعض افعال الصلوة متشاغلا بالترک
او لا و رد المطالب الودیعة او الدین فیصح مع سعة الوقت مع المطالبة و المشهور بطلانها و کذا
باقی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافاة لاداء حق الآدمی فلو امکن الجمع بینهما فلا
ابطال و حکم الزکوة و الخمس کذلک و ان لم یطالب انتهی کلام البیان و این عبارات
صریح است در بطلان نماز در سعت وقت در صورتی که زکوة یا خمسی در ذمهٔ او بوده باشد
و متمکن بوده باشد از اداء آن ترک اداء آن نموده و هم چنین دین در صورت تمکن
از اداء و علم بعدم رضای صاحب دین بتأخیر کلام شیخ شهید صریح است در آنچه مشهور ما بین فقها
است و جماعت دیگر از اجلهٔ علما معتقد آن است که این شخص در چنین صورت اگرچه
آثم و عاصی است لیکن نماز باطل نیست که اعاده یا قضای آن واجب بوده باشد چنانچه بیّنت کلام
در انفیت جمعی از مسائل که ذمهٔ ایشان مشغول بچنین حقوقی بوده باشد در صورت
تمکن از اداء و ترک آن نموده اتیان نماز نموده در سعت وقت لکن هر گاه از این راه که بنای
عمل خود را مستند بتجزی نموده باشد بقول آن شخصی که حکم به بطلان نماز نمیکنند عملا این قسم
را بجا آورده اتیان نماز نموده بنحویکه نماز او صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین و باطل است بنا بر قول
بعضی دیگر از مجتهدین لکن هر گاه از این راه که این شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول آن
اشخاصی که صحیح میدانند عمل او در آن صورت بلکه با عدم بصیرت بچنین مسئله از او عملی
شده که مطابق شده که آن عمل بنا بمقتضای فرمودهٔ بعضی باطل و بمقتضای فرموده بعضی
دیگر صحیح بوده تشکیکی نیست در بطلان نماز در قسم اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده بعضی
امور یا ارکان اجماعی علما منعقد است بر اعتبار آن در نماز و جبر آن ظاهر است نظر باینکه صحت عمل

در صورتی که مکلّف مأموربه بر وجهی که امر خواسته اتیان نموده است پس ظاهراً بغیر مأموربه است و ما
مأموربه بغیره ثانیه پس این شخص معاقب است بر ترک مأموربه بلکه بمقتضای برهان این شخص
الیوم حالت این نسبت بشخصی که بالمرّه اتیان نماز ننموده باشد نظر بجهة اشتراک هر دو در
آنکه بر ترک مأموربه معاقب بوده‌اند این شخص نظر بارتکاب بغیر مأموربه بقصد آنکه مأموربه است
عمل است که گفته شود مشروع و مبدع خواهد بود و مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروضه
نیست و امّا قسم ثانی پس ظاهر این است این نیز چنین بوده باشد نظر بآنکه هرگاه فرض
شود صحّت عمل و در این صورت میگوئیم صحّت یا بجهة اعتقاد مکلّف است که منوی او مأمور
به است یا بجهة آن است که اتّفاق افتاد که عمل او مطابق شد با رأی بعضی از علما و چون که
از این دو وجه موجب حکم بصحّت نمیتواند شد امّا الاوّل فبالنقض والحلّ امّا النقض
میگوئیم اگر مجرّد اعتقاد مأموربه از مکلّف کفایت میکرد در صحّت عمل او میبایست در اوّل
نیز حکم بصحّت شود نظر بآنکه این اعتقاد در این جا نیز ثابت است و حال آنکه بطلان کل
در آنجا مقطوع به است و امّا حلّ پس میگوئیم اعتقاد مکلّف منشأ ثمر در وقتی میتواند شد
که دلیل قائم باشد بر جواز اخذ در مأخذ آن اعتقاد مثل آنکه هرگاه این اعتقاد مستند
بود بقول مجتهدی در این صورت حکم بصحّت بجهة ظاهر مقطوع به بود اگرچه فی الحقیقة
مطابق با نفس الامر نبوده باشد و امّا هرگاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد با آن
مأخذ پس وجود آن اعتقاد با عدم آن مساوی است مثل آنکه فرض شود چنین اعتقادی مستند
باشد یا بچیزی دیگر مثل آن مجملا اعتقاد مأموربه در صورتی نافع است که بحجّت شرعی ناطق باشد
بر جواز اتّکال بمستند آن اعتقاد مفروض این است که اعتقاد از پیش خود مستند است بقول الله
ملتفتی یا بمثل آن و دلیل بر جواز اعتماد با آن نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه
از سابق ظاهر میشود و بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز
اعتماد کما لا یخفی علی المتأمّل و امّا الثانی یعنی مجرّد مطابقه با رأی مجتهد با عدم علم مکلّف
بآن پس بجهة آنکه مسلّم است مناط در تکالیف الهیّه حیثیت عظمة اختیار و اراده
مکلّف است مفروض اینست که این شخص حین العمل بنای اعتقاد او چیزی بود که اعتماد
بآن صحیح نبود

بآن صحیح نبود و بعد از فراغ از عمل خواه فصلی متخلّل شده باشد یا نه مشخّص شد که بعضی از
علما عمل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است این شخص صحیح در وقتی میدانند که اتیان
بعمل بجهة متابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد نه آنکه مبنای عمل او چیزی
بوده باشد و اتیان عمل بجهة آن مبنای غیر صحیح بوده باشد بعد از فرغ مثلاً مشخّص شود
مطابقه ما اتی به او با اعتقاد بعضی از مجتهدین علما و مجملا مناط در صحّت عمل بمقتضای قواعد
عدلیه اتیان عمل است بجهة مبنای صحیح و این در محلّ کلام متحقّق نیست بلکه متحقّق در محلّ کلام
محض مطابقه عمل است با رأی بعضی از مجتهدین پس مناط او معتبر در صحّت عمل مکلّف غیر
موجود است در محلّ کلام و موجود که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند
در صحّت پس عمل در این قسم نیز مثل قسم اوّل محکوم بفساد است مجملا آنچه مبنای عمل این
شخص است که اخذ از علما نکرده بوده باشد مثلاً قبل این باشد که مبنی تواند شد نیت و آنچه
که میتواند مبنی شد مبنی در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای صحّت محکوم بفساد است
شبیه مقام مقتضی این است که گفته شود که عمل این دو نفر که احدهما عمل او مصداق قسم
اوّل است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی است بمقتضای قواعد عدلیه یا هر دو باید
مقبول شود یا هر دو نامقبول مردود و مقبولیت هر دو قطعی الفساد است نظر بانتفای
شرط قبول در قسم اوّل قطعی نظر بآنکه مقرون بنیت که اخلال شده است بعض
از امور معتبره در آن اتّفاقاً پس معیّن است که باید هر دو مردود شود تفرقه بر دو
اوّل و مقبولیت ثانی بجهة محض مطابقه اتّفاقیه مدفوع است به برهان عقل چه عقلی
است که عامل اوّل در موقف حساب عرض نماید ای معبود حکیم متعال ما دو نفر در
امور اختیاریه که مناط در تکلیف است مساوی بودیم تفرقه که مابین دو نفر است
این است که اتّفاق افتاد با عدم شعور و اراده وصفی در عمل او ظاهر شد و در عمل
من نبود عدالت مقتضی این است که هر دو مجری بجزای واحد شویم چنین کلامی
مطابق عقل و مستحق نظیر آن این است که دو نفر دو کاسه را که ممتلی باشد از
یک قصد آنکه ما فی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتّفاق افتاد که احدهما

[illegible]

غیر شراب بوده باشد و لات هر دو در امور اختیاریه منحصر نمیباشد و همچنین است حال کسی که
دو نفر زن بر وضع ضعیفه و رشیده نامزد و مقاربت نموده اند باعتقاد آنکه هر دو اجنبیه است که مشخص شده
که یکی اجنبیه بوده است و دیگری معقوده و اطلاق ظاهر آنست که مستحق اثم و ندامت نسبت بهر دو
ثابت باشد و ایضا محل ریبت که کسیکه عارف و عالم بمذاق فقها باشد دعوی انطباق
فقها تواند نمود بر بطلان چنین عملی اما بنابر اعتقاد مجتهدیکه ایشخص اخلال بواجب نموده
ظاهر است و اما بنابر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد آنست که چنین عملی صحیح است نظر بانکه
مشخص است آن شخص حکم بصحت در وقت منبایه که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که مع
او چنین حکم نموده علت اختیار او این عمل را فتوی مفتی او بوده باشد مفروض آنست
که در اینمقام چنین نیست پس مقتضای برهان آنست چنانچه عبارت معلوم بر بطلان است
دو قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم یعنی اتیان نماز بنحوی نموده که مقتضای
اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجب از واجبات نماز نموده است پس میگوییم این قسم اگرچه
بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکال است چه مقتضای
آنچه در قسم ثانی مذکور شد آن است که در اینصورت نیز حکم شود بر بطلان نماز نظر بانکه
مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یا است دلیل بر جواز اتکال باین مبنا و در دست نیست
بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رای کل مثل ظهور
مطابقه با رای بعض کفایت نمیکند در حکم بصحت در صورتیکه مبنای عمل مکلف
فتوی مفتی باشد که دلیل بر دست باشد که دلالت کند بر اینکه فتوی او مبنای عمل میتواند
شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقه
با رای کل مثل اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق مطابقه با رای بعض است پس ثمر
ثمر نمیتواند شد پس آنچه مبنای عمل این شخص است مبنا نمیتواند شد شرعا و آنچه مبنای عمل
تواند شد مبنا نشده است در این مقام بلکه نمیتواند که اخذ شی نماز باعتقاد با
مبنا منهی عنه است و نهی مقتضی بطلان است کلامیکه در اینمقام حق است آنست که آنچه مذکور
شد اگرچه مطابق برهان و مقرون باعتبار است لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره

آنکه

آن است که امر او وسیع تر از آنست نظر بانکه استفاده میشود از اخبار مذکوره که هرگاه
کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و پیش خود عملی بکند و مشخص شود آن عمل مطابق
با واقع بوده همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل عالم نبوده باشد
بحقیقت حال فی المناسب ایراد النصوص المذکوره فنقول منها صحیحة زرارة
المرویة فی الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلعم ذات یوم لعمار فی سفر له
یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال
فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما
علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری ترجمه ظاهر حد
یث آنست جناب فخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه فرموده اند
که جناب مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا صلعم در سفری بعمار بن یاسر فرمودند
که ای عمار بما رسید که تو جنب شده بودی چه کار کردی در چاره جنابت خود عمار
عرض کرد که خود را در خاک مالیدم جناب رسول خدا صلعم فرمودند که این عمل الاغ است
که باین نوع خود را در خاک میغلطاند چرا چنین نکردی بعد از آن دو دست
مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از آن پیشانی خود و انگشتان خود را مسح کردند
بعد از آن دو کف دست را هر یک بدیگری مسح کردند و دیگر اعاده آن نکرده فرموده اند کذا
مستفاد از این کلام آن است که اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح و با بیان مشخص است که عمار بمیدان است که
چنین بنا بر وجه ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای کلام شریف آنست
که جاهل بمسئله هرگاه پیش خود عملی کند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند
در صحت عمل او و هو المطلوب و منها الصحیح المروی فی باب العدة التی من احکامها ان الذی لا یستبین بثلثة اشهر
و العدة التی من احکامها صار و المستحق فی باب من العلل عن ابی جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الذی
یستبین بثلثة اشهر رجل ... البر ... الا ... فدل
و لا یستبین بالولد فبعث الیه النبی صلعم فجاء الرجل و هو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر بوده
فی استبانة ... لا ... هذا الشیء ... رسول الله ... و الله ما حنی علی الله

الاستنجاء بالماء الا لكنت طلقة نمس بطني فيم تفعل شيئا لمرة شيئا فاستحسنت بالماء فقال رسول الله ص هنيئا لك
فان الله عز وجل قد انزل فيك آية فابشر ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين واورده في الفقيه الفقيه
لكن مرسلا قال وكان الناس يستنجون بالاحجار فاكل رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجى بالماء
فانزل الله تبارك وتعالى فيه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين فدعاه رسول الله ص فخشي الرجل ان يكون قد نزل
فيه امر يسوءه فلما دخل قال له رسول الله ص هل عملت في يومك هذا شيئا قال نعم يا رسول الله اكلت
طعاما فلان بطني فاستنجيت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارك وتعالى قد انزل فيك ان الله يحب التوابين
ويحب المتطهرين فكنت اول التوابين واول المتطهرين ويقال ان هذا الرجل كان البراء بن
معرور الانصاري حاصل ترجمه مذکور در غسل آن است که عادت مردم آن بود که استنجا به سنگ
میکردند چونکه خوراک آنها بیشتر خرما بود از آنکه مختصر طب بسیار بود لهذا آنچه در حین تغوط از آنها خارج
میشد مثل پشکل بود چونکه از اهل مدینه از کسانیکه بحضرت جناب رسول خدا ص ایمان آورده بودند که و ... لینتی
در مزاج او بهم رسید باین سبب عدول کرد از استنجا به سنگ و آب در آن وقت آیه شریفه ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین بر آن سرور انام نازل شد پس جناب حضرت امر بحضار آن شخص نمود در وقت احضار آن
بخدمت آن سرور انام مشرف شد کمال آنکه مبادا دربارهٔ او نازل شده بجهة استنجا نمودن به آب
جناب سرور انام از او استفسار فرمودند در این روز عملی از تو صادر شده است عرض کرد استنجا به آب
کردم بعلت آنکه چون که و خوردم لینتی در مزاجم بهم رسید از آنکه به سنگ ... نمیشد
لهذا استنجا به آب نمودم پس جناب رسول خدا ص فرمودند که ترا مژده باد که جناب رب العزت
آیه در تحسین عمل تو نازل فرموده ان آیه اینست ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین خداوند
عالم دوست میدارد توبه کاران را و دوست میدارد کسانی را که در صدد این هستند که خود را
پاک کنند از کثافات ذکر توبه شاید بجهة این باشد که مردم را غافل کنند یا بجهة آن شخص
از مجاورت اشیای بوده باشد وجه دلالت حدیث بر مدعی ظاهر است نظر بآنکه باجمال
بانکه استنجا به آب بعنوان رد یا نه استنجا نمود به آب چون که عمل او مطابق واقع شده بود حکم
بصحت شد باعدم علم آن بحقیقت حال ومنها الخبر المروي في باب احکام السهو في الصلوة
من الفقيه عن علي بن النعمان الرازي انه قال كنت مع اصحاب لي في سفر وانا امامهم وقد صليت

بهم المغرب فسلمت في الركعتين الاولتين فقال اصحابي انما صليت بنا ركعتين فكلمتهم وكلموني فقالوا
اما نحن فنعيد فقلت ولكني لا اعيد واتم بركعة ثم سرنا فاتيت ابا عبد الله ع فذكرت له
الذي كان من امرنا فقال لي انت كنت اصوب منهم فعلا انما يعيد من لا يدري ما صلى وجه الدلالة
هو ان قوم الماموين انما نحن نعيد يرشد الى ان الامام لم يكن جازما بصحة الصلوة مع الاتمام
بركعة بل كان متحيرا او مترددا في ذلك والا لتبعه الماموم في ذلك ومع ذلك
صوبه المعصوم ع في فعله ومنها ما دل على صحة حج من ترك الوقوف مع الجهل بلزوم الوقوف
فيه كالخبر المروي في الكافي عن ابن مسكان عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله ع جعلت فداك ان
صاحبي هذين جهلا ان يقفا بالمزدلفة فقال يرجعان مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت
فانه لم يخبرهما احد حتى كان اليوم وقد نفر الناس قال فنكس راسه ساعة ثم قال اليس قد
صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليس قد قنتا في صلوتهما قلت بلى قال تم حجهما ظاهر
ترجمه این حدیث آن است که ابا بصیر عرض کرد بخدمت جناب امام جعفر صادق ع که خداوند
عالم مرا فدای تو گرداند این دو نفر رفیق من جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر الحرام
حضرت در جواب فرمودند بهمان وقت که عالم شدند بوجوب وقوف لازم است عود نمایند
بمشعر و ساعتی در آنجا توقف نمایند راوی میگوید عرض کردم که احدی اخبار بآنها نکرد تا
امروز که کوچ کردند مردم راوی گفت که اینرا عرض کردم سر مبارک را بزیر انداختند ساعتی
توقف فرمودند آیا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه که مشعر باشد ادا نکردند عرض کردم
بلی فرمودند آیا در نماز صبح قنوت گذاردند عرض کردم بلی قنوت خوانده اند پس فرمودند که حج
آنها تمام و صحیح است وجه استدلال بر مدعی آن است که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه هرگاه آنکه چیزی از مکلف صادر شده با جهل بر آنکه مطلوب از او هست
در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد آن چیز که از او صادر شده قائم مقام آن چیز
مطلوب میشود در صحت عمل بنا بر این هرگاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود بقصد مطلوبیت
ان در نماز لکن ماخذ درستی در دست او نباشد و لهذا مشخص شده آن چیز مطلوب بوده باشد
در واقع پس نماز او میباید صحیح بوده باشد بطریق اولی از این راه است که محقق اردبیلی

ره فرموده اند هرگاه کسی خبر را که اعتقاد نموده مطلوب از وجهت از هر راه که بوده باشد این
کفایت میکند در صحت عمل او و عبارت آن مرحوم در شرح عبد الارشاد در مباحث اوقات الصلوة اینست
بل حمل بحوه فی نفس الامر وان لم یعرف کونه کذلک ما لم یکن عالماً بنهیه وقت الفعل حتی لو اخذ المسائل
من غیر اهله بل لو لم یاخذ من احد وظنها کذلک فانه یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات وان لم یاخذ
عن ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلاً واوصله الی المطلوب ولو کان تقلیداً کذا یفهم من کلام المحقق
الی المحقق نصیر الملة والدین قدس سره العزیز فی کلام وانت تسمع اشارات الیه مثل ما مر من عدم المطلقها
ره فی الجهر والاخفات مع عدم العلم بحکمهما وصحة حج من مر بالموقف وغیرهما مما یدل علیه الاخبار
نامقت مثل قوله علیه السلام لعمار رحمه الله ... غلط فی التیمم الا ضعف کذا ... یدل علیه انه لو عمل کذا لصح مع
ما لو کان یعرف وفی الصحیح من نسی رکعة فقضاها استحسنه علیه السلام مع عدم العلم انتهی کلامه رفع مقامه
حملی است جواب از احادیث مذکوره اما حدیث الاول پس مناسب اینست که نقل کلام شود در آن
از چند راه اوّل در بیان اختلاف در لفظ حدیث است زیاده ونقصاناً پس میگوییم حدیث
به نحو مذکور مرویست در فقیه و اما در کافی و تهذیب پس مطابق با مذکور در فقیه نیست اما در تهذیب
پس مذکور در آن بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است یونس ابن عبد الرحمن از داود بن الحصین
از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سئلته عن التیمم فقال ان عماراً یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة
فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له کیف التیمم فوضع یده علی
المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث را شیخ
دیگر از ابن عمیر از ابان ... مذکور و آنچه در تهذیب پس مذکور در آن باین نحو است روایت
کرده است بسند صحیح از داود بن نعمان قال سئلت اباعبد الله علیه السلام عن التیمم فقال ان عماراً
اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وهو یهزء به یا عمار تمعکت
کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق
الکف قلیلا و در استبصار نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را
کلینی در اواخر باب ... مخالف با همه اینها است نظر به آنکه روایت کرده است از زراره
از محمد بن یحیی ... که آن بزرگوار روایت کرده از عبدالله ابن بکیر از زراره از جناب

امام محمد باقر

امام محمد باقر علیه السلام که فرموده ان عماراً یاسر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف
صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا
صعیداً طیباً فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه کل واحدة
علی الاخری فمسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری دوم آنکه در بیان دلالت و باعث آنکه ... بنابر آنکه در مقام
غسل بخود را بخاک میمالیده ... تیمم ... بر این مطلب ... بوده باشد چونکه جناب رسول خدا
در مقام حاجت بغسل بجنابت چنین فرموده اند که کفایت ... الصعید عشر سنین ... مثل این مثل ... که
فرموده اند جعلت لی الارض مسجداً وترابها طهوراً یا مثل آنکه ان الله قد جعل التراب طهوراً کما
جعل الماء طهوراً مقتضای همه اینها اینست که تراب منزله قائم مقام آب میشود در مقام حاجت بغسل
و شستن و طهوریت آب در مقام حاجت بغسل باین نحو است که بجهت آنکه آب بجمیع اجزای بدن برسد
یا مثل غسل ارتماسی که تمام بدن را در جوف آب داخل نمود و بالمقابله ... از اینکه آب نیز طهوریت
جنابت توهم کرده بود کیفیت تطهیر بالتراب ... بدن بخاک ... بوده است ...
این عبارت غفلت از آیه تیمم بوده که فرموده فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه
در اصل مطلب است که جواب از تمعک باین حدیث بوده باشد در اثبات آنکه هرگاه جاهل
بمسئله در مقام احتیاج با تیان عمل نزد خود بنماید اتفاقاً آن عمل مطابق واقع شد عمل درینجا صورت
حکم بصحت خواهد بود پس میگوییم راه دلالت حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر آنکه
اشتمال حدیث بلفظ ان فعله صنعت کذا یعنی دستمالی خاک باین نحو نموده بود که صحیح است و میگوییم
اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولاً پس آنکه ظاهر میشود که این واقعه
سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا ص بود با وجود تمکن از دست کشیدن از حقیقت حال
و از آن سرور استفسار حکم نمی است که در این فرموده باشند که از پیش خود چنین کاری میکردی
صحیح بود مخصوصاً در مثل چنین واقعه و اما ثانیاً پس میگوییم مفروض اینست که عمار جاهل بود از کیفیت
تیمم و معلوم است این کیفیت از ... تفقه است که چنانچه دو دست را بخاک زده و بعد دست
مسح جبهه و ظهر کفین نمود در این امر ... که بدون تعلیم معلّم نتوانند آن رسید با وجود آن
چگونه میفرماید جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که اگر چنین عمل نزد خود نموده بودی خوب و صحیح بود با وجود آن

نظیر توضیحات الحال مسلوکه نوشته شد کسی را در نحو تیمّم جاری نماید بقصد اعتبار بخلاف خطابی که گمان آن را می‌داشت
که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطهره در تیمّم و اما ثانیاً پس میگوییم توهم دلالت این حدیث بر کیفیت تیمّم مانند
نقضیت که مذکور شد از آنچه ذکر کردیم در اول منقح شد که این تحقیق مذکور است در کتب معتبره این فقط
در هیچیک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این واقعه مکرر نبوده است چه ظاهر طرق آن تیممی که مذکور شد
خود در آنجا که بعد ظاهر شد جناب رسول خدا صلعم آن را ال... تصحیح فرموده اند که این فصل حکایت ایمای
قد است چنانچه مذکور در تهذیب و کافی و استبصار تمامی قد است بعلاوه در سند در فقیه منتهی میشود
بزراره چنانچه در اواخر سرایر خواهی دید و در هر دو کتاب روایت نموده از جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرموده مطرح است در اواخر سرایر است که زراره روایت نموده که جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرموده که عمار بعد از وقوع واقعه بخدمت جناب رسول خدا صلعم مشرف شد و گفت
گردیده‌ای واقعه بجهت من در شب اتفاق افتاد و آب نداشتم از اینها ظاهر میشود که در شب نوعی بود
که وصول بخدمت آن حضرت شد آن حضرت فرموده اند که چه کار کردی عرض کرد غلطیدم
حضرت فرمودند که این فعل حمار است در بیت ... شده الوقت آیه تیمم را خواند و تصحیح فرمودند و کیفیت تیمم
را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق اعتبار است و مقتضای آنچه مروی در
فقیه است آن است که جناب رسول خدا صلعم خود سبقت بسؤال فرمودند لهذا اگر دو قصه واحده است
و راوی واحد است مثل مروی عنه پس مظنون است که بهیئت نحو نقل شده مطابق اعتبار کیفیت
مسطوره در اواخر سرایر است پس کلام مذکور در فقیه که عبارت از افعال صنعت کذا بوده باشد ظنی
نیست که تواند تاب استدلال نمود پس التفات تاب نیست خصوصاً در چنین مقام خطیری که مخالف
عقل و فتاوی اصحاب است ... حکایت ... مروی است بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه این
... که عبارت در افعال صنعت کذا بوده است در هیچیک از کتب فریقین بنظر نرسیده است
مگر در فقیه اما طرق خاصه پس دانسته شد و اما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب معتبره
عامه است روایت نموده است از عمار قال ... فی سریه فاجنبت فتمعکت فصلیت
فذکرت للنبی صلعم فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلعم بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح
بهما وجهه وکفیه و در مشکاة المصابیح و هو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی

عمر بن الخطاب

عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت
فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلک للنبی صلعم فضرب بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما
وجهه وکفیه قال رواه البخاری و مسلم و در کتاب التیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبدالرحمن بن ابزی
ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال عمار اما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب فصلیت
و ذکرت ذلک للنبی صلعم فقال صلی الله علیه و آله انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض
ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام این است که مشخص شود عبارت
تمکه در فقیه مذکور شد ومأخذی ندارد و بلکه مخالف طریقه ثابته در طرق عامه و خاصه است
بعلاوه آنچه مذکور شد پس مطلق التفات واعتبار باین زیادتی نیست و اما جواب از حدیث
ثانی که مشتمل بر حکایت استنجاء است پس میگوییم اولا مسلّم نداریم دلالت حدیث مذکور
را بر اینکه در آن وقت انصار معتقد این بوده باشند باین معنی که استنجا واجب نبوده باشد
چه اینها بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره دالّه بر طهوریت آب بعنوان
اطلاق از کتاب و سنت مثل قوله تعالی وانزلنا من السماء ماء طهورا و قوله تعالی وینزل
علیکم من السماء ماء لیطهرکم به خصوصا بعد از التفات باینکه آیه شریفه وانزلنا من السماء
ماء طهورا در جزوی از سوره فرقان است و سوره فرقان از سوریست که در مکه معظمه زادها
الله شرفا نازل شده و حکایت انصار در مدینه منوره بوده بعد از هجرت بعلاوه میگوییم
اینها انصار و غیرهم در هر صورت که اطلاق نمایند پس از آنها منقول نیست تغایطی ... اگر میگویی
مطلق تطهیر ... بتطهیر مشکوک ... این دو گونه قبول کردنش نیست
پس کاشف منقطع ... آن است که تطهیر لباس که منقول نیست تغایطی ... میکردند چنانچه
میتوان ادعای قطع نمود که در تطهیر آن الکنف باب جاری نمودند و هم چنین در تطهیر مخرج بول
پس بسیار بسیار مستبعد است تطهیر لباس را از غایط مثلا بآب ... بعد ...
مخرج غایط بآب جایز نباشد و بجهت منقح بوده باشد ظاهر حدیث مذکور این است که
شیوع در رفتن استنجا با حجار و عادت ... مطرد شده بود و در رفت شیوع و اطراد
عادت بر آن بجهت ندرت آب در مدینه منوره که در آن زمان بوده بلکه میگوییم دلالت حدیث

بر تشریع و اطراد استنجا به آب بعنوان الاطلاق نیست متمّم ظاهر عبارت حدیث که فرموده ما رانم که تو نیک گویی استنجا
وکه تو ای معروف مرد یعنی استمرار عادت آنها بآنچه در مقام استنجا به آب میکردند بجهت این بود که چیزی که
رفع میشد از آنها در مقام تو از مثل پشکل بود در یبوست در اینصورت حاجت به آب نبود و اینهم ندرت دارد
لهذا عادت مطرد بود در استنجا به آب و اگر کسی گوید که اگر استنجا به آب رفتی نمی‌بود آن شخص معتقد
انحصار در آب نمی‌بود پس تزلزل و اضطراب او در آن و آن صدور او از مضمون آیات با انحصار بجهت
لا محاله جواب گفته شود چونکه عادت مطرد شده بود در استنجا به آب بجهت ندرت آب و این
شخص عدول از عادت کرده بود و بجهت اضطراب بجهت او هم رسید در این وقت بر فرض حقیقت علی
از این و تسلیم که از آنچه اضطراب بجهت این باشد مسلم نیست دستمال که اول ذکر کردیم مراد
زاید بر این میباشد و اما نزول آیه در مدح این عمل پس ممکن است بجهت اختیار او بوده باشد و نظر
با نحو استنجا به آب او یا آب از دفعه استنجا به آب دیگر از برای آنچه مذکور شد که عادت
در آن وقت استنجا منحصر باشد در آب و فرض تجاوز نجاست از اطراف مخرج التزام لم حصول
تطهیر به آب در آنصورت البعد از سابق است با چیزی که در آن مقام میتوان گفت آن که حکایت
انصار مروی در کافی نیز هست و از آن ظاهر میشود انحصار استنجا در آن وقت قبل از فعل آن
شخص انصار در آب روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلام قال
فی قول الله عز وجل ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار
ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه وآله وصنعه وانزل الله فی کتابه ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین ظاهر اینست که مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء الاستنجاء بالماء است
پس ترجمه ظاهر حدیث اینست که عادت مردم چنین مطرد شده بود که استنجا به پنبه و احجار میکردند
بعد از آن حادث شد استنجا به آب و این استنجا به آب صنعت خوبی است پس امر فرمودند به آن
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و خود حضرت نیز عمل او نمودند اما آخره ممکن است جواب گفته شود از این حدیث
باین نحو که حدیث متروک الظاهر است قطع نظر از آنکه مقتضای ظاهر آن اینست که در وقتی متداول
بود که استنجا به پنبه و احجار فقط میکردند بعد از آن منسوخ شد و منحصر شده استنجا به آب فقط
این مخالف اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در سایر متعارف

ما بین ناس آن عصر که استنجا به احجار میکردند بخرقه و شک مطلق بعد از آن حادث شد استنجا به آب یعنی متعارف
شد در عمل میکنیم در صورتیکه نجاست تجاوز نکرده باشد از اطراف مخرج و این امر است
صحیح و خوش و آن نیست مطلق مگر آنکه مقتضای آن است که قبل از توقف استنجا بخرقه و احجار
ثابت بوده است مطلقا اگرچه تجاوز نکرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است جواب از
این و به این نحو که غایط آنچه مستفاد از این کلام است آن است که سابق بر این چنین کاری میکردند
و اما آنکه مقتضای شریعت مطهره و کلام آیات بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس
معنی چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده باشد یا مخرج
غایط نجاست تعدی کرده باشد یا نه این منسوخ شد و استنجا به آب متعین شد اما در مخرج
بول و هم در مخرج غایط لیکن اطلاق کلام نسبت به بول مسلم است لیکن نسبت به غایط محمول
است در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر به اجماع و غیره که دلالت میکنند بر ثبوت استنجا به احجار در مخرج
غایط در این شریعت در صورت عدم تعدی مطلقا الحاصل ما در تعدیت نیست اگرچه
نمود احدث الوضوء و در این حدیث بر فعل انصاری نظر بآنکه در چنین چیزی علی سبیل الاطلاق
متعارف گردیده انصاری در صورت یقینست مزاج نظر بحسب عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت
که مقتضای طهوریت آب است مطلقا عدول از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس
بعد از ملاحظه جمیع آنچه مذکور شد با دقت نظر در آن ظاهر میشود که تمسک به حدیث مذکور در اثبا
ت تعین عمل اگرچه اختراع به نزد خود کرده در صورتیکه مشخص شود که مطابق واقع بوده است
ضعیف است قطعا و بر فرض عرض علی از جمیع آنچه مذکور شد و تسلیم دلالت حدیث
بر این معنی که حدیث حمل شود بر آنکه استنجا به آب نبود و دلیل شرع که متعلق آن بود در
نظر آن شخص نبود و نزد خود چنین اختراعی نمود لیکن اتفاق افتاد که مطابق با رضای الهی
حق شد نه اینکه عمل آن شخص محکوم بصحت شده مسلم نیست اعتبار با این حدیث در اثبات
این مطلب چه مسلم در محل کلام بسیار بوده وجه نظر بآنکه کلام در عبادات است صحت عبادات
موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که
امر ثابت است ولی ممکن است که قصد قربت بود بخلاف حدیث نظر بآنکه مقصود در آن

ازاله نجاست است و مطهر آن در واقع آب است هرگاه چیز نجسی را کسی در آب نجس نمود تا غسل که ازاله نجاست
باشد بر آن مترتب میشود اگرچه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست است بنا بر این
میگوییم هرگاه کسی نشنیده باشد که آب ازاله نجاست میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازاله نجاست
بآن میشود و بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود و قطعا اثر بر آن مترتب میشود پس لیکن این
حکایه نمیتواند مؤسس اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عمل از او صادر شود و
اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم نمود در صحت آن نظر بحدیث مذکور با فرق بین المقامین
چنانچه مذکور شد و اما جواب از حدیث ششم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل مأموم و امامیکه اخلال
یک رکعت از نماز مغرب کرده بود سهوا پس میگوییم این حدیث نیز متروک الظاهر است
یعنی ... ادعا نموده اند که اجماع بر خلاف آن منعقد است توضیح حال و بیان این
مطلب مقتضی آنست که گفته شود که اجماع منعقد است بر آنکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز مقتضی
بطلان نماز است پس کلام مأمومین نسبت بامام ... که کلام است در اثنای
نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا پس حکم نمیتوان کلام معصوم علیه السلام
منهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر چه که مقتضی این نیست که اگر کسی بعد از تکلم اتیان یک رکعت
از نماز کمی نمودند حاجت باعاده نماز نبود و بنا حکم در حق آنها این بود که قبل از تکلم ...
نماز نمی باید باتیان یک رکعت باقی و همچنین است حال نسبت بامام نظر بانکه کلام امام فقط
ولکنی لا اعید و اتم برکعة کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد بانکه اخلال بیک رکعت
از نماز کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک حکم نه محلی است که معصوم خود
باشند در حق او ... منهم فعلا یعنی عمل ... از عمل آنها صحیح نیست این در صورتی
بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود و هرگاه صرف از ظاهر نشود و بگوییم مراد این است که
مأمومین تفهیم امام نمودند بغیر طریق تکلم که مفسد باشد که اخلال بیک رکعت از نماز نموده
و امام نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم آنها نمود بهمان طریق که من اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفا
میکنم باتیان رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام صحیح و همچنین حکم بصحت
فعل امام از فعل آنها لکن حمل کردن این اخبار بر آنکه امام جاهل بوده است از حقیقت حال

عالم

نجاست چه شود که امام واقف نشده بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نموده و لکن چون که از فعل امام خبر که
مظهر آن باشد که مأمومین اعتقاد آن توانستند نمود نبود و مأمومین خود هم عالم بحکم مسئله نبودند اقتدا
استیناف نماز نمودند و عرض کردند واقعه را خدمت معصوم ع بعد از آنکه شرافت خدمت ایشان
را درک نمودند چه شود بجهت زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده بوده است یا بجهت
اعتماد مأمومین البته میبایستی چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم که امام نیز مثل مأمومین جاهل بود
حکم نه محلی بود که قصد امتثال تواند نمود چه شخص است قصد امتثال محلی نیست مگر با اعتقاد تحقق امر
و اعتقاد تحقق امر با شک در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات
مطلب بسیار ضعیف و واهی است و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت
حج کسیکه مرور بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در آن پس آن نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق
بیان آن آنست اولا میگوییم حکم نه محلی است که عاقل احتمال آن را تواند داد که هرگاه فعلی از
کسی صادر شده با جهل بر آنکه آن فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع بوده باشد
محض صدور آن فعل از آن شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل بر آنکه مطلوب است کفایت کند در
حصول امتثال و اتیان مأموربه سیما آنکه این چه مخفی نیست که محلی نیست که عاقل تفوه بر آن
تواند کرد مقتضای لا عمل الا بنیة و نحو آن ... ثانیا میگوییم که اگر چنین چیزی
کفایت میکرد پس معصوم در همین حدیث امر برجوع بجهت تدارک فعل چرا میفرمودند
... فیفعل ما یشعر و حاصل آنکه وقوف جهلا که صادر شده بود مفروض است
اینقدر کفایت میکند اگر که کفایت میکند در صورتی که متمکن از تدارک آن در وقت آن
فعل نباشد میگوییم این تفصیل بدو وجه است اما ... باید در نماز تفصیل داده شود
مابین امتثالاتیکه ادراک وقت و عدم آن در اول حکم شود به بطلان بخلاف نماز حال
آنکه چنین تفصیل در کلام این قائل نیست ثانیا حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوییم
غایت آنچه مدلول علیه حدیث شریف است این است که در چنین وقتی حج این شخص محکوم بصحت است
و این مستلزم این نیست که آنچه جهلا از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال
با آنکه مخالف عقل و نقل است چه شود وجه آن این بوده باشد که در چنین صورت در فعل

بانه لا قول له ولهذا لا ينعقد الاجماع مع خلافه ميتا وجوزه بعضهم انتهى والظاهر ان مراده من البعض
بعض علماء العامة لما ستقف عليه في كلام شيخنا الشهيد الثاني والفاضل المدقق السيد الشهير
بالداماد وغيرهما ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية في شرح قوله المكلف به
الآن من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل من افعاله ومقلد
ويكفيه الاخذ عن المجتهد من قوله الآن في قوله عن المجتهد المعهود الذكر اي الحي فانه قال عن المجتهد
المذكور ويلوح فيه ايماء لطيف الى اعتبار كون المجتهد المأخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب
اصحابنا الامامية قاطبة وقد نادوا به في مصنفاتهم الاصولية والفقهية فاسمعوا من كان
حيا ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال وقد صرح الاصحاب
في هذا الباب في كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره باشتراط حياة المجتهد في جواز العمل بقوله وان الميت
لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق الى الآن في ذلك خلاف ممن يعتد بقوله من اصحابنا وان كان للعامة في
ذلك خلاف مشهور ومنها ما ذكره في المقاصد العلية قال الآن في قوله عن المجتهد المعهود الذي
وهو المذكور قبله يسيرا عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط
حياة المجتهد المأخوذ عنه في ذلك وذلك المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه خلافا منهم
وان كان الجمهور قد اختلفوا في ذلك ومنها ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد
المجتهد الميت مع وجود الحي ولا معه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذا
هب لا تموت بموت اصحابها ولهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت
الشاهد قبل الحكم لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز مطلقا لفوات ا
هليته بالموت ولهذا لا ينعقد الاجماع بعده لو انعقد في حياته على خلافه وهذا هو المشهور بين
اصحابنا خصوصا المتأخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله وهذا الدليل
لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث
المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا البهائي
نور الله تعالى مرقدهما في شرح الالفية حيث قال والآن في المجتهد المعهود اي الحي الذي
فقهه ايماء الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره صاحب المعالم قال لا

نعرف

نعرف خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال
واما جواز العمل بالرواية عن الميت فظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه
وقال الفاضل ان القول بالجواز اي بجواز تقليد الميت قليل الجدوى على اصولنا لان المسئلة
اجتهادية وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وحينئذ فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع
الى فتواه دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتوى الموتى في غيرها محض تقليد له
من اتفق علماؤنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي ومنها ما ذكره
ايضا قال لا نجاة للمكلف من اخطار التفريط في جنب الله والتعدي لحدوده بدون الوصول
الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من مآخذ اصولها وفاتها
بالقوة القدسية او بالتقليد لمن هذا شأنه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه
حيا والاستراحة في ذلك الى فتاوى الموتى كما يصنعه الاغبياء الذين يقولون بيدهم
على غير اساس وهذيان لا يدرك فساده بادنى نظر وهو شيء يرى الطلاب من الخلل في ان
التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية والنقلية على المنع من اتباعه
على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها بدليل قطعي
لا ظني فان اعتبار الظن في ذلك دور صريح تقتضي البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع
التي ثبت بالقطع ظن القادر على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحي وقول جمهور
العلماء لم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علمائنا وحينئذ فيحتاج اتباع الظن الحاصل
من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف من علمائنا
لا منا من قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره الفاضل المدقق السمي الشهير بالداماد
في تعليقاته على العبارة التي نقلها من الذكرى حيث قال في قوله وجوزه بعضهم يعني
بعضا من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف الى الآن خلافا في ذلك
من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله روحه الزكية وحشره
مع احبائه من النبي والوصي ما هذا لفظه والظن المستند ليس نفس الظن من حيث
هو ظن بل الادلة التي مرت وهي موجودة في حال الحياة دون الموت ومنها ما الى

جمیع وهذا نقل الاجماع علی عدم الجواز بل انه جعله من المعلوم من مذهب الشیعة انتهی کلامه
رفع الله تعالی مقامه ومراده نور الله تعالی مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول المیت من
الامور المعلومة والثابتة فی مذهب الشیعة وقال سید الفضلاء والمحققین وسید
العلماء والمدققین استاذنا بل استاذ البریة فی عصره حشره الله تعالی مع اجداده فی
ورقه … فی المصابیح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء علی اصلهم الفاسد
واما الاصحاب فمذهبهم المنع کما نص علیه غیر واحد وحکی المحقق الثانی فی تعلیقته علی کتاب الامر
المعروف من الشرایع عن فخر المحققین انه حکی عن والده العلامة جواز تقلید المیت فیما اذا خلی
العصر عن المجتهد واستبعده حیث قال فی حاشیته قد نقل الجد الاعلی الاستاد رحمه صرح فی کتب الاصول
الاصولیة والفقهیة بان المیت لا قول له واذا کان بحسب الواقع لا قول له لم یتفاوت فی عدم
جواز الرجوع حال الضرورة والاختیار وقال … اراد والاستمرار بقول المتقدمین فی معرفة
صور المسائل والاحکام مع انتفاء المرجح … بالعبارة علی وجه الضرورة لا انه اراد تقلیدهم
وغیر مخفی فانه عبارات مذکوره از اعاظم واکابر علماء مسطوره صریح است در عدم جواز تقلید اموات
واینکه احدی از علماء شیعه قدس الله اسرارهم وحشرهم مع ائمتهم فی اعلی غرفات الجنان
تجویز این مطلب ننموده اند بنا براین تشکیکی نیست در ضعف آنچه مغفور السید السند
سید نعمة الله الجزائری رحمه الله احداث نموده اند از جهة الفضل … نیست که عبارات مذکوره
صریح است در اینکه احدی از علماء شیعه قائل باین مطلب نشده بلکه قول بجواز از بعض علمای
عامه است التفات مکنید در توهم … و تضعیف این قول ونجاحت … سند … در غفلت آن
نیست لکن از باب الاهتمام والاتفاق مطلب تنبیه بر بعض مطالب آن در این مقام مینمائیم بلی میگوئیم را
اهل الفضل وبصیرت ومعتزل از طریقه … روا اعتراف دلالت ظاهر وهویدا است که … از اعاظم
علماء بر این مطلب تأمل نمودن در این باب میل بر خلاف آن نمودن نشأت آن تحقیق تأمل در …
واطراف آن است و**نتیجه** مقتضی است که گفته شود در سابق گفته شود … خیر نظر بهبود
سایر سوال ترتیب داده باشد بعد از آن امر فرموده … باین مجموع …
است که عقل قاضی بر این است که بر جماعة لازم است که در صدد تحصیل علم باین مجموع برآمده

بلکه

باشند و در صورت عدم تمکن علم از مسایلی … دو ده … تعلم نمایند چنانچه در سابق
مفصلا بیان شد مقصود در این مقام اینست که بیان مهیة صورة وامور معتبره در آن که بمنزله
مبیون مذکور است … سایر تکالیف الهیه حضرت سلطنة در عصر غیبت امام زمان عجل الله
تعالی فرجه منحصر است در فقهای عظام … امناء الله تعالی فی الحلال والحرام و سابق بیان شد
که جواز اعتماد در این مطلب مهم از فقهاء لازم است واز جمله اموراتیکه محل تشکیک نیست
نظر بملکه طریقه … استنباط فقهاء غالب امور معتبره … از امور …
دراو … و اسلاف … و انظار … و استعداد و … ظاهر و
هویدا … شده … در زمان حضرت صاحب العصر واز زمان ائمه
… و اجماع … منعقد بلکه از امور قطعیه است ومتکلفین در امور
دین خود اعتماد کنند … از مجتهدین … میباشند … در …
باموات از مجتهدین است **مقصود** این است که باعث حضرت آن جل شأنه …
بیان شد که … باموات در … اینست که خداوند عالم جل
شأنه در زمان غیبت امام علیه الاف تحیة وسلام مر قاطبه مکلفین که متمکن از استنباط احکام
الهیه از مدارک معتبره آن نیستند فقهاء عظام که امنای حضرت رب العالمین وورثه علوم
انبیاء ومرسلین وحفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم الاف التحیة والسلام میباشند واین مطلب
بعقل ونقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بیان شد واز جمله اخبار وارده در این باب
… آنچه در سابق ذکر شد بیان خواهد شد بنا براین میگوئیم … اینست که این امناء …
وزمینی … باستحقاق ائمه طاهرین … فرموده اند که در امور متعلقه بنماز مثلا اعتماد
بقول اموات از فقهاء نمیتوان نمود بنا براین میگوئیم که در مسائل خود اعتماد میکنی …
یا در شرح لمعه … یا شرح لمعه وامثال آن … مستغرق … مرحوم …
ازو سوال کنند که ای بنده خلاق آسمان وزمین مرا … خداوند عالم … در احکام الهیه
… در جواب خواهی گفت … هر گاه بگوید که … خداوند عالم دانسته اند
… بمقتضی قول … کتاب …

در بیان عدم جواز عمل بقول اموات در احکام

نقل … علامه … فقیه …

تصریح کرده بلکه از کلامش میتوان فهمید که بعد از ممات اعتبار بقول شخص نمیتوان نمود پس چگونه اعتبار آن کرده در
مقام اعتذار محقق ثانی از مخالفت شهید اول در آن وقت چه توان گفت و همچنین است حال هرگاه در امر وسوره
متابعت هریک از شهیدین سعیدین قدس سرهما اگر واجب نباشد کلام مرحوم علامه که در قواعد و غیره
و همچنین کلام شهیدین سعیدین و غیرهم که تصریح در این باب است در سابق بیان شده پس هرگاه در چنین چیز
رت از عهده جواب قدسی آن شیخ علامه و امثال ایشان نتوانند برآمد چگونه از عهده جواب خلاق
آن شخص و زمانی نوامیس برآید پس هرگاه فرض شود در مقام مواخذه سؤال چنین شود از خلاق
عالم جل شانه العلی شود ای بنده مخلوق فلان عالم که چنین مطلبی اخبار نمود اگر معتقد این بودی که اینها از
امنای من بوده است پس چرا متابعت من نکردی در اینکه اخبار نمود تو که در تکالیف الهیه حجت
عظمه بعد از موت او متابعت نمیتوان نمود و اگر معتقد این نبودی که اینها از امنای من است پس
چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اتیان بمطلب پس چه جواب خواهی گفت سوای خجلت و ملاحظه کن
نسبت بمجهول مترتب از سلطان تامل کن ببین هرگاه جماعتی که سابق بر این از امنای سلطان بودند
در بیان احوال آن مجهول و شرایط آن هریک اثری خاص قلمی نموده باشند عمل بمقتضای قول هریک
در حال حیات او بود اشکالی ندارد نظر بانکه هریک ایشان از امنای آن سلطان بودند و هرگاه
هریک در حال حیات خود چنین اخبار نموده باشند که بعد از فوت من در اتیان بمجهول مطلوب سلطان
اکتفا بقول من نمیتوان نمود تامل کن ببین هیچ عاقلی بعد از اطلاع براین مرحله هرگز اکتفا خواهد
نمود در اتیان آن مجهول بلکه آن امنا که سابق بودند و همچنین هرگاه فرض از آن امنای سابق
خبری در این باب وارد نباشد لیکن امنای سلطان که موجود هستند در این عصر مشخص این
باشند که امنای سلطان هستند هرگاه چنین خبری از جمله آنها جمله از بیان آنها استماع نموده باشی
هرگز اکتفا نخواهی نمود در مقام اتیان بمطلوب سلطان بقول آن شخص هرگاه فرض شود که اکتفا
نمودی بیکی از امنای سابقه در اتیان بمطلوب سلطان هرگاه آن سلطان در مقام سؤال آید که برای
خلاف آن شخص ترک از اینها از امنای من شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفا بقول آن شخص میت
نمیتوان نمود پس چگونه اکتفا با آن نمودی ببین اگر بودی در آن وقت در آنجا تو را نکته و در اینجا
نیز چه توانی گفت بلکه بجز انفعال چنین کسی در چنین حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است

بجای مرده را

بجای قدر در این مقام کفایت میکند در حق اهل انصاف و متعزل از جور و اعتساف حجت بر بیان عمده
این قدر نیست که بعده در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باشند بدلائل دیگر چه مشخص است حکم که
الکفایت با محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجح جمیع باین است قول فلان میت حجت است بر
مکلفین مشخص است حکم بحجیت آن محتاج ببرهان است و عدم ظهور حجیت و مستند در اعتبار کفایت
میکند در حکم بعدم جواز اعتبار پس از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود آنچه المرحوم مغفور سید
السند السید نعمة الله اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات و ملاحظه بین الضعف
ظاهر البطلان کفایت میکند در فساد و بطلان آن عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه
بلکه مفصلا دانسته شد که اعاظم علمای شیعه تصریح فرموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه
نبوده و قائل با آن منحصر است در علمای عامه همین قدر کفایت میکند در توهین قول مذکور و
و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق والصواب والاجتناب عن الزلل والخطأ
ولو وامکان الجواب بجهت تشکیک در ضعف قول مذکور نیست کلامیکه در این مقام جهت اثبات که منع
مختص است به تقلید ابتدائی نابر این هرگاه در حال حیات مجتهدی کسی عمل بقول مجتهدی کرده باشد
وفات شده نابر این بنا بر تقلید خود دهیم است نه منع مختص به تقلید ابتدائی نیست بلکه عام است
شامل ابتدائی و استدامت نیز هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال
حیات تقلید آن نموده باشد پس در این صورت عدول از قول آن مجتهد لازم و تشبث بقول حی
میکوئیم آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب تا حال بحث و تأمل کن در عبارات مذکوره
نظر بانکه در بسیاری از آنها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل شده است بان المیت لا قول له
مقتضای این استدلال این است که بعد از موت مجتهد بنای بر تقلید آن جایز نیست نظر بانکه
میکوئیم این شخص که در وقت حیات مجتهد نمود و عمل خود را بمقتضای قول او قرار داده
منفرد هم فرض میکنیم که با اینکه عمل نمود بعد از روح این سعید مجتهد میل بعلم سرور نمود میکوئیم عمل
این شخص در این حالت بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت اول مفروض است میکوئیم پس
متعین است ثانی پس صادق است در حق این شخص که عمل او در این وقت بقول میت
و حال آنکه مقتضی کلام جماعت اجله علی قدس الله ارواحهم ان المیت لا قول له آن است

که اعتبار بقول میت نیست در حق هیچ مقلدی ثابت وجایز نیست و اوضح ازین در افاده این مطلب کلام شیخ
سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده قد صرح الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل
بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله انتهی آخر عبارت آن مرحوم که سابق بیان شد وجه دلالت و اوضحیت
این ظاهر است و اوضح از همه کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار
قوله شرعا بحیث لا یعتد به وما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی آخر ما ذکره دلالت این کلام
بر عدم جواز تقلید میت اگرچه بطریق بقاء بر تقلید بوده باشد ظاهر است و همچنین آن بزرگوار فرموده
من عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع
تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک انه بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی
مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا
بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت
بعنوان اطلاق ظاهر است اگرچه بطریق استصحاب استدامه بوده باشد واین قول مختار اعاظم
از مشایخ عظام است که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ام منهم المولی الاجل الا
لاکرم والاستاد الاکمل الافخم المحیی للشریعة المطهرة بعد ما کادت تنطمس مولانا آقا محمد باقر ومنهم
السید الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اساطین التدقیق الذی یعجز البنان عن
تحدید وصفه ویقصر القراطیس الطویلة عن تحریر مدحه سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی
ومنهم المحیی لطریقة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا ا
لعالم الفاضل سیدنا الامیر السید علی اعلی الله مقامهم وحشرهم مع اجدادهم فی درجتهم محمد وآله الطاهرین
میشود از کلمات اکثر اصحاب آن است که اکثر تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد
یا استدامتی بلکه قول باختصاص منع به تقلید ابتدائی و جواز استدامتی قلیل یا نادر است
بلی مرحوم مغفور سید الساده رحیم السید صدر الدین در شرح وافیه الاصول حکایت فرموده
اند از بعض از متاخرین میل باین قول را بلکه از آن جهت اختیار این قول نموده قال ومال بعض المتا
خرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته وعدم جواز تقلید المیت ابتداء
لا بموته وهو قریب انتهی کلامه رفع مقامه ومستند این قول دو چیز است اول استصحاب

دوم

دوم لزوم عسر وحرج و هیچیک تمام نیست اما استصحاب پس بجهة انکه استصحاب در جائی بیچیز است که حکمی ثابت
باشد در وقتی از اوقات و در وقت دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد باعتبار باعثی بال و حیث کونه
میشود و ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم به ثبوت آن در زمانی که مشکوک الثبوت
بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس در صورت حیات
متیقن است نظر به تحقق شرط و شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما انکه جواز تقلید ثابت است
بشرط حیات مجتهد پس بجهة انکه عمومات دالة بر عدم جواز عمل بمظنه از کتاب و سنت مقتضی عدم
جواز است مطلقا خارج شده ظن مجتهد مادامیکه متصف است بصفت حیات بالاجماع و غیر آنکه در
سابق بیان شد و باقی مانده ما عدای آن از جمله اعمال بمقتضای ظن مجتهد است بعد از حیات آن
اگرچه در حال حیات تقلید آن نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است و این
مدلول علیه بکلام اصحاب است چنانکه گذشت کفایت میکند در این باب کلام مذکور از
مسالک که فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله
و بر فرض اغماض عین از این مرحله میگوئیم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در
این مقام متحقق نیست نظر به اینکه ثابت در حق مکلف در حال حیات مجتهد عمل بقول او
و این بعد الممات ثابت نیست نظر به بطلان ادعای قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام
در جواز تقلید بعض مسائل و عدم آن است انتهی را که مرحوم سید السند سید صدرالدین
تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده فی قوله و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت
المجتهد الذی قلده فی حیاته الی آخر عبارته التی نقلنا پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده
باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب. و در این مقام صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در
حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین حی است واما ثبت
بلی بر مجتهد معین فقط جواب میگوئیم مفروض در محل کلام بعد از عمل است نه قبل از عمل متحقق باشد
بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق او باشد چنانچه مفروض است
ظاهر است در جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد مساوی اشکال نموده باشد کلام در ثبت
در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر به اینکه اصل جواز عبث است نسبت بجهلا ...

که عبارت است از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص و کراهت بوده باشد و ظاهر است که تحصیل تحصیل بعض
او بوده باشد بنابراین زوال وجوب مستلزم است زوال جواز را که متحصل تحصیل او بوده باشد
پس در چنین صورت جواز ثابت نخواهد بود و اما تمسک بغیر وجوب پس آن نیز تمام نیست نظر باینکه
مفروض آنست تعلم مسائل لازم است و در آن عسر و حرجی نیست و این شخص مفروض آنست که اخذ
مسائل لازمه خود را نموده از آن مجتهد معلوم است بعض مسائل معلومه خود را که با مجتهد دیگر مختص
شود و فرق و اختلاف مقتصر در آن نیست که نتوان متحمل گشت پس دلیل بر تقلید جایز نیست بلکه عدم
منتفی است جمله از جمیع آنچه مذکور شد مستفاد میشود که بر رعیت مکلفین لازم است در زمان
غیبت امام ع اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهدین نموده باشند لکن لازم از خود مجتهد بی واسطه
اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتوان نمود مشخص است که اخذ نمودن مسائل
بلا واسطه از مجتهد نسبت برعیت الحال حرجی ممکن نخواهد بود چنانکه در عصر ائمه ع نیز چنین بود که کل
شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام ع عرض میکردند در این باب از ان
حضرت صادق ع که رجوع نماید بفلان شخص مثل ابو بصیر الاسدی چنانکه شعیب عقرقوفی
عرض کرد خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بسا میشود که محتاج میشویم در مسائل از که سؤال کنیم
فرمودند سؤال کن از ابا بصیر الاسدی و همچنین محمد ابن مسلم چنانکه روایت شده از عبد الله
ابن ابی یعفور که گفت من عرض کردم خدمت جناب امام جعفر صادق ع ممکن نمیشود در هر ساعت
مشرف شدن خدمت شما و مرا میاید از من سؤال میکنند و کسی است که آنچه را که سؤال میکنند
نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت سؤال کن از محمد ابن مسلم بدرستیکه محمد ابن مسلم
مسائل بسیار از پدرم علیه السلام اخذ کرده است و همچنین مثل زکریا بن آدم چنانکه
روایت شده از علی ابن مسیب که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا ع
که منزل من دور است در هر زمان ممکن نمیشود شدن خدمت شما مسائل دین خود را که اخذ
کنم فرمودند که اخذ از زکریا بن آدم که امین است در امور دین و دنیا و همچنین
یونس ابن عبد الرحمن چنانکه عبد العزیز مهتدی گفت که عرض کردم خدمت جناب امام رضا ع
که ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند

اخذ کنم

اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهدین بدون واسطه مواجهة بلکه بکتابت
یا بواسطه بلکه بوسایط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود اما کتابت مثل اینکه کسی در ملکی دیگر مسائل متعدده
در طومار نوشته میان مجتهدی خود فرستد خدمت مجتهد جواب هر نویسد اعتبار آن میتوان نمود در صورتیکه
مشخص شده باشد که جواب از مجتهد و اما واسطه یا وسایط پس آن نیز چنین است لکن در صورتیکه کل
معتقد عدالت همه بوده باشند لکن با امکان سؤال از مجتهد بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه
نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی است که تعیین آن شخص واسطه از
مجتهد شده باشد پس خوب در دین مقتضی نیست که با امکان اخذ از مجتهد باید مشافهة یا از کتابت
او بخط مجتهد یا بخط غیر در صورتیکه این از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابل فهم آن باشد
که از آن بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد که از آن بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد
اوثق را از غیر اوثق با امکان سؤال از متعدد و سهولت اکتفا بواحد نمی باید نمود
در صورت عدالت و سلطات و اعتبار بغیر عادل نمیتوان نمود مگر در صورتیکه مقرون بقرائن قطعیه
بوده باشد بعد از آنکه نظم کلام باین مقام رسید مناسب است که بحث شود از طرق ثبوت اجتهاد و عدالت پس
میگوئیم و در این مقام دو بحث است بحث اول در طرق ثبوت اجتهاد است بعض طرق معرفت اینکه
فلان شخص مجتهد است میگوئیم طرق آن اختبار است و اخبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام از آنچه
پس اینجا محقق اهل علم و کمالات از مطلعین بعلوم شرعیه خواه فایق بر مرتبه اجتهاد بوده باشد یا نه که اعلم
بطرایق فقهیه و عارف بمسالک مجتهدین بوده باشد بعد از آنکه امتحان بکند و مقالات این شخص نهایت نظر دقیق بکند
و اینکه این شخص متصف بصفت اجتهاد است یا نه که دیگر در این مقام آیا است که یا منظور تحقیق بلکه اجتهاد کافی است
در ثبوت اجتهاد این شخص میکند یا نه بلکه لابد است از علم بتحقیق آن و الا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است
نمیتوان نمود اکتفا بمظنه یا از ظنون نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر علم بتحقیق آن است چنانکه قاعده
اشتغال و لفظ مقتضی آن است و اما اخبار پس مراد از اخبار باجتهاد شخص صادر شود از دو نفر عادل پس قصد عدم
اکتفا بآن میتوان نمود در صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگر چه غیر مجتهد بوده باشند یعنی اخبار
باجتهاد شخص از دو نفر عادل از عالم بغیر اجتهاد صادر شود اعتبار باجتهاد آن شخص نخواهد کرد از اهل خبرت و بصیرت
بوده باشند لیکن اعتبار در صورتیکه میتوان نمود سوال شخص مخبر خواه واحد بوده باشد و خواه متعدد مخبر غیر علم

و اتفاق نبوده باشد پس هرگاه مخبر اخبار بظن نماید مثل اینکه گوید مظنون من آنست که فلان شخص مجتهد است الحق آن نیز از این نوع
و بحجیت است چه هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه هر دو اخبار بظن نمایند و دلیل اخبار بجزم نماید ظاهر
نیست که اعتماد بقول ایشان نمود ظاهراً میکند در این است آنچه مذکور شد که اعتماد باخبار کسی که مستند بظن بوده باشد نمیتوان
نمود این در صورتیست که ظن او بخبر مستند بسبب شرعی نبوده باشد یا خبر ظنی علم است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد
اخبار نماید باجتهاد شخصی بظن و ظن هر دو یا یکی مستند بوده باشد بقول عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده
باشند جواز اعتماد بقول ایشان نمود ظاهر نیست پس در این صورت اجتهاد در حق مخبر ثابت نمیشود اما در حق مخبر الیه
مخفی نماند از آنچه مذکور شد متحقق میشود که گاه هست مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن شخص میتوانند نمود و گاه
هست نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود و گاه هست که مخبر اعتماد میتواند نمود و لکن مخبر الیه اعتماد
نمیتواند نمود اول در صورتیست که مخبر واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتیست
که مخبر اخبار بظن نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون گشته باشد که
اجتهاد در فلان شخص ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود و اخبار باجتهاد آن شخص در اینصورت هیچیک
از مخبر و مخبر الیه اعتماد باین شخص نمیتوانند نمود سیم در صورتیست که مخبر مخبر بظن بوده باشد که مستند بسبب شرعی
بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی نموده اند و مخبر هر دو یا یکی مظنون شده
از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشند در اینصورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص میتواند
نمود لکن مخبر الیه ظاهر آنست که اعتماد نمیتواند نمود مگر در صورتیکه مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت
و بصیرت بحقیقت اجتهاد نبوده باشد و اما هرگاه بیخبر نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العداله یا
یک نفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن نمیدانیم که این شخص شخصی است که عارف بحقیقت
اجتهاد نیست در اینصورت محل تفصیل داده شود در مسئله بینه بان نحو که اگر قول آن دو نفر
عادل یا یک عادل مفید مظنه در اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در این صورت اعتماد بر آن نمود در
اجتهاد آن شخص و الا هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید مظنه نشد پس ظاهر آنست که اعتماد بان خبر نمیتوان
نمود پس از آنچه مذکور شد متحقق میشود که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار با
اجتهاد شخصی نماید جزم اعتماد باین میتوان نمود اما این در صورتیست که مخبر خبیر خود مجتهد بوده باشد
یا آنکه عالم است باین معنی هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی منحصر در خود مجتهد بوده باشد آیا در حکم باجتهاد

او اعتماد

او اعتماد بقول آن شخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادلی از اهل علم نزد او از علوم شرعیه اخبار میکند باجتهاد آن شخص پس آیا
بس مجتهدم بعنوان قطع این اخبار کسی میتواند اعتماد بعنوان تحقیق در حکم باجتهاد او باخبار خود داده باشد این قسم نیز
بچند صورت میشود اول آنست که قول آن شخص مفید مظنه باشد دوم آنست که قول او مفید مظنه نباشد و نه قطعیه
لکن معارض باشد بشبهه و بوجوه دیگر مثل خبر عادل اخبار میکند که او اشتباه کرده است در این اخبار بملکه مطلقه
ملکه اجتهاد در آن ثابت نیست سیم آنست که قول آن شخص مفید مظنه هست و معارضی نیست چهارم آنست که قول
مفید قطع است در آنچه اخبار نموده باین شکلی نیست در عدم جواز اعتماد باین در قسم اول بلکه قسم ثانی نیز چنانچه
کلام سابقه هست در قسم ثالث نیست این محل اشکال است لکن ظاهر در عدم این قسم عدم جواز اعتماد است نظر باصالت
عدم جواز و عدم حصول برائت ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس مستحق است از جهت این راه مقتضی عدم
معارضی که جواز اعتماد باین نمود در نظر نیست مگر اطلاق بعضی ادله نبا و لکن انصراف آن بمحل کلام یا مظنون العدم
است و مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از آنچه مذکور شد نمیتوان نمود تحقیقاً بنا بر آنچه مذکور شد متحقق میشود عدم جواز
اکتفا در حکم باجتهاد شخصی ثبت بوده کردن او و عدم و او دو متصدی امور فتوی و مرافعات میشد و اقیاس بالحاق
بوده باشد در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقرائن مفیده باطمینان نفس
اجتهاد یا اخبار مفید علم بوده باشد و این قول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشان است و مرحوم
علامه اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد بظن تحقیقی بملکه اجتهاد و فرموده اند مظنه حاصل میشود بثبت بوده کردن
که متصدی فتوی بوده باشد بحضور ناس و اجتماع خلایق رد بر آن شخص در اخذ فتوی که جمعی از متأخرین با ایشان
موافقت فرموده اند و این مطلب تمام نیست پس ثبت بوده کردن کسی که متصدی منصب مجتهد است موجب مظنه بملکه
ملکه اجتهاد در آن شخص مسلم نیست و بر فرض تسلیم احتراز از ظن در این مقام نمیتوان نمود چنانچه
بیان شد بدانکه هرگاه شخص مطلع شده باشد بر اینکه فلان شخص در فلان مسئله مجتهد است خود او از اهل آن بوده
باشد یا نه باین قدر اکتفا میتوان نمود در تقلید باید لازم است تحقیق بعمل آید در اینکه مجتهد دیگر هست در آن
مسئله یا نه پس بعد از تحقیق هرگاه منحصر شد او منحصر مجتهد در آن شخص امر ظاهر است و اما هرگاه متحقق شد وجود
مجتهد دیگر در آن مسئله آیا لازم است تحقیق و تفحص نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشد تا تقلید اعلم نماید یا نه
ظاهر نیست که لازم باشد تنقیح مقام مقتضی آنست که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آنست
که واجب است بعد از انکه عالم شود بر اینکه در آن مسئله مجتهد است بر او واجب است اینکه فلان شخص در فلان مسئله

مجتهد است دوم آنکه میدانند که میدانند که فلان شخص در فلان بلد مجتهد است لکن عالم نیست در اینکه مجتهد دیگر هست
و در آن بلد یا نه ظاهر آنست که در این صورت در امور دین خود اعتماد بآن مجتهد میتوان نمود مگر در صورتی که از وجود مجتهد دیگر
در آن بلد لازم نیست سیم آن است که عالم نیست بر تعدد مجتهد در آن بلد و حال آنکه علم در بدایت امر حاصل بود
بعد از تفحص بهم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص نیست و بعضی گفته‌اند در مقام تقلید
اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا توزیع در بعضی مسائل تقلید بعضی نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری بلکه
لازم است تفحص از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از تفحص مشخص که بعضی اوثق است در فتوی از دیگری که
بقول او مستعمل خواهد بود والا مخیر خواهد بود ظاهر آنست در این مقام بآن نحو از مطلع شد در مسئله که عمل کردن
این شخص است اختلاف که داده‌اند مجتهدین بعضی و دیگری بر خلاف آن گفته در این صورت ظاهر آنست که لازم
بوده باشد تفحص و بحث از وثوقیه نموده بعد از آنکه تقویه احدهما از دیگری مشخص شد عمل بمقتضای قول اوثق متعین
دارد مشخص نشد در این صورت مخیر است در تقلید هر یک که خود خواسته باشد اما عدم لزوم تفحص در صورت
مذکوره نظر باطلاق ادله دالة بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا صاحب الامر عجل الله فرجه اما الحوادث
الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله صلی الله علیه و آله علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل و قوله الفقهاء ورثة الانبیاء و مقبوله عمر بن حنظله مرویه در اصول کافی و فروع آن و در زیادات
تهذیب ینظران الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا
به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم تفحص
از اوثقیه در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف آنها و اخبار هر یک خلاف الخبر را که دیگری
اخبار نموده متحیر پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه هرگاه دو اخبار بیان نموده پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه
هر دو اخبار مینماید از جانب خداوند عالم جل شأنه و حکم خدا در این حال که حق و ثابت نیست مگر یک خبر و حکم
اینست احدهما مدعی این است که آن واحد این خبر است که او اخبار مینماید و دیگری مدعی این است که چنین
نیست بلکه ثابت در نفس الامر آن است که او میگوید در اینصورت عقل قاضی بر این است که تفحص
شود از حال مخبر تا مشخص شود اعتماد بکدام یک بیشتر است پس بعد از تفحص هرگاه مشخص شد که احدهما
اعتماد بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقه میشود بخلاف قول دیگری پس عمل بقول متعین خواهد بود و
دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا

وفضا ان

وفضا ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و ا
فقههما و اصدقهما فی الحدیث مورد حدیث اگرچه در مرافعه و منازعه است حکم مناط یکی است چهارم آن
است که مشخص است تعدد مجتهد در آن بلد و همچنین مشخص است اوثقیه بعضی بر دیگری در اینصورت عمل
بقول اوثق متعین است ظاهر نیست که فرقی باشد و ثقه کفایت میکند و اما در طریق وصول با وثقیه لیکن
ملاحظه فتاوی و عبارة در هر یک است این در صورتی است که این شخص از اهل علم بوده باشد یا از شهرت و اما بیخ
لازم است که فلانه شخص اعلم و اوثق است یا از شهرت میان معتمدین و معقولین اهل بلد است پنجم در حکم
در حکم عدول از قول مجتهد است بمجتهد دیگر میگوییم این منحصر بصورت میشود و واجب العدول ممتنع العدول
جایز العدول واجب العدول در صورتی است که کسی تقلید مجتهدی نموده باشد بعد مطلع شده بمجتهد دیگر
که اوثق از او است در فتوی در نظر او و ممتنع العدول از او الی غیر اوثق در فتوی تساوی الامرین
در صورتی است که او ثقه و عدم آن هیچیک مشخص نباشد عبارة فخر شیخ عدول از قول است و ترجیح میباشد
مرجح به در معتبره و بعضی از کتب علامه جواز عدول است و در این صورت قال فخر المحققین اذا اعتقد شیئا من الفر
وع ثم حالفه قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم ثم عدل من عالم الی آخر مع تساویهما فی العلم
و العدالة لم یقدح فی العدالة و فی التذکره اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع و خالف معتقده مع بقاء
ذلک قدح مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم ثم عدل الی عالم الی الآخر
منه او مساو لم یقدح فی العدالة و مثله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح به در کلام علامه در تهذیب
الاصول خلاف آن و از آن در المفضل فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک
الحکم و الاقرار بجوازه فی غیره فیظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع
ما فیه قال اذا اتبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک
الحکم فی ذلک الی غیره اجماعا و الوجه عندی جواز العدول الی غیره فی مسئلة لا فی نفسها و لا علی
حکم علی العدول من المفضول الی الفاضل و لا علی العدول من الفاضل الی المفضول للزوم
العدول فی الاول و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی و مع تعدد آن اخبار که
مصرح است در عبارت السید السند عمید الدین در شرح وافیه تهذیب الاصول قال اذا اقلد
المقلد احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة و عمل بما افتاه فیها لم یجز له الرجوع عنه

عنه نفوذ ذلك الحكم الى غيره اجماعا و جوز بعضهم العدول فيما ورد ذلك الحكم الى غيره وهو اختيار
المصنف پس عبارت نهایه محمول است بر صورت در مجتهدین لکن دعوی اجماع بر عدم جواز عدول در
این وقت منافات با حکم بجواز آن است در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از این از مرحوم محقق در معتبر
و عبارت این دو کتاب در مذکور شد محقق ثانی در این مقام مقتضی این است که گفته شود و تامل نباید نمود در
جواز رجوع بمجتهد در سایر احکام نظر بعدم ادله داله بر حجیت قول مجتهد و وجه الاطلاق رجوع
ببعضی از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که خارج شود قول دیگری از حجیت در حق این شخص بکلیه
در این مقام حق این است که ادله یعنی جواز عدول بغیر این مجتهد در صورتی است که در بدو
امر عازم نشده باشد که در کلی امور تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عازم است پس رجوع خواهد بود اگرچه
عالم شده که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر نیست که رجوع در بعضی دیگر جایز بوده باشد
اگرچه در بدایت امر عازم بوده باشد که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد تنقیح مقام مقتضی این
است که گفته شود مسئله متصور بچند صورت است اول آن است که شخص مقلد در بدو امر قرار داد
که تقلید دو مجتهدین متساویین را نموده باشد در بعضی مسائل تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری
دوم آن است که در بعضی مسائل تقلید احد مجتهدین را نموده با غفلت و عدم التفات از تقلید
در بعضی دیگر سیم آن است که قرار داده در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از
این که عزم مطلق یعنی قبل از آنکه تقلید نماید اگرچه در بعضی مسائل بوده باشد
عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا بعضی مسائل چهارم مثل
سیم است لکن تقلید در بعضی مسائل میخواهد در بعضی مسائل تقلید مجتهد دیگر نموده باشد ظاهر است
مفروض و محذوری در هیچیک نبوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه
مفروض این است دو مجتهد متساوی هستند و بنده نظر بادله سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در
حق این شخص پس چنانکه ممکن است در کل مسائل تقلید بعضی نماید توضیح نیز جایز خواهد بود دلیلی
که دلالت میکند بر اینکه باید جمیع احکام شرعیه بالاضافه بمقلد واحد بوده باشد
در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف این است و اما قسم ثالث
که عازم این شده که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد رای او قرار گرفت در کل

مسائل

داله بر تجویز قول
مسائل تقلید دیگری نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز نباید اشکال نمود نظر بادله
مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجوز هر یک از
اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب مقتضی بقاء آن است عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل
تقلید یکی خواهد نمود موجب تقیید آن ادله و رافع حکم استصحاب نمیتواند شد و هم چنین است
حال در قسم رابع وجه این نیز از آنچه مذکور شد ظاهر گشت و بهتر کلامیکه هست در آن بعضی است که
که تقلید آن مجتهد نموده آیا میتواند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نموده یا نه این منقسم بدو قسم میشود
نظر باینکه مجتهد دیگر یا موافق است در حکم با آن مجتهد یا مخالف در صورت اول نیز تاملی در جواز نباید
نمود باین نحو چنانچه در اول مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این مجتهد
قرار دهد یعنی مبنی العمل چنین التفات نماید ثمره در حال ممات احد مجتهدین ظاهر است در بقای
بر تقلید و عدم آن بنابراین مبنای عمل این شخص طریق خواهد بود قول آن مجتهد و قول این مجتهد و تشریک
و این اکمل است و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول
مثل اینکه احدهما صحت قایل بوده باشد و دیگر بطلان یا احدهما حرام قایل بوده باشد و دیگری وجوب اشکال اینکه
در اینصورت میتوان نمود این است که بعد از آنکه این شخص قول بصحت را اختیار نمود در مقام
عمل پس حکم الهی حاصل شد در حق این شخص آن خواهد بود بنابراین هرگاه تجویز عدول از این تقلید
نمائیم و تجویز تقلید قول مخالف نمائیم در اینصورت لازم می آید قول بصحت و قول ببطلان
هر دو نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محال است و جواب از این این است که محال اجتماع
صحت و فساد است بغیر در آن واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این
لازم نیست بلکه لازم آمده است چیزی صحیح بود باعتقاد شخصی در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز
در وقت دیگر باعتبار دیگر همان چیز محکوم به بطلان بوده باشد و اینجا که این مسلم نیست مثل اینکه
مجتهد چیزی را واجب دانسته در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان چیز را حرام
دانسته باعتبار دلیل دیگر مجملا حکم بعدم جواز عدول در این صورت نیز نمیتوان نمود بلکه دور از صحت است
که عدول در اینجا جایز نبوده باشد چنانچه مفتوح در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکره
و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایه الله

صول وغیره نیست چنانچه مشهور شده لکن الانصاف آنست که تجویز عدول در اینصورت خالی از اشکال نیست نظر
باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض نیست احد مجتهدین بنحوی استنباط نموده که آن حکم ثابت
نیست بنحو معین وجوب است یا حرمت و مجتهد دیگر بنحوی استنباط نموده که حکم ثابت حرمت است نه وجوب
مفروض نیست که رجحان و مزیتی ثابت باحد مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست مفروض نیست
مقلد با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بتساوی آن دو مجتهد مخیر بود در اختیار هر یک
که خواسته باشد وجوب اختیار نموده بمقتضای آن معمول داشت ومع ذلک اعتقاد حرمت در آن در
حق آن مقلد با اعتقاد آنکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت معقول نیست و محل اینراه اینکه مجتهدی حکم او بر
جزئی نمود باعتبار دلیلی و بعد حکم بحرمت آن نمود باعتبار دلیلی دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در شان ذی الحکم حرمت
آن می نماید باعتبار دلیلی معتقد آنست که در اول اشتباه نموده بوده است حکم واقع نموده است
بحرمت و در مانحن فیه چنین نیست نظر باینکه بسا دلالت بالای مجتهدین و عدم رجحان احدهما بر دیگر در نظر
آن مقلد مفروض نیست که نظر بفتوی احد مجتهدین معتقد وجوب او شده بمقتضای آن معمول داشت
ومع ذلک معتقد حرمت آن کار که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول از قول مجتهدی
بقول مجتهد دیگر در مسئله واحده در صورت اختلاف یا فرض مساوات صحیح نیست با هر گاه احدهما در نظر او
رجحان بهمرسد آن محل کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد که در
چنین صورت عدول لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل متعارض باشد در نظر
مجتهدی بحدی که رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلق معلوم نبوده باشد در اینصورت تکلیف مجتهد تخییر است
در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیگر نمیتواند نمود با بقای اعتقاد
مساوات مابین دلیلین و ممکن است حمل شود عبارات معتبر و تذکره و نهایة الاحکام بر عدول بقول آخر
در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب [illegible] ظاهر او [illegible] از حمل بر ظاهر چنانچه
وجه آن هم از تامل در آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث نقل
لو تعدد المفتی وتساووا فی الدین والعلم وقلنا بتخییره مطلقا فلا [illegible] فی ترک [illegible] اذا
حضرت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان وعدمه اوجه وکذا القول
فی تلک الواقعة فی وقت آخر فلیس من هذا القبیل انه من قبیل کلام المعتبر والتذکرة شاید وجه

این آن بوده

این آن بوده باشد و اقوی که در آن رجوع نموده بود بخلاف فتوی مشار الیه هرگاه عین آن واقعه در وقت
دیگر اتفاق افتد باعتبار آنچه در سابق از مفتی شنیده مشکلست نظر باحتمال تجدد رای او بمقتضای [illegible] نموده
شیخ الشهید آن است که رجوع در آن واقعه دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بوده باشد میتواند نمود و
این مفتی ثانی یا موافق با اول حکم خواهد بود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای آن عمل میتواند نمود
اما بنا بر اول پس وجه آن ظاهر است اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی اول بر آن
فتوای اول آن شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی میتواند نمود اشکالی که مذکور شد نظر باحتمال مذکور
وارد نیست چنانچه وجه آن هم از تامل ظاهر میشود بدانکه امر فتوی اگرچه امریست در نهایت عظیم
و خطر آن خطیریست در غایت جسیم لکن متقی مدرک آنکه اهمیت این منصب جلیل را بهم رسانند
و صرف طاقت و بذل جهد خود نمود در خدمت شریعه مطهره و انقاذ عباد بود از جهالت
و ضلالات و اوزار در نشر محسنات شرعیه و مبالغه در قلع و قمع مبغوضات الهیه جلت
عظمته نموده فیض خواهد برد و بمواهب غیر متناهیه واهب متعال جل شانه اخبار از رسول
مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الالف التحیة من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف
علاوه بر آن است که توان استقصا نمود اگرچه در سابق جمله از اخبار ذکر شده در این مطلب
مذکور شد لکن نظر باینکه تکرار اطلاع موجب مزید رغبت مؤمنان است در اهتمام باین لهذا
مناسب دانست ختم مقام خاتمه بایراد جمله دیگر از آن اخبار میگوئیم از جمله احادیث شریفه
مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه وعلی آبائه و
خلیفته الالف التحیة والسلام که آنحضرت روایت فرموده از جناب علی بن الحسین علیهم
السلام حدیثی که حاصل مضمون آن این است از جانب خداوند عالم عز شانه وحی رسید
بحضرت موسی که ای موسی حب مرا در قلوب عباد داخل و محکم گردان و محبوب گردان بنده
های مرا بسوی من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من چه کار کنم که این امر بر آن مترتب
شود خطاب رسید که متذکر گردان بنده های مرا نعمتهای ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت در
قلوب ایشان جا کند ای موسی [illegible] فراکننده از درگاه مرا بسوی درگاه من [illegible] گشته از درگاه
مرا هدایت [illegible] بهتر است از برای تو از عبادت صد ساله که روزهای او بروزه داشته

باشی و شب‌ها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من کیست این بنده که از درگاه
تو فرار نموده باشد جواب رسید آن شخص کیست که جاهل باشد به امام زمان خود و نشناسد تو را او و امام زمان او
و بیچاره آن کسی نیست که غایب بوده باشد از امام زمان خود بلکه آنکه عارف به امام زمان خود بوده
لکن جاهل بوده باشد به معالم دین خود تعلیم نما او شریعت دین او را و کیفیت عبادت پروردگار و چیزی که
باعث توصل به رضای او گردیده تعلیم نما او را آن جناب علی بن الحسین فرمودند که [illegible]
شیعه ما [illegible] بسیار و [illegible] و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از حضرت امام حسن
عسکری ع مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیا جناب امیر المؤمنین ع که فرموده
کلام [illegible] حاصل مضمون آن اینست که کسی که از شیعیان ما عالم به شریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد
ضعفاء شیعیان ما را از تاریکی جهل به سوی نور علمی که ما به او عطا فرموده ایم می‌آید در روز قیامت
و حال آنکه تاجی بر سر او بوده باشد از نور که نور او احاطه کند جمیع اهل عرصات و بر بدن او جامه که
جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکنند به یک نخ از او پس از این منادی ندا میکند ای اهل محشر
ای بندگان خدا این شخص عالمی است از جمله تلامذه بعضی علمای آل محمد علیهم السلام پس هر کسی را
در دنیا این شخص عالم از جهل خارج کرده باشد باید متمسک شود به نور آن تا آنکه بیرون برد او را از
حیرت ظلمت و تاریکی این عرصات به سوی درجات بهشت پس بیرون میرود از آن ظلمت عرصات هر کسی
که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر خیری را یا گشوده باشد از قلب او قفل جهل را یا شبهه او را از
او رفع نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل
لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی و [illegible] در کتاب احتجاج
از آن امام علیه السلام از جناب امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلام منقول است که
فرموده که جناب رسول خدا صلعم فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر
رعایت یتیمان به جهت منقطع شدن آنها از پدران خود پس هر کسی محافظت آن ایتام نماید محافظت
فرماید خداوند عالم او را و کسی که احسان کند در حق ایتام خداوند عالم احسان میفرماید
در حق او و کسی که دست نوازش بر سر یتیمی بکشد به جهت محبت نموده او مقرر میفرماید به جهت او
خداوند عالم در بهشت به ازای هر موئی را که دست او به آن رسیده قصری که وسیع تر

بوده باشد

بوده باشد از دنیا و آنچه در اوست و در آن قصر هست هر چه بخواهد [illegible] جناب امام [illegible] حسن عسکری ع [illegible]
این فرموده اند که یتیم‌تر از این یتیم به حال یتیمی است که منقطع باشد از امام خود و قدرت بر شرفیابی خدمت امام
خود نداشته باشد و در مسائل دین خود معطل و حیران باشد [illegible] کسی که از شیعیان ما که عالم بوده باشد به علوم ما این
شخص جاهل به شریعت ما که محروم از ملاقات [illegible] یتیم است در دامن او پس کسی که هدایت
و ارشاد و تعلیم نماید او را شریعت ما با ما باشد در منازل عالیه ما در الجنه و ایضا در تفسیر مذکور
و احتجاج روایت شده از جناب امام حسن عسکری ع که روایت فرموده اند از [illegible]
جناب امام حسن ع که فرمودند فضیلت کسی که متکفل ایتام آل محمد بوده باشد آنهایی که از امام خود دور
باشند و فرو رفته باشند در گمراهی جهل بیرون آورد آنها را از گمراهی جهل و رفع شبهات از آنها نمو[illegible]
کند بر فضیلت کسی که متکفل ایتام [illegible] طعام و [illegible] مثل فضیلت [illegible]
شده [illegible] و ایضا در [illegible] مذکور [illegible] مرویست از آن امام علیه السلام که
روایت فرموده از حضرت امام حسین ع آن حضرت فرمودند که کسی که متکفل یتیمی است که دست
او [illegible] از ایتام ما بوده باشد
پس تعلیم نماید او را از علوم [illegible] تا آنکه [illegible] ارشاد و هدایت نماید خطاب [illegible]
[illegible] خداوند عالم جل شانه [illegible] یا ایها العبد الکریم المواسی [illegible] انا اولی بالکرم منک [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible] هر حرفی که تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کنید
به آن قصرها آنچه [illegible] لایق [illegible] است از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از آن امام علیه
السلام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد به خدمت جناب سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها السلام
عرض کرد که من والده ضعیفه دارم که مشتبه شده است برای او در امر نماز بعضی چیزها مرا فرستاده است
خدمت شما که از آن استفسار نمایم حضرت مسئله آن را فرمودند [illegible] سؤال کرد جواب
فرمودند تا ده مرتبه سؤال کرد و جواب شنید بعد از آن ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال
[illegible] ای دختر رسول خدا جناب سیدة النساء فرمودند سؤال کن [illegible]
[illegible]
[illegible]

بان اجرت ضعیفه حقی او در زمان تو خواهد بود پس سیده فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بهتر است از انچه از
عرش تا فرش طبقها یی را پر از جواهر کنند بمن دهند و از آن بیشتر است [illegible] شنیدم از پدرم
وشنیدم از والد بزرگوارم [illegible] که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهند شد
از خلعتهای کرامات بقدر کثرت علوم ایشان و بقدر سعی و ارشاد ایشان در تعلیم بندگان خدا تا آنکه یکی
خلعت داده شود بیشتر از هزار هزار حله از نور پس از آن منادی از جانب پروردگار عالمیان ندا
خواهد نمود که ای جماعتی که متکفل ایتام آل محمد ص بوده اید و بیرون آورده اید ایشان را از جهالت در وقتی که
منقطع بوده اند از پدران خود که ائمه طاهرین ع بوده [illegible] اشخاص [illegible] بوده اید که تعلیم نموده اید ایشان را
و جماعت شاگردان ایشان را [illegible] پس خلعت بپوشید بر ایشان پس آن علما خلعت میپوشانند بر هر یک از
ایتام ائمه [illegible] تا آنکه بعضی از ایشان [illegible] صد هزار خلعت داده
شده و همچنین خلعت میدهند بایتام بقدر آنکه از ایشان تعلیم گرفته اند آن وقت خطاب از جانب پروردگار
عالم جل شانه میرسد که بدهید بعلما عوض آنچه کرده اند [illegible] چند آنکه
حضرت سیدة النسا فرمودند که ای ضعیفه هر تاری از آن خلعتها بهتر است از هر چه در دنیا است
تا بهزار هزار مرتبه و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از آن امام علیه السلام مرویست که روایت کرده
اند از کتاب الاسرار والدقائق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده اند حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که علمای شیعه ما کسانی اند [illegible] که شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان [illegible]
از تسلط [illegible] بر ضعفا [illegible] از برای [illegible] این شخص نزد خداوند عالم افضل است
از آنکه که جهاد میکنند با روم و ترک و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهت آنکه آن شخص عالم دفع میکند دشمن را
از دین شیعیان و این شخص که جهاد میکنند با روم و فرنگ دفع میکنند دشمن را از ابدان شیعیان و ایضا
در کتب [illegible] مرویست از جناب امام علی نقی ع که روایت فرموده از جناب امام موسی بن جعفر علیهم
السلام که فرموده فقیهی که [illegible] یتیمی از ایتام ما را که منقطع گردیده باشد از خدمت ما و محروم از
سعادت مشاهده جمال ما [illegible] تعلیم نماید [illegible] که محتاج الیه باشد در دین [illegible] فقیهی
شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد بجهت آنکه عابد همّ همتش مصروف نفس خود است و این شخص فقیه چنانکه
همّ مقصود او [illegible] بندگان و کنیزان خداوند عالم است [illegible] آنکه مستخلص نماید انها را از

دل

دست ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند عالم جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و
در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از حضرت امام حسن عسکری ع مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب
[illegible] امام محمد تقی بوده [illegible] در احتجاج است که آنحضرت فرموده که کسی
که متکفل ایتام ائمه شود و ایتام آل محمد [illegible] منقطع میباشند از امام زمان خود و متحیر در جهالت و اسیر میباشند
در دست شیاطین و در دست نواصب که دشمنان ما اند [illegible] انها را از دست شیاطین
و نواصب بیرون آورد و انها را از تحیر جهل و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین بسبب [illegible]
وسوسه آنها و مقهور بودن نواصب بسبب [illegible] پروردگار ایشان و دلیل ائمه ایشان [illegible]
فضیلت داده شده اند از جانب پروردگار عالم جل عظمته بر کسانی که [illegible] افضل از
بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب [illegible] و فضل چنین [illegible] بر عابد مثل فضیلت ماه شب چهارده
بر مخفی ترین ستاره که در آسمان است و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری ع روایت نموده که
آنحضرت فرموده اند علمای شیعیان ما [illegible] ضعفای شیعیان ما [illegible] آن علما در روز
قیامت [illegible] که نور آن ساطع [illegible] در عرصات قیامت و
[illegible] آن محل سیصد هزار [illegible] شعاع [illegible] آن علما [illegible] در همه عرصات [illegible]
[illegible] یتیمی که در دار دنیا آن علما انها را از ظلمت جهل و از تحیر ضلالت اخراج نموده
[illegible] آنها [illegible] شعبه از آن نور پس آن نور انها را بلند میکنند تا آنکه میرسانند بهشت
[illegible] آنها در جوار آن علما [illegible]
[illegible] ائمه ع [illegible] ناصر از نواصب [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] میکنند [illegible] انها [illegible]
میکند و ایضا در تفسیر و کتاب احتجاج مرویست از آن امام علیه السلام که فرموده که جناب سیدة النسا
فاطمة الزهرا ع فرمودند دو نفر زن در امری از امور دین در خدمت آن معصومه نزاع کردند
از آن دو زن معانده و دیگری مؤمنه بود پس جناب سیدة النسا تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی
که بسبب آن غالب آید بر معانده پس مسرور شد آن ضعیفه مؤمنه سرور بسیاری پس جناب سیدة النسا فرمودند
فرح و سرور ملائکه بسبب غالب شدن تو بر آن معانده زیاده از سرور تو است و هم و حزن شیاطین بسبب

مخزون شد آن معنیه زیاده تر شد از غزل آن معنیه و خطاب شد به اولیاء از جناب خداوند عالم جل شأنه
رسید بعد از آنکه مجتهدانی پیدا از برای حضرت فاطمه بسبب آن جنبه تعلیم آن ضعیفه مؤمنه نمود در بهشت هزار
هزار معادل آنچه در بهشت بجهت آن دختران مهیا فرموده بودیم و دیگر زیاد نمایید از برای قاعده علو معلوم است
در حق هر کس که تعلیم یک نفر معاند و مبطل غالب کرد اند پس برای او مهیا نماید در بهشت هزار هزار
معادل آنچه از برای او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور و لکن احتجاج
بسیار است و لکن ظاهر از کتاب احتجاج آنست که نقل از آن نموده شد مجملا احادیث در این باب بسیار است
بجهت قدر در این مقام کفایت میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار کس خطر است و جهت
گذشت که خود را از این سعادات کثیره علمیه غیر متناهیه محروم کرده اند نعوذ بالله من الخذلان
بالطرد … الجنة … الفوز … **مبحث دوم** در بیان شرح عدالت
و طریق معرفت آن است پس میگوییم اما عدالت پس عبارت است از حالت نفسانیه که باعث میشود از ترک
واجبات و ترک محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را و به عبارة اخری عبارت است
از حالت نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را و نظر به اینکه ترک واجب
حرام است پس مندرج در عبارت خواهد بود و تحقیق این مطلب یعنی محتاج به بسط طویل در تعریف است
در این مختصر گنجایش نیست تحقیق آن … در جلد رابع از مطالع الانوار شده است و در این مقام بعنوان
اجمال میگوییم محرمات بر دو قسم است کبیره و صغیره ارتکاب کبیره اگر چه مطلقا منافی با عدالت است
لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب امور است
که دال است بر دنائت نفس و استخفاف فاعل آن مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور مردم و مد
رجلین در مجلس و افراط در ضحک یا عدم … و اکل و شرب در اسواق در حق … اهل …
مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب امور است که نزد عقلا معیوب و معدود از … است
و مقتضای … منافیات مروت از جمله امور مذکوره بوده باشد لکن دال بر
خست نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر عقلا و اعتبار … در عدالت مشهور ما بین
فقهاست بلکه مرجح بر خلاف … آن قبل از صاحب مدارک معلوم نیست اما طریق معرفت عدالت
پس چند امر است اول اختبار است یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان

عدالت

شخص

شخص چنان است یعنی متصف بعدالت است که اگر معصیتی شود … معصیت یعنی هیچ … ابقی و منفی نموده باشد
آن حالت مانع شود در ارتکاب آن معصیت بتحقیق چنین حالت که مدار علیه است معاشرت مختلف میشود نسبت
به ضعف … زمان معاشرت است بطول و قصر که … معاشرت بجائی برسد که موجب قطع بتحقق این
حالت میشود و گاهی است موجب مظنه میشود و ظاهر این است الحقه بمظنه میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره
ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل تعدیل نمایند یعنی بگویند فلان شخص عادل است
پس هر گاه قول این دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت آن شخص شود آن شخص نزد این شخص محکوم
بعدالت خواهد بود اعتماد بر این شخص در جمیع اموری که توقف بر عدالت دارد میتواند نمود مثل خلف او در نماز
… که هر گاه … اعتماد … و عمل بقول او … میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هر گاه شخصی در
بلاد … معروف بعدالت بوده باشد … مظنه بعدالت آن شخص شود اعتماد … میتوان نمود (?)
از آنکه این مطلب منتهی شد میگوییم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه و خواه با واسطه
و هیچیک از طرق ثمه مذکوره ثابت شده لکن در سابق بیان کردیم … اخذ بلا واسطه یا عدم …
با واسطه … پس اخذ از مجتهد … یا از کتاب … مقدم است بر اخذ با واسطه و اما اخذ از کتب مجتهد با …
مجتهد پس مختلف میشود نسبت به حالات مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس گاه است اخذ از کتاب اقوی است در
صورتیکه مقلد صاحب فهم بوده باشد و … منقح شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه است عکس … تمام شد
تمام … **مطلب ثانی** در اسرار اقوال و افعال صلوة … و اقبال است
بحضرت کریم ذوالجلال در اول … نماز که روح و حقیقت نماز است و این مطلب … در
… و غیره که … خواهد آمد … **باب اول** در بیان مقدمات … و در آن چند فصل است **فصل اول** در
تقسیم صلوات بدانکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود به چند قسم **اول** نماز واجب
پس اقسام آن شش است **اول** نماز یومیه است **دوم** نماز جمعه **سیم** نماز عیدین **چهارم** نماز آیات **پنجم**
نماز طواف **ششم** نماز میت … بر مکلف لازم میشود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی
پنج نماز که در شب و روز اتیان میشود و وجه تسمیه آن به نماز یومیه آن است که بعضی در روز واقع میشود و بعضی در
شب چنانچه … ظاهر میشود و در این مقام … از آنها پس میگوییم … و وجه آنکه … که
در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود … تسمیه … تسمیة للشیء …

[illegible]

اگر اخوانده نماز پنج است اول نماز ظهر دوم نماز عصر سیم نماز مغرب چهارم نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از
نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت است و نماز مغرب سه رکعت و نماز صبح دو رکعت است
و فرق در این دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم در بیان اوقات این پنج نماز است و در آن چند مبحث است مبحث
اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال شمس تجاوز او
است از دائره نصف النهار و علامت زوال شمس زیاد شدن ظل شاخص است بعد از انتقاص در غالب بلاد و زیاد شدن ظل
بعد از انتقاص در بعض اوقات و حادث شدن ظل است بعد از انعدام آن در وقت دیگر در بعضی بلاد و مراد این است
که اول وقت نماز ظهر زوال شمس است چنانکه مذکور شد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو
رکعت در حق مسافر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر
و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب آفتاب لیکن مخفی نماند که وقت ظهر ممتد است تا وقتی که تا غروب شمس مقداری
که گنجایش کند که ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر باقی باشد این مقدار مختص بنماز
عصر است چنانکه در اول زوال این مقدار مختص بنماز ظهر است و ما بین حدین مشترک خواهد بود ما بین الصلوتین
و معتبر در رکعت درین مقام همان قدر واجب است از قول و فعل در حق کسی که معتدل القرائة بوده باشد
در سرعت و بطوء و همچنین در فعل و توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود که چون مذکور شد که بعد از تحقق
زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف است زیاده و
نقصان باختلاف حال رکعت باشتمال آن بر واجب و مستحب میگوئیم مراد درین مقام رکعت مشتمل بر واجب است و
چونکه مقدار واجب هم مختلف میشود باعتبار رفتن بسوره و طول آن میگوئیم مراد زمان قرائت اقصر سوره
قرائت است و چونکه این نیز مختلف است باعتبار سرعت قرائت و بطوء آن میگوئیم مراد مقداری است
که ادا شود در آن جمیع حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در
مراتب سرعت و بطوء میگوئیم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعض اشخاص
که در فعل سرعت از آنها صادر میشود بخلاف بعض دیگر معیار در جهت فضل است بالاضافه
اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم فروعات مترتبه بر دقائق مذکوره چند است اول
آنکه اگر دو نفر فرض میکنیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی در رکعت اول تطویل داد بسبب
رعایت آداب و سنن و دیگری اقتصار نمود بر قدر واجب تا اینکه از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز

از رکعت

از رکعت اولی فارغ نشده بنابر آنچه مذکور شد میگوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر بشخص
اول بعلت آنکه وقت نماز عصر بمقتضای آنچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر
فارغ نشده باشد زیرا که هر دو در یک آن مشغول بنماز ظهر شده باشند دوم آنکه هرگاه فرض شود شخص بطی القرائة
بعد از انقضای مدتی که گفته شد از نماز ظهر بجای آن از اول زوال شروع کردن بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را
بعمل آورده بعد از فراغ از نماز عصر علم بهم رسانید بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنابر آنکه مقدار آن
وسعت کل افعال واجبه صلوة را داشته باشد بخلاف آنکه اگر مراد چهار رکعت بالاضافه بشخص
این شخص بطی القرائة بوده باشد سیم آنکه هرگاه فرض شود باعتقاد اینکه زوال متحقق شده مشغول
شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شده و هرگاه بعضی از صلوة ظهر مصادف بوقت شده باشد که
که آن وقت وسعت افعال واجبه نماز ظهر را داشته باشد بخلاف آنکه در آن وقت غیر تمام حکم میکنیم
بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف آنکه هرگاه وسعت آن نبوده باشد چهارم آنکه هرگاه فرض شود
بالاضافه به بطی القرائة مقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده باشد و همان مقدار نسبت
بالاضافه بسریع هشت رکعت نماز بوده باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر
شود و عدول کند از نماز ظهر مطلقا خواه جماعت ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان بصلوتین بجماعت
آن منتفی خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد بر ترک قرائت سوره در هر دو
نماز از درک کل صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را فی وقتها قبل از غروب چنین نماید و اگر
فرض شود که چنین عملی نبوده باشد دور نیست که گوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین آنکه
بصلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و محتمل است که گفته شود عدول از نماز ظهر
نماید و متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر باینکه مقدار دو
رکعت اخیر مختص بنماز عصر است بلا اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک است ما بین صلوتین
لیکن در صورت اختیار نماز عصر همه نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعت
در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف اینکه هرگاه
اختیار کند نماز ظهر را اگرچه در این صورت دو رکعت اولی از آن در وقت مشترک خواهد بود لیکن
دیگر از آن در خارج وقت مختص بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود و در چنین

نماید و بعد از نماز ظهر قضای نماز عصر او نیز اعاده نماید قضا المحمد و اتم خواهد بود مجتهد دوم در اختلاف
است در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما در بدایة پس آنکه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از
انقضای وقت نماز ظهر است از اول زوال این مشهور ما بین فقهاست و نقل از شیخ صدوق نقل شده که مخصوص
آن است که آن بزرگوار معلوم اختصاص بلا از زوال تا غروب وقت هر دو نماید اند بجهت لزوم تقدیم ظهر
بر عصر ثمره ما بین دو قول ظاهر میشود در چند موضع اول آن است که هرگاه کسی نماز ظهر شروع نمود به اعتقاد
تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر گردید که قبل از آن زوال واقع در وقت شده و از وقت حقیقت حال منکشف
شد بنا بر مشهور لازم است تامل نماید به مقدار زمان ظهر منقضی شود و از اول زوال آن وقت شروع
نماید نماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید نماز عصر
را بعد از فراغ از ظهر بلا فصل دوم در صورت اتیان به صلوة عصر است قبل از زوال من غیر
فصل بجهت آنکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد از فراغ از صلوة [illegible] اعتقاد او منکشف شد بنا بر
مشهور نماز عصر او باطل است و بنا بر قول شیخ صحیح است سیم در صورتیست که بمقدار اداء چهار رکعت
تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان به یکی از دو نماز ننموده باشد در این صورت بنابر مشهور متعین است
که اتیان به نماز عصر نماید و اشتغال به نماز ظهر در آن حالت جایز نیست نظر به آنکه وقت مختص او است
و وقت ظهر منقضی شده و مقتضی قول شیخ آن است که صحیح بوده باشد نظر به آنکه این مقدار نیز مشترک
ما بین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال به نماز ظهر در این وقت متعین
است و مخفی نماند که این قول اگرچه مشهور است از صدوق لکن از کتب [illegible] در کلام [illegible] صحیح
در این مطلب بوده باشد حاصل در نظر نیست بلکه کلام آن مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف است و
همچنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی که نماز ظهر و عصر را بعمل نیاورده باشد تا آخر وقت و وقت
کفایت نکند مگر از برای یک نماز متعین است که اتیان به نماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایة پس میگوییم اتفاق
اصحاب بر آنکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود زوال شمس است ظاهر میشود از
کلمات ایشان در آخر وقت آن بچند قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت
ظهر بعد از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است
در نهایة که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود به مقدار چهار

ربع

سبع آن سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه سایه شاخص
زیاد شود به قدر شاخص و تقیید او در ضعف این قول است [illegible] ظاهر است مراد [illegible] شاخص مثل
میشود از کلام ایشان بوده باشد بجهت رحمه الله در مطالع الانوار بیان [illegible] قول چهارم قول ابو الصلاح است
در کافی که فرموده اند وقت فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص سبع و وقت
آخر نماز ظهر در حق [illegible] ممتد است تا آنکه ظل شاخص به چهار سبع شاخص [illegible] و وقت نماز ظهر در حق مضطر
ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص [illegible] اینها که مذکور شد از اختلاف بود در وقت نماز ظهر من
حیث النهایة و وقت نماز عصر من حیث البدایة و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث النهایة
پس بر سبیل ظاهر خلاف شده بچند قول الاول قول مشهور است ما بین الاصحاب و مختار ما بین الا
قوال است و آن اینست که وقت نماز عصر ممتد است الی الغروب و تفرقه ما بین مختار و مضطر
در اصل جواز تاخیر تا این وقت [illegible] تاخیر [illegible] تاخیر در حق مختار تا این وقت بسیار
مذموم و مرجوح است و اما بالاضافه [illegible] قول دوم آن است که وقت
صلوة ممتد است در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود و این حال وقت صلوة عصر در حق
مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب اعذار [illegible] وقت باقی است تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در مبسوط
و این [illegible] ظاهر میشود از شیخ مفید [illegible] آن اینست که وقت عصر اگرچه در حق ار
باب اعذار ممتد است تا غروب آفتاب لکن در حق مختار منتهی میشود به [illegible] آفتاب
[illegible] چهارم قول ابو الصلاح در کافی [illegible] آن اینست که وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار
ممتد است تا آنکه ظل شاخص [illegible] سبع شاخص [illegible] و وقت اختیار آن در حق مختار ممتد است
تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص و وقت آن در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس مطلب سیم
در بیان وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است بر آنکه وقت نماز مغرب
داخل میشود به تحقق غروب شمس و لکن [illegible] خلاف [illegible] است ما بین علما در آنکه
علامت غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند و در این علامت بر دو قول قول اول آن است
که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همین که در صورت انتفاء [illegible] دیگر
غیر از ملاحظه افق مشخص شد که قرص شمس غایب رفته و مرئی نبود مشخص میشود که غروب شده است

و این قول ضعیف و موافق مذهب عامه است و مشهور میان علمای شیعه آنست که اکتفا به آن نمی‌کنند در
تحقق غروب و این جماعت متفرق به دو فرقه شده‌اند طائفه‌ای فرموده‌اند علامت غروب ذهاب حمره است از مشرق
مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی و غیر این قول نمانده است و جماعت دیگر فرموده
اند علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت راس به جانب مغرب این قول سیم
است توضیح این احتمال آنست که بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین رفت سرخی که
در جانب مشرق در جهت مقابل آن جانب ارتفاع می‌نماید و هر قدر که قرص آفتاب پائین‌تر میرود سر
خی جانب مشرق بالاتر میرود تا آنکه سرخی محاذات سر می‌رسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر خی
میل به جانب مغرب نمود به انتهای وقت نماز مغرب و وقت افضل آن خواهد بود و قبل از آن شروع
در نماز مغرب نمی‌توان نمود و همچنین جایز نیست افطار و این ثمره میان دو قول است بنابر قول اول
که علامت غروب استتار قرص است همین‌که قرص آفتاب مخفی شد شروع به نماز مغرب و افطار
جایز خواهد بود و بنابر قول دیگر جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و همچنین هرگاه فرض کنیم کسی نماز عصر
نکرده باشد تا آنکه قرص شمس مخفی شده بنابر قول دیگر نماز عصر را به نیت ادا میتواند شروع نمود و بنابر قول
اول قضا خواهد بود ولیکن احتیاط در امثال این مقام آنست که کسی عمداً تأخیر نماز تا آن وقت
ننماید و اگر تأخیر اتفاق بیفتد تا آن وقت اگر خواهد نماز عصر در این حالت ادا کند ولیکن احتیاط
این است که متعرض ادا و قضا نشود و اکتفا به قربت مطلقه نماید بعد از آنکه محقق شد که اول
وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل حمره مشرقیه است از سمت راس
به جانب مغرب بعد از انتهای در این وقت شروع به نماز مغرب میتوان نمود و همچنین است کلام در
افطار روزه در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقدار یکه کفایت نماز مغرب کند مختص میشود
چنانچه در نماز ظهر مختص نماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از زمان از اول غروب
وقت نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز باقیست تا نصف شب چنانچه از اول وقت
به مقدار نماز مغرب مختص به او است همچنین در آخر وقت مقدار نماز عشا مختص است به نماز عشا
پس وقت نماز مغرب داخل میشود به غروب آفتاب و ممتد است تا آنکه باقی ماند از
نصف شب مقدار یکه کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود بعد از آنکه غروب

مقدار

میشود مقدار یکه کفایت نماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول مشهور آنست که نماز در تمام وقت چنانچه در مدارک
منقول از شیخ بزرگوار و صدوق مرحوم بود و اینجا نیز نقل شده لیکن کلام آن بزرگوار در فقیه و غیره مطابق
با این حکایت نیست و آنچه مذکور شد در تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف میان فقها است
و ظاهر میشود از جمعی از قدمای اصحاب خلاف در مسئله یکی قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی
میشود به زوال شفق که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در
هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ در خلاف و مبسوط و غیرها و قول دوم آنست که وقت نماز مغرب
ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول را شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعضی علمای ما
و از جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در آخر وقت نماز مغرب قول اول آنست که وقت نماز مغرب
منتهی میشود به زوال حمره مغربیه و قول دوم آنست که ممتد است تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار یکه کفایت نماز
عشا نماید و سیم آنست که وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق خیر الامور اوسطها قول اول و سیم هر دو ضعیف
است و منصوص و همچنین تحدید بیان که در وقت نماز عشا مذکور شد بدایة و نهایة مشهور و معروف میان اصحاب
و در این نیز خلاف شده است پس قول اول آنست که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از
انقضای زمانی که کفایت نماز مغرب کند از اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب قول ثانی
آنست که وقت آن داخل میشود به زوال حمره مغربیه و منقطع میشود به ثلث شب و این قول شیخ صدوق
است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایة و اقتصاد و
سلار و ابن عبد العزیز در مراسم موافقت شیخ عظام فرموده در هدایة و مخالفت نموده در نهایة
چنانچه فرموده اول وقت نماز عشا زوال حمره است و ممتد است تا آنکه باقی ماند از نصف شب
مقدار چهار رکعت و چون این مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه‌اند بنابر این احتیاط مقتضی
این است که شروع به نماز عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اگر نماز به جماعت بوده باشد
چند تعجیل در آن مطلوب است اولی آنست که اندکی تأخیر نماز مغرب نماید به تعقیب تا فارغ میشود
از نماز مغرب و نافله آن زوال حمره شده باشد از وقت شروع به نماز عشا نماید و اولی بلکه احوط
حفظ این که شیخ مرحوم در خلاف این قول را نسبت به مذهب اصحاب داده و مع ذلک اگر کسی خواهد
رعایت این احتیاط بکند مانعی ندارد و قول ثالث و اما آنکه در نماز مغرب مذکور شد که ممتد

تا طلوع فجر صادق اگرچه این قول را شیخ الطائفه در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت به بعض اصحاب داده لکن شیخی
است که این قول را در نماز مغرب قائل شده البته قائل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن محلی
است که کسی ادعا نماید این قول اگرچه کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قائلی در میان علمای شیعه نبوده لکن
چونکه از کتب مبسوط ظاهر میشود که قائل این قول نشده در حال ضرورت نسبت به مطلق نماز بنابراین پس قول اطلاق
قائلی ندارد و اما قول ثانی در حال ضرورت پس قائل این قول مجهول خواهد بود که جمعی از اعاظم متأخرین
این قول را اختیار نموده‌اند لکن محقق نزد حقیر این است که فرقی ما بین مختار و مضطر در این باب نمیباشد و وقت
عشا منقضی میشود به انتصاف لیل مطلقا بنابراین هرگاه کسی در اول شب خوابیده قبل از ادای نماز عشا و بیدار نشده
مگر بعد از نصف شب ظاهر این است که نماز او قضا بوده باشد کلامی که در این مقام هست این است که آیا واجب است
بر این شخص روزه بگیرد بهمان روز را به قصد کفاره این عمل یا نه ظاهر این است که واجب نخواهد بود مگر اینکه خواب
این شخص بوده باشد به اختیار خود و معتاد بوده باشد بیدار شدن پس ظاهر است که صوم واجب بوده باشد بر جمع
مذکوره و همچنین ظاهر است که وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از ادای نماز مغرب بوده باشد
یا قبل از ادای آن بعد از دخول لیل ظاهر این است که وجوب صوم متحقق بوده باشد بعد از اینکه ایشان نوم نموده باشد بعد از
دخول لیل و انقضای زمانیکه وسعت نماز مغرب داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه قبل از تحقق
غروب خوابیده و بیدار نشده مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر این است که صوم واجب نبوده باشد و همچنین است هرگاه
خوابیده بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانیکه وسعت نماز مغرب داشته باشد بدانکه مورد حکم در نص و کلام
اصحاب آن است که بیدار نشود خوابیده و بیدار نشده مگر بعد از طلوع صبح ظاهر این است در این وقت نیز روزه واجب
بوده باشد و همچنین محل سؤال در حدیث معتبر که مستند حکم در مسئله بوده باشد اگرچه مرد است لکن فرقی در این باب
ما بین مرد و زن نمیباشد پس هرگاه زن قبل از نماز عشا خوابیده و بیدار نشده مگر بعد از انتصاف لیل روزه
آن روز نیز واجب خواهد بود و آنچه مذکور شد در صورتی بود که اخلال به نماز عشا شده باشد در وقت آن بجهت نوم
اما هرگاه اخلال آن شده باشد به سبب اغما و یا سهو و یا به سبب مستی یا متعمدا ترک نماز کرده باشد آیا در این صورت
روزه آن روز بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه میگوییم اما در صورت اغما پس ظاهر این است که روزه بر
مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که اغما به اختیار این شخص نبوده باشد یعنی این شخص
به اختیار خود سبب اغما نشده باشد و اما هرگاه به اختیار خود سبب اغما شده باشد محل تأمل است اگر گفته شود

الی

این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد عنقریب خواهد آمد و اما اخلال به نماز عشا سهوا پس میگوییم بر دو قسم است اول
آن است که معتقد این بوده که نماز عشا را بعمل آورده و به این جهت نماز عشا نکرده بود از آن منکشف شده خلاف اعتقاد
او ظاهر این است در این صورت حکم به وجوب روزه آن روز نتوان کرد و اگرچه بجا آورد قضای نماز نماید دوم آن است
که فراموش شده از او نماز کردن و وقتی متذکر شده که نصف شب گذشته بود احتیاط در این مقتضی این است که گفته شود در این
صورت اخلال به روزه آن روز ننماید و اما اخلال به نماز عشا بجهت مستی پس میگوییم این نیز بر دو قسم است یک
قسم آن است که مستی به اختیار خود نباشد در این صورت اگرچه حکم به وجوب روزه آن روز محل تأمل است لکن طریق
احتیاط مقتضی آن است که اخلال به روزه آن روز ننماید و قسم دیگر آن است که مستی به اختیار خود این شخص بوده
که اسباب مستی را به اختیار خود نموده در این صورت حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوییم اما عامد یعنی عمدا
ترک نماز عشا کرده باشد تا نصف شب گذشته آیا روزه آن روز بر آن شخص واجب است یا نه ظاهر این است که واجب بوده باشد
پس هرگاه اخلال به روزه نماید معاقب خواهد بود به ترک صوم چنانکه معاقب است به ترک صلوة تا غیر آن از ...
آن ... سزاوار است که ... بر او چند مطلب اول آن است که وجوب صوم مذکور آیا محقق است
در صورتیکه اخلال به نماز عشا شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق این است که تفصیل داده شود در
مسئله ما بین کثیر السفر و مسافری که سفر او معصیت بوده باشد ظاهر این است که واجب بوده باشد که روزه بگیرد
... در آن روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بر آن شخص واجب نخواهد بود و همچنین است هرگاه اتمام
در سفر اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز در شریعت طاهره مجوز نبوده باشد مثل اینکه در شب عید ... اتفاق افتاد اتفاق
... و همچنین است هرگاه عایقی از صوم در آن روز بهم رسید مثل اینکه مریض شده یا آنکه ضعیفه حایض شده
و بالجمله هرگاه این سبب صوم در شب بهم رسید که صوم آن روز در شریعت محرم و ممنوع بوده باشد
در آن روز روزه واجب نیست بلکه جایز نخواهد بود تفصیل مقام مقتضی آن است که گفته شود این سبب صوم در شب
که بهم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب اگر حرام بوده باشد ظاهر
این است که روزه آن روز در این مقام مطلوب نبوده باشد پس جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده یعنی مانعی
از صوم نبوده باشد و واجب است روزه و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج به تفصیل است و ... نحو واجب
یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاده باشد یا در شبی که روزه آن روز بر این
شخص بوده ... بنذر در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس

صومهای تداخل خواهند نمود و یا آنکه روزه ماه مبارک باید معین نماید و نیت این نماید که این مجزی باشد
و از آن صوم هر دو مستند است با خلال نماز عشا و تحقیق این مسئله بوجهی که احقر بتوفیق خالق یافته توفیق
در جلد خامس از مجلدات مطالع الانوار در مبحث صلوة کسوف نموده ایم و اشاره اجمالی در جلد
اول در مبحث موافقت در خصوص این مسئله نیز شده و هرگاه صوم از نذر و معین نبوده باشد مثل آنکه
صوم مندوب یا نذر مطلق در ذمه او باشد و منظور این باشد که فردا بهمان قصد روزه گرفته شب
چنین امری اتفاق افتاد و همچنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه وقت در اینصورت احتمال
در حق این شخص به دو طریق ممکن است اول آنست که روزه را بقصد کفاره تاخیر صلوة عشا روزه
گرفته و جواب روزه و آنچه نذر مطلق بوده مثلا تاخیر اندازد به وقت دیگر و ثانی آنست که همان روزه
به نیت هر دو صوم گرفته صومهای در اینجا نیز تداخل خواهند نمود و فرق مابین این صورت و صورت سابقه
آنست که تداخل در آنجا لازم بود بخلاف در اینصورت که تداخل در این مقام جایز خواهد بود نه لازم
هرگاه کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت
عدم تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد نتوانند در آن روز قصد هر دو صوم نماید و اشکال هر دو
در حق او حاصل میشود بنا برای استقلال به تتابع هم بجا خواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر
باختلال امر تتابع بعلاوه ممکن است که گفته شود در صورتیکه نیت تداخل نموده باشد بلکه همان روز به نیت
این صوم بسبب اختلال نماز عشا مخصوص روزه کفاره مخل چنین امری موجب اختلال تتابع مطلوب
در آن صوم نشود خصوصا در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل آنکه فرض شود
کسیکه شب سابق بر روز آن هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر مستحبه را
بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نمود خوابید وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن بعید
از شمول باب تداخل نبود و تمیش انه الموفق الاکره عت باین وقت دیگر نخواهد بود مطلب ... الثانی که
هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد در روز آن انشای سفر در حق چنین شخصی مجوز نخواهد بود یا نه حق
در مسئله تفصیل در این مقام است یعنی آنکه انشای سفر قبل از زوال بوده باشد و بعد از زوال اگر قبل
از زوال بوده باشد تفصیل داده شود ما بین کثیر السفر که رافع حکم ادا نظر مور رسیده باشد و غیر آن اگر کثیر
السفر بوده باشد حکم نشود که از سفر و لزوم صوم در آن روز و اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در اینوقت تفصیل داده

باین سفر واجب و غیر واجب الکفر واجب است حکم میشود بعدم جواز آن و نفی صوم بر آن شخص در آن
روز و اگر واجب نبوده باشد در اینوقت لازم می آید تعارض واجبین مغرب جست در اینصورت که
رجوع بترجیح و اختیار امام در نظر شرع منظور کرد هرگاه فرض شود چنین امری در شب اتفاق افتاد و در روز
قافله حاج میروند و این شخص هم مستطیع است و یا تخلف از این قافله مأیوس باشد از درک حج امکان
در این سال در اینصورت ظاهر اینست که اختیار مسافرت نماید و از روزه آن میگذرد و با عدم
ترجیح مخیر خواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگر مطلب ششم الثانی و یا قضای روزه
در صورت اخلال بسبب عذر یا غیر عذر واجب خواهد بود یا نه مثل آنکه فرض شود چنین امری اتفاق
افتد یا روز مریض شده منذرکه تحقیقت حال شده در روز و حال آنکه اکل بعمل آورده بود یا آنکه
سفر در حق او متعین بود اختیار سفر نمود یا بسبب آنکه روزه آن روز آن شب اظهر منع در نعت
ممکن نبوده مثل شب احد عیدین و یا لیالی التشریق که عبارت از دهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه
الحرام بوده باشد در منی یا آنکه اخلال بصوم نموده متعمدا اما ظاهر اینست که حکم بوجوب قضای
این روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور مذکوره مطلب چهارم الثانی که این حکم مختص بنماز
عشا است و در باب صلوة مثل ظهرین و صلوة مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از انقضای
زمانیکه وسعت فرضیتین داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا آنکه در شب باعتقاد
اینکه نماز مغرب کرده است نماز عشا را بعمل آورده و خوابید و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب
آنوقت فی الواقع اعتقاد او منکشف شد متخلف شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا آنکه
بعد از دخول در شب و از انقضای زمانیکه کفایت صلوتین نمود خوابید قبل از ادای صلوتین
و بیدار نشد مگر قبل از نصف شب بمقداریکه کفایت صلوتین میشود و خوابید قبل از ادای
صلوتین و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب بمقداریکه کفایت میشود مگر ادای صلوة عشا را در
جمیع صور صوم اثر در ثابت نیست و تمام کلام در این مقام اگر چه در از اعتدال بعمل نیامده لکن
نظر باینکه مباحث مهم بود و اسئلت رفع ائمه مفاخرهم متعرض نشده بودند در این مقام
بسط نموده و الله العالم بحقائق الاحکام و حججه الائمه النجباء العظام علیهم الاف التحیة و الثناء
والسلام مبحث چهارم در بیان وقت نماز صبح است و تحدید آن ابتدا و انتها تیسیر میکنیم اول آن حقیقی

عدم وجوب قضا در بعض صور

وقت صبح

ظهور سفیدی است فوق افق متصل بافق در جانب مشرق که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل بافق بان این اول فجر است
که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله
بجهت آسمان قبل از این و این سفیدی متصل بافق نیست بلکه ما بین افق است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله است
ما بین این سفیدی و افق مشرق تعبیر از این میشود بصبح کاذب و فجر اول و فجر اول را گویند بجهت آنکه ابتدای سفیدی
قبل از سفیدی که متصل بافق و منتشر بعرض افق است هم تعبیر و صبح کاذب از باب صفت مشتق شود
است از لفظ ذنب ... بصبح یعنی این سفیدی که کسی افطار میکند و اعتماد میکند بر صبح کاذب است
در این افطار روایتی اول مذکور شد از لحاظ آنکه نام صبح صادق میگویند تنها بجهت آنکه بعد از روشن اول
و صادق بجهت آن است که صادق است کسی که افطار میکند که صبح است و این روشنی که عبارت از روشنی
متصل بافق و منتشر در مشرق در عرض آن است اول وقت فریضه صبح است و در این وقت حرام میشود
اکل و شرب بر کسی که عازم صوم است و وقت نماز صبح ممتد است تا طلوع شمس این مبلغ که وقت نماز صبح
منتهی بطلوع شمس است الا آنکه اول وقت نماز صبح چنانچه طلوع سفیدی است که مذکور شد بی تحقیق و فاقی است و لیکن
از علما در این خلاف نکرده و اما انقضاء وقت آن بطلوع شمس که است پس این مشهور ما بین فقها است
خواه در حق مختار بوده باشد یا مضطر و شیخ طوسی تفصیل داده ما بین مختار و مضطر و فرموده اند که در حق
مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در
مبسوط فرموده و ما باسفار صبح یعنی بظهور روشنی رسیده چنانچه در خلاف است و عمل بر اجماع بر
خیر بحث در بیان آنست که هر یک از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوة خمس منقسم میشود بدو
قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء و مراد از وقت فضیلت وقتی است که نماز در آن افضل
است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزاء وقتی است که نماز در آن مسقط تکلیف است
و مرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال تا آنکه ظل حادث بمثل شاخص
برسد و وقت اجزاء بعد از انقضاء وقت فضیلت تا آنکه باقی ماند تا بغروب شمس مقدار ادای عصر
و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت
اجزاء آن بعد از انقضاء این مقدار است تا غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزاء
بعد از انقضاء وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار ادای که کفایت نماز عشاء

کند

کند و وقت فضیلت نماز عشاء از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء آن بعد از فراغ نماز مغرب است
تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت فریضه صبح از اول طلوع فجر است
تا ظهور حمره مشرقیه و وقت اجزاء آن باقیست تا طلوع شمس مخفی نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر
در دو وقت است اول بعد از انقضاء نصف صبح بسیار کم و دیگری بعد از آنکه خوب روشن شد و مراد در این مقام
که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است که آخر مذکور شد و از آنچه مذکور شد در بیان اصل وقت
نماز عشاء و بیان وقت فضیلت و وقت اجزاء آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشاء محفوف است
بدو وقت و اجزاء یعنی وقت فضیلت آن متوسط است ما بین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از
نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و دوم بعد از انقضاء ثلث شب است تا نصف شب و جمعی از علما
وقت فضیلت نماز عصر را نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است ما بین دو وقت اجزاء
اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل بمقدار سبع شاخص برسد از آن وقت فضیلت نماز عصر
داخل میشود و منتهی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب و مجملا
خلاف آن است که بعد از انقضاء مقدار ادای که کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود
بعد از تحقق زوال چنانچه راجح است تأخیر نماز ظهر بقدر اتیان هشت رکعت نافله چنین است حال
در نماز عصر یعنی راجح این است که تأخیر در نماز عصر نماید تا فارغ شود از هشت رکعت نافله آن ولکن
این در صورتی است که خواهد اتیان بنافله نمود و اما هرگاه که نخواهد نافله بعمل آورد رجحان تأخیر بقدر
نافله نیست مگر چنانچه اتیان نماز ظهر یعنی در اول زوال نماز ظهر اتیان کند خواهد بود در وقت فضیلت چنین است حال
در نماز عصر که هرگاه اتیان بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر فصل نماز عصر در وقت فضیلت
خود واقع شده خواهد بود خواه اتیان به هشت رکعت زوال که نافله ظهر است کرده
باشد یا نه غایة ما فی الباب آن است که در صورت عدم اتیان بنافله در هر دو یا احد
هما حق بار فضیلت نافله محروم گردیده خواهد بود این مطلب در نماز عشاء مسلم است
که هرگاه اتیان شود باین قبل از زوال حمره مغربیه واقع خواهد بود نماز
عشاء در غیر وقت فضیلت خود بلکه اهتمام تمام در رعایت فضیلت صلوة در اوقات
کاشف اسرار این دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که آن حضرت فرموده اند

که فضل در میان وقت اول بر وقت اخیر بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال و
در حدیث دیگر از آن سرور مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت
آخرت است بر دنیا و این مدحیست فوق جمیع مدحها و حسنیست بالاتر از جمیع حسن
محروم ساختن آن از خود را از این سعادت عظمی در صورت انتفای عذر ستم است
شدید و خسارتیست عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت اتمام موقوف
بمعرفت در وقت فضیلت می باشد و معرفت در وقت فضیلت غیر ظهر بنحوی که
مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهر پس معرفت آن از راهی که مذکور شد صعوبتی
که داشت لهذا مناسب دانست در تحدید وقت فضیلت این دو نماز راه
نماید بنحوی که اظهر از این نحو باشد پس میگوییم که مذکور در روایت است وقتی
که آفتاب از اول جدی بوده باشد که شمس در آن وقت در غایت انحطاط است
ظل حادث بمثل شاخص میرسد در ساعت چهل و دو دقیقه یعنی در این وقت
وقت فضیلت نماز ظهر عندیست بقدر چهل و دو دقیقه و ظل حادث در این وقت
معادل دو مثل شاخص میشود در دو ساعت چهل و چهار دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه در آخر جدی که متصل باول دلو است
ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص
میرسد در سه ساعت و سی و سه دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود
در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل و نه دقیقه در آخر دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص میشود
و در سه ساعت نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و
هشت دقیقه و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود و در سه ساعت و
نوزده دقیقه مثل شاخص میشود و در چهار ساعت و یازده دقیقه در آخر
حوت که باول حمل است معادل مثل شاخص میشود و در سه ساعت و بیست و (متصل)
شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود و در چهار ساعت و هیجده دقیقه و در وسط حمل

معادل مثل شاخص میشود

معادل اول میشود و دو مثل شاخص در سه ساعت و بیست دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در
آخر حمل که اول ثور است ظل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و چهل و چهار دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت
و چهل و شش دقیقه و در آخر ثور که اول جوزاست معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود
چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در این اثنا
وجه آنکه در مطلع الانوار ایراد نموده ایم و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در آخر جوزا که
اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و چهل و شش دقیقه و در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان نیز مثل وسط جوزاست و اول
اسد نیز مثل اول جوزاست و وسط اسد مثل وسط ثور است و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله
مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و اول عقرب
مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل
وسط جدی است انتهی و در صورتیست که عرض بلد بقدر سی و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان و نواحی آن و بلادی
که مثل آن بوده باشد در عرض و در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد اکثر مع الفرق حالات مثل شاخص باید مثل شاخص
بیشتر میشود یا کمتر و دیگر مذکور شد در بیان معرفت جمیع فرق حالات بمثل شاخص یا دو مثل شاخص در اول آن بودن
شمس بوده در اوایل بروج و اواسط و اواخر آن و در سایر احوال تقریبا مطلوب مشخص میشود مخفی نماند
آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه در بعضی مواضع لیکن چون مفید
مظنه است و بنا در احتیاط مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای آن نمودن بی علتی و مع
ذلک رعایت تعجیل نمودن احکم و اتقن خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوة یومیه
بود و اما اوقات باقی فرایض ان شاء الله تعالی ذکر آن در مقام خود بیان خواهد شد فصل هفتم در بیان تقسیم نماز
نمازهای مستحبه است و نمازهای مستحبه منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است و
ان شاء الله در موضع خود بیان خواهد شد کلام در این مقام در نوافل یومیه است و تسمیه به نوافل یومیه با آنکه بسیاری
در شب واقع میشود باعتبار آنست که اکثر متعلق بصلوة یومیه است اگرچه آنچه متعلق بفرض نیست
جایز است اتیان شود در شب یا باعتبار تسمیه مفروض است باسم الشرف ظرفیتی و در این چند بحث است

بحث اول در عدد رکعات نوافل و مرتبه بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض
یومیه، هشت رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر اتیان میشود و تعبیر میشود از او به نافله ظهر و از نافله جمعه
عصر و در حالتی که هرگاه متعرض این اضافه نشود مطلق عیب ندارد و باید بجا آورد هشت رکعت دیگر به نیت نافله ظهر
و رکعت دیگر به نیت نافله عصر بعمل آورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله
ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر قبل از عصر و نقل شده از ابن جنید که چهارده
رکعت را نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله عصر و این هم قول ضعیف است و ممکن است که مراد صدوق
از ظهر زوال بوده باشد نماز جمعه برای مراد این خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه
صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان
میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است که یک رکعت محسوب است بعد از نماز عشا است و آن نماز را وتیره
نامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود اطلاق
نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اول میشود بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از
فریضه فجر اتیان میشود و آنچه مذکور شد عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است این در حضر است در سفر
پس نصف آن ساقط است بنابراین پس عدد رکعات این نافله هفده خواهد بود و شانزده رکعت
نافله ظهر و عصر و هم چنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط است ولکن این در حق مسافری است که قصر صلوة
در حق او متعین بوده باشد و اما مسافری که قصر نماز در حق او جایز نبوده باشد مثل کثیر السفر یا کسی که سفر او
مشروع نبوده باشد ظاهر آن است که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر و همچنین است هرگاه
قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام
یا مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه یا حایر حسینی علیه السلام یا مسجد کوفه که مکلف در این اماکن
اربعه اتیان نافله ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در این است که آیا
حکم در صورت قصر نمودن فریضه آیا در صورتیکه اتیان بفریضه مقصوره در نفس این اماکن نماید یا اینکه
اگرچه اتیان بفریضه مقصوره در خارج اماکن نیز نماید و علی التقدیر الثانی نافله نیز در نفس اماکن اتیان
نماید یا در خارج پس مسئله مقصوره بچند قسم میشود اول آن است که اتیان بفریضه نماید در خود اماکن
تمام و ثانی مسئله اول آن است که اتیان بفریضه نماید مقصوره در این صورت نافله ثابت است مثل

سفر ثم آن است که اتیان بنافله در خارج نماید و اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن ثالث چهارم مثل ثالث است الا آنکه
اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن مقصوره و در این دو صورت نیز ظاهر آن است که اتیان بنافله نتواند نمود پنجم آن است
که اتیان بنافله نماید در نفس اماکن و فریضه در خارج ششم آن است که اتیان نماید هر یک از نافله و فریضه را در خارج
بوده باشد و مخفی نیست که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام نیست و کلام در این است که آیا در این
دو صورت اتیان بنافله جایز است یا نه هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز
اقرب بصواب بوده باشد پس در قسم اول اتیان بنافله ظهر میتواند در نفس یکی از اماکن اربعه از جهتی
اتیان بنافله وتیره بوده باشد که اتیان بفریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج
مقصوره اتیان نمود و نماز وتیره را در نفس یکی از اماکن اتیان میتواند نمود و در قسم ثانی که سوال اقامت
است اتیان بهر یک از نافله ظهرین و وتیره در خارج از اماکن میتواند لکن در صورتیکه متمکن از اتیان ظهرین
در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده
باشد بجهت اینکه منظور از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه بتبدیل مکان نماید مگر باقامه عشره ایام در مکانی
فیه خفی نیست نظر بآنکه متمکن است در آن وقت نماز را در نفس اماکن اتیان نماید یا اینکه برای مسافر
در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین مثلا در منزل خود اتیان نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن
است از اتیان نماز در مسجد الحرام تماما لهذا میتواند اتیان بنافله ظهر در منزل خود نماید قبل از
فراغ از نافله و نماز فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان نماید و هم چنین است در مدینه منوره و در کربلا
معلا علی مشرفها الالف التحیة والثناء پس محصل کلام در این مقام این است که کسی که در یکی از اماکن اربعه مذکوره
بوده باشد جایز است در حق او اتیان بنوافل خود از نافله و فریضه هر دو خواه در خارج اماکن اتیان نماید
یا هر دو را در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بعکس و در حق
اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اتیان بنافله ظهرین و عشا در حق
او جایز خواهد بود و همچنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود در دو فرسخی بلد خود مانده زوال هرگاه
تاخیر در نافله نماید تا ورود به بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در حق او جایز است که در
راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا ورود به بلد نه اینکه اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر
نماید در چنین صورت متمکن از اتیان بفریضه تامه در خود بلد خود هست با تاخیر در آن اگرچه

وقت بعد باشند و همچنین است هرگاه کسی اثنای سفر نماید در اول نماز جایز است در حق ایشان بنافلهٔ زوال
در منزل اگرچه ایشان بعد فرض ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده‌ایم
مبحث دویم در بیان وقت نافلهٔ ظهرین است و درین چند قول است اول و هو اوسع الاقوال آنست
که وقت نافله ممتد است با متداد وقت فریضه و این قول را صاحب شرایع و غیره حکایت نموده‌اند و ما دلیل
نقلی بر این برنخورده‌ایم لکن کلام ابی الصلاح در مبحث صلوة مسنونه اگرچه موهم این است چنانچه فرموده است
اوقات نافله هر فریضه ممتد است بامتداد آن فریضه لکن مذکور شده در اوقات فرایض آخر صوم و وقت
اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن ظل شخص بچهار سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق
مضطر منتهی میداند برسیدن ظل شخص مثل شخص پس مقتضای جمع شخص به بین کلام او آنست
که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه ظل شخص مثل شخص شود لکن در حق مضطر به مقتضای کلام او آنکه
در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد میداند تا غروب
و در حق مختار وقت آنرا ممتد میداند تا بلوغ ظل مثل شخص دوم آنست که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است
تا آنکه ظل شخص مثل شخص شود و وقت نافلهٔ عصر ممتد است تا آنکه ظل دو مثل شخص شود و ارباب
این قول مختلفند بعضی استثنا نموده‌اند از آخر این دو وقت مقداری را که کفایت فریضتین نماید بلکه
بعضی تصریح بر عدم استثنا نموده‌اند و قول سیم و هو اضیق الاقوال آنست که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است
تا آنکه ظل حادث بدو سبع شخص برسد بعد از تحقق زوال تا آن وقت نافله مشترک است بین فریضه
و نافله است و بعد از آن مختص بنماز ظهر میشود باین معنی که ایشان بنافلهٔ ظهر در آن وقت جایز نیست
بعد نظر بخروج وقت آن و وقت نافلهٔ عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص
برسد بعد از آن مختص بنماز عصر میشود باین معنی که ایشان بنافله بعد از انقضای این مقدار
و قبل از عصر جایز نیست و مختار ما بین الاقوال قول ثالث است و از جمله اموری که مناسب است
در این مقام که بیان نموده شود مطلبی است اول آنست که هرگاه کسی در اول زوال بجهة
عارضی ترک نافلهٔ ظهر نموده نماز ظهر را در اول وقت ایشان نمود و هم چنین ترک نافلهٔ عصر
نموده نماز عصر را بعد از ادای نماز ظهر بلا فاصله عمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی
دو سبع شاخص نشده در این وقت باعث رفع شد بعد از ادای نماز ظهر و قبل از عصر در این

وبعضی مطلقا منع کرده‌اند و بعضی تجویز نموده‌اند در وقت فریضه

صورت

صورت آیا میتواند ایشان بنافلهٔ ظهر نماید قبل از عصر یا نه ظاهرا چنانکه این نافله است در وقت فریضه
و اتفاقاً که نایب است جواز این نافله است مقدم بر صلوة ظهر و مفروض این است که بعد است ظاهر
این است که جایز نبوده باشد تحدید وقت نافلهٔ ظهر و عصر است بحسب ساعات بدانکه
در بلاد روم و غیره آن است که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص وقتیکه شمس در برج جدی
بوده باشد در یک ساعت و نیم و هفت دقیقه است و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه
در آخر جدی باشد که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت و بیست دقیقه و
بچهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک
ساعت و نیم و شانزده دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول
حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یک ساعت و نیم و شانزده دقیقه است در این اشتباه است
و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه است و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع
در یک ساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه است و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه
و در آخر حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت الا ستة دقیقه و بچهار
سبع در دو ساعت و نیم و سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو
ساعت الا ستة دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در آخر حمل که اول
ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه و در این اشتباه است و
بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع
در دو ساعت الا نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و پانزده دقیقه است و در
آخر ثور که اول جوزا است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و پنجاه و سه دقیقه
و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و بیست و دو دقیقه و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع
در یک ساعت و سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار
دو سبع در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در وسط
سرطان مثل وسط جوزا است و آخر سرطان ای اول اسد مثل اول جوزا است و در وسط
اسد مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و در وسط سنبله مثل

وسط حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است
و آخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول حوت و وسط عقرب مثل وسط دلو است
و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است
و در بعضی مواضع اگرچه اشتباه شده لکن بنحوی است که منافی با مطلب نبوده باشد بنا بر این
عمل بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل با عیب است مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی
در وقت نافله ظهرین در غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد
رکعات نافله در روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافله سایر ایام بچهار رکعت
پس عدد رکعات نافله روز جمعه بیست است و اشکال در این نیست بلکه کلام در وقت
اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در این بسیار است اول آن است که اتیان
شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال مجتمعه یعنی در یکدفعه ظاهر این است که جایز بوده باشد
در هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب
یا وقت بلند شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد در هر وقت که خواسته
باشد مجموع بیست رکعت را بیکدفعه اتیان میتواند نمود دوم آن است که مجموع بیست
رکعت را باز اتیان نماید قبل از زوال لکن متفرقه این نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر
این است که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام مشهوره آن است که توزیع نمودن باین
نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در
سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را وقتی که آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش
رکعت را قریب بزوال اتیان نماید و دو رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار
نزدیک اتیان نماید بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جایز نباشد باین معنی که جایز
نیست تاخیر نماید این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان نماید و اگر اتفاق افتد زوال
و اتیان باین دو رکعت ننموده باشد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز نماید
سیم آن است که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان
بفریضه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه باین قسم اگرچه از کلام شهید ثانی در شرح

لمعه و شرح

لمعه و شرح ارشاد ظاهر میشود لکن محل تامل است چهارم آن است که اتیان نماید بمجموع بیست
رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجتمعه باشد خواه متفرقه و این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم علامه
در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح فرموده اند بجواز پنجم آن است
که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت را بعد از ادای فریضتین و تشکیک در جواز این نیست
خواه مجتمعه اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در این است که در این وقت به نیت قضا اتیان
نماید یا به نیت ادا و ظاهر این است که قصد قربة مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا چنانکه نشود
ششم توزیع است و این بچند قسم متصور میشود اول این است که بعضی از این نافله
قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین ثانی این است که
بعضی از آنرا بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی را فیما بین فریضتین اتیان نماید ثالث
آن است که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین
رابع آن است که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی را فیما بین فریضتین
و بعضی را بعد از فریضتین و خامس این است که بعضی را قبل از زوال اتیان و بعضی را
بعد از زوال قبل از فریضتین و بعضی را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان
نماید ظاهر این است که هیچ یک از این اقسام جمله جایز بوده باشد بلی اقسام دیگر هست
که مضایقه از جواز آنها نداریم اول آن است که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید
و تتمه را فیما بین فریضتین و دو قسم از این منصوص است یکی آن است که هشت رکعت در ما بین
فریضتین اتیان شود و ثانی آن است که شش رکعت فیما بین اتیان شود دوم آن است که
بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین ثالث آن است که جمیع را
باین نحو نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین
و تتمه را بعد از فراغ هر فریضه اتیان نماید و در جمیع این اقسام همه جایز است بعد آنکه مناسب
این است که ختم مبحث نمایم بذکر دو مطلب اول آن است که مذکور شد که هر گاه کسی اتیان
باین بیست رکعت نماز نماید هر یک از آنها را که خواهد مقدم و موخر که بعد باشد نمود درست خواهد
مگر اقسامی که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آن است که اتیان شود بمجموع بیست رکعت

قبل از زوال بنحوی که مذکور شد باین نحو که شش رکعت وقت انبساط شمس و شش رکعت
وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال کلامیست درین مقام
که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه یا حکم نافله بحال خود باقیست یا جز ظهر یا آنکه
اتیان بنماز نافله درین دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر منصرف بغیر این نماز
بعد باشد و مطلب ثانی احتمال اول پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است اگر چه صورت
مفروضه بوده باشد و ظاهر این است که نهی منصرف بغیر این نماز بعد باشد و مطلب ثانی این است
که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است شانزده
رکعت از نافله ظهرین است و چهار رکعت از وظیفه یوم است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود
ظاهر احتمال اول است پس ده رکعت اول را بنیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میتوان آورد
و ده رکعت باقی را بنیت نافله عصر لکن اولی این است که بنیت آنکه از نافله ظهر یا وظیفه
است یا از وظیفه یوم است متعرض هیچ یک نشود بلکه مقصود این است که نماز را بعمل میآورم
در بیان وقت نافله مغرب است وقت این نافله داخل میشود بعد از انقضای مقداری که
کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای
نماز مغرب و در آخر وقت این نافله خلاف است پس قول اول مشهور و معروف مابین فقها
است که وقت آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر محقق در معتبر و علامه در
منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است باین مطلب دویم آن است که ممتد است بامتداد
وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک سیم جمع
مابین هر دو قول است اول در حق مختار و دویم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام
ابی الصلاح در کافی نظر باینکه در فصل صلوة مسنونه فرموده است که وقت نافله هر فریضه
ممتد است بامتداد وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب قایل شده که وقت
مختار منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و وقت با نسبت نصف شب و مختار ما پی
اقوال قول اول است بدانکه مناسب این است که تنبیه شود درین مقام بچند چیز اول
آن است که هرگاه فرض شود کسی در بدو امر باعتبار باعث قرار داد که ترک نافله مغرب

نماید

نماید و باین قصد اتیان بهر دو نماز نمود بلا فصل بعد رفع باعث شد و قرار داد که اتیان بنافله
مغرب نماید اگر بعد از زوال حمره است اتیان مبنی بر نیت قضا و اگر قبل از زوال حمره است
ظاهر این است که اتیان به نیت ادا میتواند نمود دوم آن است که مکروه است حرف زدن مابین
مغرب و نافله آن و هم چنین مابین چهار رکعت سیم سجده شکر که مستحب است بعد از فراغ
از فرایض اولی این است که اتیان شود بان سجده مقدم بر نافله مغرب   در بیان [illegible]
نوافل مذکوره است نسبت بفرایض و درین چند مقام است اول آن است که نافله ظهرین
مزاحم این دو نماز نمیشود در وقت این دو نماز توضیح این اجمال آن است که هرگاه کسی یک رکعت
از نافله ظهرین را قضا بعد اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد درین صورت جایز است که
هفت رکعت دیگر را مزاحم نماز ظهر گرداند یعنی هشت رکعت را بعد از انقضای وقت نافله
اتیان نماید بعد از اتیان بنماز ظهر نماید هم چنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت را
قضا بعد در وقت خود اتیان نماید و وقت این نافله منقضی شود میتواند اتمام نافله قبل بعصر نماید
مقدم بر نماز عصر و اشکالی درین نیست لکن کلام درین است که آیا این حکم مختص بصورتی است
که این شخص با تحقق وسعت وقت نافله شروع بنافله نمود بعد از اتیان یک رکعت فساد اعتقاد
او منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتی که قبل از
شروع بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را
درین صورت جایز است یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر
این است که حکم در هر صورت ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد ولکن این
در صورتی است که خروج وقت نافله بعد از اتیان بیک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل
اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست اما درین صورت اتمام آن رکعت جایز است
با آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اول است لکن این صورتی است که با تحقق وسعت
وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکوع فساد اعتقاد او ظاهر شود یا که وقت
خارج شود و قبل از اتمام رکعت درین صورت اگر چه اتمام آن رکعت جایز است یعنی قطع
نماز بر او لازم نیست لکن اتمام همه نافله جایز نیست و اما هرگاه قصد از شروع بنماز مشخص

بوده باشند که متمکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر این است که شروع بنافله در این
صورت جایز بوده باشد   در این است که آیا این مزاحمت در نافله روز جمعه
ثابت هست یا نه باین معنی که کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد وسعت وقت بعد از اتمام
یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شد بتحقیق زوال در
این صورت ظاهر این است که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافله روز جمعه جایز بوده باشد
و اما اتمام آن نماز که شروع نموده و بعد از اتیان یک رکعت وقت خارج شده ظاهر این است که جایز
بوده بلکه بعید نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت
بوده باشد بلکه ملخص مقال آن است که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت نیست
اگرچه ده رکعت نافله را بلکه هیجده رکعت را بعمل آورده باشد یا هرگاه هیجده رکعت را
تمام نکرده باشد و شروع بر رکعت نوزدهم نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج شود
یعنی وقت مختص نماز ظهر داخل شود در این صورت میتواند آن دو رکعت را اتمام نماید
بیست رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم فریضه شده   در مزاحمت نافله مغرب است با صلوة
عشا باین معنی که شروع نماز نافله مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقیست بعد از
اتمام یک رکعت وقت خارج شود در این صورت ظاهر این است که اتمام نافله مغرب یعنی
چهار رکعت را نتواند نمود و لکن اتمام آنچه که شروع نمود ظاهر این است که جایز بوده باشد
اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما در این صورت که قبل از شروع نماز
معتقد وسعت وقت نیست بهمه چهار رکعت بوده باشد و هرگاه چنانچه شروع نموده باشد این منقسم
بچند قسم میشود اول آن است که معتقد این است که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقیست
در این صورت ظاهر این است که تواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر این است که بعد در این
وقت وقصد کند که این دو رکعت اخیر نیست دویم این است که آن وقت وسعت یک رکعت
دارد نه دو رکعت در این در این صورت ظاهر این است که شروع بنافله نتواند نمود سیم آن
است که معتقد این است که وقت وسعت سه رکعت دارد در این صورت اتیان بدو رکعت
نمود و میتواند نه علاوه   در بیان بعضی نمازهای وارده در این وقت است یعنی

منقسم بسه قسم

فیما بین

فیما بین نماز مغرب و نماز عشا در اخبار تعبیر از این وقت یعنی بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق
و هم چنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیه
این بساعت غفلت چنانچه بعضی اخبار ایمانی دلالت دارند بر این آن است که جنود شیطان در این
وقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد این است که ساعت ساعتی است که جنود شیطان
از انسان غافل میباشند پس انسان از شر آنها در این وقت محفوظ میباشند پس دعا و عبادت
در این وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره بآن شده است شده
این است که شیطان نهی میکند لشکر و جنود خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب
شدن شمس تا زوال شفق که حمرة مغربیه است و هم چنین نهی میکند عسکر و جنود خود را
از وقت طلوع فجر تا وقت طلوع شمس پس باین دو وقت وقت جمع کردن عسکر و بهن نمودن خیل
جنود است بجهت اغوای خلایق پس در این دو وقت چونکه مشغول میشوند بر خلایق لهذا اغوا
کنند که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر میشوند در آنها را بجهت اغوای ناس لهذا احتمال
این است که در آن وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود تا از شر آنها محفوظ باشند با آنکه چون
این دو ساعت ساعت شریفی است و غالب ناس از شرافت آنها غافلند لهذا تسمیه شده
بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت آنها با آنکه چون شیطان در این
دو وقت جنود خود را متفرق میکند بجهت اغوا و اغفال ناس از طاعت الله جل شانه باین مناسبت
تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است به بعضی نمازهای وارده
در این وقت که عبارت از بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در این مقام اقتصار میشود
بچند نماز اول چهار رکعت نافله نماز مغرب است که بیان شده دویم نمازی است که مشهور شده
در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد این آیه را بخواند و ذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا
له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت
ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا

انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و بقول
اللهم انت ولی طلبتی حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم
السلام لما قضیتها لی و سال الله حاجته اعطاه الله ما سال این است
عبارت حدیث و قوله علیه السلام و ان تفعل بی کذا و کذا اشاره است
بانکه حاجت خود را در آن وقت ذکر نماید و قوله علیه السلام فی الحدیث و سال الله
حاجته اشاره بر این است که حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید ذکر یکمرتبه
در تکرار این بوده باشد که یک مرتبه متوسل میشود بذات اقدس حق جل شانه در قضای
حاجت خود و بمعونت شفاعت مفاتح الغیب یعنی چیزهائیکه موجب توسل بقیاب است
از اسم اعظم الهی و غیره از جمله چیزهائیکه عالم بانها نیست مگر باری تعالی جل شانه و بان
اشاره است قوله علیه السلام بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه دیگر وسیله
قضای حاجت خود قرار دهد سید المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و آل اطهار او را و بان
اشاره است قوله علیه السلام فاسئلک بحق محمد و آله الی آخره و قوله علیه السلام و سال الله
حاجته ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از آن که گفت تعلم
حاجتی باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی و هی ان تغفر لی
ذنوبی و تجعلنی ممن اخترتهم لدینک و خلقتهم لجنتک و تبعثنی فی
اقرب الطرف الموفود علیک و تحشرنی فی زمرة اولیائک الذین لا
خوف علیهم و لا هم یحزنون و هر مطلبی که خواهد ذکر نماید آن وقت بگوید
فاسئلک بحق محمد و آله علیهم السلام لما قضیتها لی و ممکن است که مراد این بوده
باشد که ذکر حاجت خود نماید در آخر باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فا
سئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی ان وقت ذکر حاجت خود نماید
و احتمال سیم آن است که قوله علیه السلام و سال حاجته اشاره بوده باشد به تفسیر کذا
و کذا در انجا که فرموده و ان تفعل بی کذا و کذا و این بعید است چرا که اگر مراد این بوده می
بایست در جنب آن ذکر شده باشد و احتمال چهارم آن است که مراد این بوده باشد که بعد از نماز

سئوال

سئوال حاجت خود نماید بنابراین دو سئوال حاجت بر او عطف خواهد بود بر وجهی که در اول حدیث
ذکر شده است و اول حدیث این است من صلی بین العشائین رکعتین قرء
فی الاولی الحمد و قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله و کذلک
ننجی المؤمنین و فی الثانیه الحمد و قوله و عنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الی آخر الایه فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث
حاصل معنی حدیث بنابراین چنین خواهد بود کسی که میان نماز مغرب و عشا دو
رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد سئوال کند حاجت خود را بعد از نماز
هرگاه چنین کند خداوند عالم اجابت حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را باو خواهد
داد هرگاه جمع مابین همه نماید بهمه احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که بجای
و ان تفعل بی کذا و کذا ذکر حاجت خود نماید و اعاده نماید بعد از آنکه گفت لما قضیتها
و هم چنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید احوط و اتقن خواهد بود و کلامیکه مخفی
نماند آنچه مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این نماز بود و کلامیکه در این مقام
هست در حکم آن است آیا این نماز را مابین نماز مغرب و عشا میتوان بعمل آورد یا نه تحقیق
در این باب تفصیل در مقال است پس میگوئیم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخی است
که در جانب مغرب بهم میرسد بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار
مینماید به همین دو رکعت یا جمع میکند مابین آن و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت
ثانیه یا این دو رکعت نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط آن اتیان مینماید
یا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است اول آن است که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال
حمره مغربیه و اقتصار نماید بر آن حکم آن است که جمع نماید مابین آن و نافله مغرب لکن
این نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب در این صورت ظاهر این است که اتیان باین
نماز میتوان نمود دویم آن است که جمع نماید مابین این نماز و نافله مغرب لکن اتیان باین
نماز نماید مابین نافله مغرب مشخص است که این قبل از زوال حمره مغربیه خواهد بود
این قسم نیز ظاهر است که جایز بوده باشد چهارم آن است که اتیان نماید باین دو رکعت

بعد از دو رکعت نافلهٔ مغرب لکن قبل از زوال حمرهٔ مغربیه این نیز جایز است
پنجم مثل چهارم است مگر آنکه اتیان بآن دو رکعت بعد از زوال حمرهٔ مغربیه بوده باشد
ششم آن است که اقتصار نماید بآن دو رکعت لکن بعد از زوال حمرهٔ مغربیه این دو قسم اخیر
این است که جایز نخواهد باشد پس اتیان بآن دو رکعت در چهار صورت که اول ذکر کردند
بلا عیب است لکن اینها مختلف میباشند در قوت و ضعف باین معنی که دو صورت
اول الحکم بجواز کمال قوت دارد و دو صورت ثالثه اگرچه جایز است لکن مثل آن دو صورت
در قوت نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکن است
که هرگاه کسی دو رکعت نافلهٔ مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد در آن
وقت قصد هر دو نماز کند هم قصد نافلهٔ مغرب و هم قصد این نماز احتمال دارد که ثواب
هر دو نماز بعمل آورده باشد پس جایز نخواهد بود ثواب هر دو نماز خواهد بود [illegible] که جواز
این نماز در چهار صورت مذکور شد و عدم جواز در دو صورت اخیره ظاهر میشود از
مطالع الانوار   صلواة وارده ما بین نماز مغرب و عشا نماز معروف بنماز
وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله در مقام وصیت با جناب امیر فرموده که وصیت میکنم ترا باید دو رکعت
نماز میان مغرب و عشا قرائت کنند در رکعت اول بعد از حمد سیزده مرتبه سورهٔ
اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از پانزده مرتبه قل هو الله احد را الحاصل که این
نماز را بکنند در هر ماهی میباشد او از جملهٔ متقین و هرگاه در سالی بکنند میباشد او
از جملهٔ محسنین و هرگاه در هر جمعه بکنند میباشد از جملهٔ نماز کنندگان و اگر در هر شب
بعمل آورد مزاحم من میشود در بهشت و غیر از خداوند عالم حضرت نه کسی احصای
ثواب او را نمیتواند نمود و چونکه حدیث مشتمل این نماز ضعیف است لهذا ترک
آن نماز اولی است مگر در صورتی که اتیان بنافلهٔ مغرب نماید یا آنکه این نماز را مقدم
بر نافلهٔ مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر این است که اتیان بآن نماز بعیب
نداشته باشد   نماز های وارده ما بین عشا بین نماز یست که در دو رکعت اول آن بعد از حمد

الزام ما بین

الزام ما بین این دو نماز وارد شده و آن نماز یست که روایت شده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که جناب رسالت پناه [illegible] امر فرموده که نماید ترک نکنید دو رکعت نماز نوافل
نماز مغرب و عشا در وجه آنچه [illegible] در هر یک از آن دو رکعت بعد از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ حمد سورهٔ
قل هو الله احد و آیهٔ شریفه [illegible] ثم [illegible] ثمانیة [illegible]
[illegible] الی آخره [illegible] رکعت
نماز [illegible] این دو نماز در این وجه بعمل آورد شریک [illegible] و ثواب [illegible]
باشد این نماز ها مثل نماز وصیت است بلکه مراتب سند این اضعف از سند آن است چه
این حدیث را احدی از کتب معتبره روایت نکرده و [illegible] نقل فرموده از کتاب
ابن [illegible] احدی این کتاب معروف نیست و نه مصنف آن پس اعتماد باین [illegible] در حکم نمود از
این نماز در وقت فریضه [illegible] صلوة وصیت مذکور شد [illegible] اتیان باین نماز و اتیان نافلهٔ
مغرب نماید یا آنکه در صورت جمع ما بین هر دو اول اتیان باین نماز نماید [illegible] نافلهٔ مغرب و [illegible] نماز نافلهٔ مغرب
دو صورت [illegible] عیب نخواهد بود چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است   نماز [illegible]
متداول شده در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیهٔ میت است و این مطلق
ماخذ ندارد [illegible] تا حال مستند [illegible] این نماز بر نخورده ایم مگر آنکه کفعمی در مصباح ایراد نموده
و آن این است صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و
انا انزلناه عشر مرات فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی
روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهکم التکاثر عشرا ثم الدعاء و الذی
[illegible] کفعمی استناد بمعصوم علیه السلام نداده حدیث بودن آن مشخص نیست بالفاظ [illegible] از
عبارت و فی روایة اخری اینکه آنچه اول مذکور شد حدیث است لکن سندی وارد که ملاحظه
شود و نه از [illegible] ماخذ شود و اما آنکه این نماز بعد از آنکه غائب مدفون آن این است که این
نماز در شب دفن میت وارد شده و اما آنکه این نماز میانه ما بین دو نماز کرده شود مطلق اثری
از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز میان دو نماز بقصد ورود بدعت است با هر که این نماز مطلق ...
بکند لازم نمود در وقت اگرچه مخیر است ما بین آنکه میان دو نماز این نماز را اتیان کند یا غیر

از هر دو نماز لکن در این صورت در عمل کلام خارج است نظر بآنکه در این حالت نافله خواهد بود

در بیان وقت نافلهٔ عشا است که مستحب و تیره است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه
منقضی شد از مغرب مقدار یکه کفایت نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد از آنکه این مقدار منقضی شد اتیان
باین نماز میتوان نمود اگرچه اتیان بنافلهٔ مغرب نموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضاء زمانیکه
کفایت نماز و نافلهٔ مغرب نماید بلکه بعد از انقضای مقدار نصف رکعت اگرچه در اول وقت اتیان شده
باشد بلا فصل اتیان بنافلهٔ عشا جایز است و وقت این نماز ممتد است بامتداد وقت عشا تحقیق
در عشره و علامه و مشهور بر این ادعای اتفاق هم فرموده اند پس مقتضای این کلام آنست که هرگاه
تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بحدیکه فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت این نافله
منقضی شده باشد ظاهر نیست که چنین بوده باشد پس مناسب آنست که گفته شود وقت این نافله
ممتد است بامتداد وقت عشا بعلاوه زمانیکه کفایت این نماز نماید و هرگاه نماز عشا را
شود در آخر وقت نیز جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان بآنها در حالت قیام بلکه افضل از اتیان بآنها است
در حالت جلوس و هرگاه متمکن از قیام اختیار جلوس نماید مستحب آنست که بجای هر یک رکعت دو رکعت
اتیان نماید مگر این نماز که چنین نیست بلکه جلوس در این متعین است … از جهة وقت این
نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی آن است که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نماز که
در آن شب اتیان نماید تا نصف شب

در بیان کیفیت قرائت در این نماز است معلوم

بعد از قطع براینکه در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سورهٔ توحید میتوان نمود بلکه
اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود لکن کلام در قرائت مخصوص در حضور … صیغه است و این بهترین
طریق روایت بشره اول آن است که قرائت شود در این … رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر
نیست که اعتبار حاصل است بقرائت صد آیه در دو رکعت خواه بالمناصفه ادا شود یا کم نصف در
رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت و دور نیست که آیات فاتحة الکتاب از جمله صد
آیه میتوان محسوب نمود اگر محسوب نماید اولی خواهد بود دوم آن است که اتیان نماید در دو رکعت
بسورهٔ واقعه و اخلاص اگر سورهٔ اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قرائت نماید اولی بنظر میرسد
خواهد بود سیم آن است که اتیان شود بسورهٔ ملک و اخلاص

بدانکه آخر وقت نماز

شب

شب متصل است باول وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل میشود
اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این
نماز بر نصف شب جایز نیست مگر در حق مسافر یا مظنون او بوده باشد که متمکن از اتیان بنماز شب بعد از
نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار غلبهٔ نوم یا امر دیگر در این صورت جایز
است در حق چنین کسی اتیان نماید بنماز شب قبل از نصف شب و هم چنین است هرگاه کسی مظنهٔ عدم تمکن
از نماز شب در وقت آن داشته باشد باعتبار غلبهٔ نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه او در فصل تابستان
بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و هم چنین هرگاه مظنهٔ … داشته باشد در وقت
و متمکن از غسل نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد و در جمیع این صور اتیان بنماز شب در اول شب
میتوانند نمود و این با در صورتیست که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب در وقت آن نیست
لکن هرگاه … مثل آنکه امراء و مردم است … اتیان بنماز شب در اول شب قضا و تقدیم
آنکه اتیان بآن نماید بعد از نصف شب در عمل و … راه … و اظهر آنست که در
چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد بلکه … از تقدیم در صورتیست که متمکن از آن در وقت
مطلقا جایز نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسیکه خایف از جنابت بوده باشد یا اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر آنست
که … بوده باشد در صورتیکه متمکن از تیمم بوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر آنست که تقدیم مجوز بوده باشد پس در این صورت
این شخص مخیر خواهد بود ما بین آنکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید با وضو یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم
بدل از غسل جنابت بعد از آنکه این مطلب معلوم شد میگوییم مناسب نیست در این مقام تنبیه شود در چند مطلب اول آنکه
در صورت تقدیم نماز شب در صور مذکوره معین است که باید در شب اتیان شود پس لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا
اتیان نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز نمیتوانند اتیان نمود دوم آن است که هرگاه چنین کسی اتیان بنماز شب
نمود در اول شب و متمکن شد از اتیان بآن در آخر شب ظاهر نیست که اتیان بنماز شب ثانیا میتوانند نمود سیم آن است
که این نماز در صورت تقدیم ظاهر این است که ادا بوده باشد پس بنیت اداء اتیان میتوانند نمود بنا بر این ظاهر میشود
که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص وسیع میشود بعد از فراغ از اداء نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود بعد از
انقضای نصف لیل چهارم آن است که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط باین نیست که معتقد عدم تمکن از قضا
بوده باشد بلکه میتوانند مقدم داشت اگرچه باعتقاد تمکن از قضا لکن ظاهر آنست که قضا افضل از تقدیم بوده باشد

پنجم آنست که ممکن بود از تقدیم عشا هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه با اضافه شفع و وتر این ثابت است ولکن
حکم تقدیم عشا همان یازده رکعت مثل شب نسبت به دو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرق نشود که محتمل است از اتیان
آن در وقت ممنوع نموده باشد ششم آنست که وقت نماز شب منتهی است به طلوع فجر صادق هرگاه از آنکه فجر طالع
شده قبل از اتیان به نوافل نیت اتیان به این نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت از این نماز را کرده باشد و فجر طالع
شود در این صورت جایز است مزاحمت نزده و تقدیم این نماز بر فریضه فجر بود و لکن این در صورتیست که به اعتقاد سعه
وقت نسبت بجمیع نماز شب شروع نموده باشد بعد از اتیان به چهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود و اما هرگاه
قبل از شروع مشخص بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد و اگرچه بعنوان اختصار بعضی شود در خصوص این صورت
اتیان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید و تفصیل مقام مقتضی این است که گفته
شروع نمود در این مقام چند احتمال است اول آنست که مکلف قبل از نماز شب معتقد این است که مقدار نماز شب
کفایت همه نماز شب را خواهد نمود دوم آنست که مکلف معتقد آن است که مقدار بقیه از شب کفایت از
نماز شب نمی‌نماید سیم آن است که معتقد وسعت وقت و عدم وسعت هیچیک نبوده باشد و در قسم اول و ثالث
شروع به نماز شب بطریق معهود می‌توانند نمود ولی اگر فجر طالع نشده تا آنکه نماز شب را تمام نموده در این صورت کلامی
نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان چهار رکعت
خواهد بود یا قبل از آن اگر بعد از اتیان چهار رکعت بوده است جایز است نماز شب را تمام کند قبل از نماز صبح ظاهراً این است
که در این صورت لازم نموده باشد که در رکعات اقتصار به حمد تنها نماید مگر در صورتیکه چهار رکعتی که اتیان نموده
قبل از فجر اتیان نموده باشد به حمد تنها باین معنی که لازم بود اتیان به حمد تنها نماید مثل آنکه قبل از شروع در نماز
معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی که اقتصار شود در آنها به حمد تنها و در این صورت
ظاهر است که اگر طلوع فجر بعد از اتیان چهار لازم است که اقتصار شود در آن به حمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از
اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه صبح جایز
نیست یعنی ترک نماز شب می‌باید بعد از اتیان به نماز صبح نماز شب را به عمل بیاورد و بقیه از نماز شب را
قضا نخواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین اشتغال رکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد که معلوم
قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت یا عدول می‌نماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت
را قرار می‌دهد که نافله فجر است و اتمام می‌نماید به نیت نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم نبوده باشد.

وعدول

وعدول لازم نبوده باشد پس اتمام آن دو رکعت بهمان قصدی که شروع نموده جایز خواهد بود و اما قسم دوم پس قبل
از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان می‌توانند نمود بلکه در این صورت
عدول می‌نماید از نماز شب بشفع و وتر یعنی تا اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز
شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب و آنچه تأخیر شود بعد از اتیان نموده باشد که تأخیر نرسد تا آنکه
مطلع شد بایستی که وقت طالع شد که صبح طالع شده و در این صورت نیز اتمام نماز شب قبل از اتیان به فریضه
می‌توانند نمود هفتم آن است در صورتیکه مکلف با اعتبار مظنه طلوع وقت اتیان بنماز شفع و وتر نموده بعد
فساد اعتقاد او ظاهر شود و مشخص شد که وقت باقی کفایت همه نماز شب می‌کند می‌باید ظاهر این است که اعاده شفع
و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده باشد بلکه جواز اعاده آن محل تأمل است هشتم در
حدیث صحیح وارد است که هرکه برخیزد قبل از صبح و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت می‌شود از برای
او ثواب نماز شب بدانکه در این مقام چند احتمال است اول آن است که در اول شب عزم بود که در آخر
برخیزد و تمام نماز شب را بعمل بیاورد و بعد از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه
نماز شب را نمی‌کند دوم آن است که در اول شب قصد نداشته که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب
بیدار شد قبل از طلوع فجر اراده قرار گرفت که اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم
آن است که در اول شب عازم این بود که آخر شب برخیزد و اقتصار نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت
نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح آن است که در جمیع احتمالات مذکوره هرگاه اتیان شفع و وتر و دو
رکعت نافله فجر نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود

در بیان کیفیت نماز شب است

بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت اول بچند طریق
نقل شده اول آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم
بعد از حمد سوره قل هو الله احد را بخوانند و هو اقصرها دوم آن است که در هر رکعتی بعد از حمد سی مرتبه
سوره قل هو الله احد بخوانند و هو افضلها سیم آن است در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله
احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخوانند چهارم آن است در رکعت
اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون یک مرتبه
بخوانند قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور است در کلام شیخ ابو جعفر رحمهما الله

وتا حال مستند این دو قول در اخبار بنظر نرسیده ایم و لیکن رکعت دیگر را اگر توانند اتیان نمایند بسوره
مطوله و اگر نه هر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید و در هر رکعت خوبست اگر بجای سوره قل هو
الله احد اتیان نماید نیز خوبست و مستحب است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت این
دعا بخواند اللهم إني سألتك ولم يُسأل مثلك أنت موضع مسألة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين
أدعوك ولم يُدع مثلك وأرغب إليك ولم يُرغب مثلك أنت مجيب دعوة
المضطرين وأرحم الراحمين أسألك بأفضل المسائل وأنجحها وأعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم و
بأسمائك الحسنى وأمثالك العليا ونعمك التي لا تحصى وبأكرم أسمائك عليك وأحبها
إليك وأقربها منك وسيلة وأشرفها عندك منزلة وأجزلها لديك ثواباً وأسرعها
في الأمور إجابة وباسمك المكنون الأكبر الأعز الأجل الأعظم الأكرم الذي تحبه وتهواه
وترضى به عمن دعاك به واستجبت له دعاءه وحق عليك أن لا تحرم سائلك ولا ترده
وبكل اسم هو لك في التوراة والإنجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به
حملة عرشك وملائكتك ورسلك وأنبياؤك ورسلك وأهل طاعتك وأن تصلي على
محمد وآل محمد وأن تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي أعدائه مخفی نماند که این دعا در غایت عظمت است و در قنوت
از اوقات خود در قنوت صلوة که حاجتی داشته باشد بخوانند این دعا بجهة این مصلحت بسیار مناسبت است خصوصا که
مورث حضور قلب و خشوع بوده باشد و مستحب است بعد از فراغ از رکعت دوم در رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء
فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن شروع بنماز شفع نماید و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره توحید بخواند و در
رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت
در نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از آن نماز سنت که این دعا بخواند الهی تعرض لك في هذا الليل
المتعرضون وقصدك فيه القاصدون وأمّل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في هذا الليل نفحات
وجوائز وعطايا ومواهب تمنّ بها على من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها أنا
ذا عبيدك الفقير إليك المؤمّل فضلك ومعروفك فإن كنت يا مولاي تفضلت في هذه
الليلة على أحد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك فصلّ على محمد وآل محمد الطيبين الطاهرين
الخيّرين الفاضلين وجُد عليّ بطولك ومعروفك يا رب العالمين وصلى الله على محمد خاتم النبيين

والسلام

والسلام قریب و سلم تسلیما انه حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد
و بعد از آن شروع نماید بنماز وتر و در افتتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیه و ادعیه معهوده و اگر خواهد اقتصار نماید بتکبیرة
الاحرام و بعد از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی
مناسبست و اگر اقتصار بیک مرتبه نماید بعد از فراغ از مرتبه سیم بیاورد و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب نیست بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق در میان بعد از آنکه گفت قل اعوذ
برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت تطویل در قنوت بجمیع صلوة
از [illegible] مطلوب و صفی در نهایت محبوب خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت و محل طلب مراد
و محل عرض مطالب و مناجات قاضی الحاجات است از جمله مطالب که خطاب بموسی بن عمران علیه السلام از جانب رب
العزة تعالت شانه [illegible] آن شده خطابیست که حاصل مضمون آن این است ای پسر عمران کسی که دعوی محبت
[illegible] میکند و خود را [illegible] وقت [illegible] و شب [illegible] [illegible] اراده نماید که محبت [illegible]
این ادعا دروغ [illegible] [illegible] [illegible] در قلب او بوده باشد [illegible] طالب
خلوت با محبوب خود [illegible] بهتر از شب [illegible] در خواب اند [illegible] لذت مناجات
[illegible] و [illegible] [illegible] هر کس راحت خود را در خواب [illegible]
[illegible] راحت و محض لذت [illegible] در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه
قاضی الحاجات [illegible] تطویل در قنوت در جمیع صلوة خصوصا در قنوت نماز شب خصوصا در قنوت
وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد میتواند خواند و بهترین ادعیه مناجاتهای وارده از ائمه طاهرین
است خصوصا ادعیه صحیفه [illegible] آداب خصوص قنوت وتر
[illegible] اول دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگر چه [illegible] در خصوص قنوت وتر
[illegible] در این باب بنظر نرسیده ایم لکن عموم احادیث وارده [illegible] این مقام [illegible] اگر چه این کفایت
در خصوص توظیف در قنوت وتر نمیکند لکن [illegible] نور الله مرقدهم
کفایت میکند در اثبات مقام [illegible] مستحب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر
[illegible] [illegible] [illegible] چهل نفر [illegible] از اموات بوده
باشند [illegible] دعا در حق چهل نفر از اموات [illegible] دعا در حق چهل نفر از احیا

مغفرت کند مابین احیا و اموات و ظاهر این است که شاید سنت منحصر در این است که چه بسا که چهل نفر مرده بوده باشند و چهل زن
با بعضی زنان و بعضی مرد که بینشان ملکند در این باب با هر که در حق زنان نیز دعا کنند در همان فوت لکن آنچه که
از عدد چهل حساب نماید با کاغذ و ظاهر این است که نه دیت سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده
باشند بلی اکمل فاسق بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی عادل ظاهر این است که کفایت میکند در نشاء دیت سنت تحقق نمیابند
که امتثال موقوف بر این نیست که دعا بجهت غفران ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت میشود بدعا در مغفرت
ذنوب در حق جمیع ایشان همچنانکه میشود بدعا در وسعت رزق در حق همه چنانچه میشود بدعای مغفرت ذنوب
در حق بعضی و وسعت رزق نسبت به بعضی و اداء دین نسبت به ثالث بل ملاحظه حاجات در حق
چهل مومن میتواند خواه در امور متعلقه بدنیا باشد یا در امور متعلقه بآخرت بجهت این میشود که دعای او مستجاب
میشود خواه دعا بجهت نفع [illegible] دعا بوده باشد که در حق غیر کرده یا مخالف نموده از همه رحمت خدا از آنکه
خصوص فوت و ترتیب استغفار است پس مناسب آنست که بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد استغفار
هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ استغفر الله ربی و اتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی یا بی آنکه استغفر الله
و اتوب الیه یا باسقاط لفظ جلاله که بگوید استغفر ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله ربی و استغفر الله و اتوب
یا جمع کند مابین دو تا از اینها یا ثلث یا اربعه با این طریق که اول بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه
و بقیه هفتاد را تمام نماید بطریق دیگر مشهور و اگر هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی [illegible] ظاهر است که
امتثال حاصل آید و از جمله آداب این استغفار آن است که در حین استغفار دست چپ [illegible] بلند
نگاه دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه
بگوید هذا مقام العائذ بک من النار بعد از آن بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی
و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه
یدای رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی
الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود از امور سنت این است که بعد از آنکه از استغفار فارغ
شد سیصد مرتبه بگوید العفو [illegible] منصوب [illegible] جایز است رفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف
است ای اسئلک العفو عن ذنوبی [illegible] و بنا بر رفع این لفظ مبتدا یا خبر محذوف
الخبر خواهد بود ای العفو مطلوبی [illegible] و صورت [illegible] جمع مابین هر دو نماید اتیان کرده

خواه

خواه بی بعضی [illegible] و در صورت اقتصار [illegible] و ظاهر این است که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد
مرتبه استغفار افضل از هر یک دیگر بوده باشد خواه جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو و در صورت
اقتصار بیکی دور نیست که اقتصار بهفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بر هر یک از دو تای دیگر بوده باشد مگر در
صورتی که دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب ایشان از غفار ذنوب بوده باشد در این صورت دور نیست که اقتصار به
دعا در حق چهل نفر [illegible] حدیث مستفیض از جمله آنها حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام [illegible] روایت نموده
از ابراهیم ابن هاشم که فرموده دیدم عبدالله بن جندب را در عرفات [illegible] در موقف [illegible] او دو دست
او بسوی آسمان [illegible] و اشکهای او [illegible] بر روی [illegible] تا آنکه مردم متفرق شدند
گفتم با او هرگز ندیدم [illegible] از تو [illegible] از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمود هر کس دعا کند
در حق برادر خود در حالتی که غایب باشد از او ندا کرده میشود از جانب رب العزه که از برای تو است صد هزار برابر آنچه
برای برادر مومن خود خواسته پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابر را که خداوند عالم ضامن او شده است
برای [illegible] یکی که نمیدانم که مستجاب میشود یا نه و بنا بر این هرگاه طلب مغفرت از حضرت رب
العزه در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید چندین هزار مقابل از جانب رب العزه بجهت او خواهد بود
پس این شخص در این حالت [illegible] مستغنی [illegible] از فوت [illegible]
از [illegible] مستحب است که [illegible] دعا [illegible] هذا المقام من حسنات [illegible] و لیس لی الا عفو الله
[illegible] فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل صلی الله علیه و آله و سلم کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار
هم یستغفرون طال [illegible] هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفر [illegible] استغفار من لا یجد لنفسه ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا
حیوة و لا نشورا بعد از آن [illegible] تمام نماید [illegible] بیدار [illegible] قرائت [illegible]
[illegible] از اول تا این مقام در کیفیت نماز شب بود [illegible] و از برای
آن روحی است [illegible] و روح آن توجه و التفات [illegible] در جمیع افعال و اقوال بجانب
معبود عظیم الشان بنهایت خضوع و خشوع و اقبال [illegible] الصلوة معراج المومن
چنانکه [illegible] و بهمین وصف روح آن [illegible] بدون روح شبیه است [illegible]
[illegible] بدون توجه و اقبال بجانب حضرت ذوالجلال [illegible] روح آن [illegible]
در حضور [illegible] مشغول [illegible]

شده هرگاه به بستر استراحت آسوده راغب خدمت نوم نخواهد از لذت ثمرات عشق ازانجا محروم و بنابر مرتبت
القه اذ محجوب با اعتبار نخواهد از سرمایه اعتبار به اعتبار محروم لهذا در این وقت حوائج حاجات طلب نموده گر
و موانع مناجات به قاضی الحاجات انداخت از حس که لذت توجه رحمت عظمت رب العزة و حلاوت التذ
به بیدار کبریایی معدل العظمت بذایق او رسیده طالب خفی و قربت که خود را به سرمایه سعادت دو رای
و مقصد راه حقیقت رسانیده زنهار اللهم بکثیر از عبادات رعایت حضور از خود دور و لتیم چو احقاق مطلب
از فتح محبت قرین محرم و صاحب اسرار الهی غایه حوائج مطلب به نقیه جمال محبوب مستعد را بنابراین اجل از وصل
ناز رخ خوانده و زنخ نموده و رشته نظم چو جوهر گوهر استعاره تمسک بذیل مقصود و آنرا ابصار ترغیب الیقین الیه
نظرها قطع نموده خود را معلق بنور قدس حضرت ودود ساز و به باعث توصل منبع فیوضات و موجب دوام
الاتصال گردد تمسک جوید از حضیض عالم فرقت مهجور و به اوج عزت وصال محبوب مسرور گرداند چه بلکه
که ببرکت خروج دموع از عیون در آن وقت مظلوم از خوف خشیت حضرت معبود حاصل شده از اهل آن باعث دفع
خواهد گشت و چه مرتبه است که به بستر سرابیل لیل آرمیده است در آن شب تار از خوف و خشیت قهار رب العالمین بیدار شود
هر عاقل این داند که خوش تعیین کشتی در خاک غم مانده به سوی بردن ای از آنکه نفسانی زار و دقایق خطاب
امام جعفر صادق علیه السلام وارد است حدیثی که حاصل معنی آن این است هر چشمی در روز قیامت گریان
خواهد بود مگر چشمی که گریسته باشد از خوف و خشیت الهی جل شانه و چشمی که پوشیده باشد آن چشم از آنچه
نهی از خوف الهی است آنکه خداوند عالم حق سبحانه جل جلاله بر آن منع نموده از آتش جهنم حرام خواهد کرد
و هرگاه آب آن چشم به صورت سرشک جاری شده باشد [illegible] و مانند تر در روز قیامت برآن وجه وارد که اگر
و نیست چیزی مگر آنکه کیل و وزنی دارد مگر اشک چشمی که از خوف الهی ریخته شده باشد بدرستیکه خداوند عالم
به برکت قطره از آن دریاهای آتش جهنم را خاموش خواهد فرمود و اگر بنده در میان امتی از خوف و خشیت
الهی تعالی بگرید خداوند عالم حضرت به برکت گریه او قطرات آن امت را رحم خواهد فرمود هرگاه عاقل تأمل کند طفل
[illegible] تا نمید این که [illegible] دست اند از خدا به بندگی که هرست [illegible] بندد از حق
مایه در بازار این دنیا زر است مایه آن بود الی چشم تر است مجملا نماز با خضوع و حصول نیت در
و عبادات بدون توجه و اقبال چون شعله بی حرارت است بی رونق و قیام در مقام اعتبار بیعلم شعور
بعظمت حضرت رب [illegible] در حریم غیرت تنها ماند گوهر مقصود از مخزن اسرار الهی جناب رب العالمین [illegible]

ازو

مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن این است که هر بنده که مشغول نماز شود و آن را اقبال به معبود نماید و دل
از غیر و قلب او التفات بغیر نمود در آن حالت فرمانی از جانب رب العزة میرسد که ای بنده من که مقصود تو کیست
و که را طلب میکنی آیا پروردگاری بغیر از من اختیار نموده و طالب خیر دیگری غیر از من شده
منم اکرم الاکرمین و منم بخشنده تر از هر بخشنده و منم افضل از هر عطا کننده اگر ثواب بخواهی از من ثواب خواهم داد
اگر کسی [illegible] آوری اقبال بجانب تو نموده ام و ملائکه بجانب تو اقبال نموده اند پس
آن بنده متوجه شد از نماز [illegible] و اقبال [illegible] باز حضرت آفریدگار [illegible] از او
صادر شده [illegible] التفات نمود اعاده میشود از جانب رب العزة [illegible] پس اگر اقبال نمود بجانب
پروردگار عالم [illegible] رتبه [illegible] التفات نمود باز از جانب رب العزة
همان کلام اعاده میشود پس اگر باز اقبال [illegible] خداوند عالم [illegible] پس اگر مرتبه چهارم
باز التفات نمود در نماز بغیر از خداوند عالم از او اعراض میفرماید [illegible] از او اعراض خواهند نمود
و سخط [illegible] از جانب رب العزة [illegible] این مضمون که تو را واگذاردیم [illegible] و نیز از
آن سرور انبیاء علیه و علی آله الاف التحیة و الثناء وارد شده است که [illegible] آن سرور عالم [illegible]
که [illegible] دو رکعت نماز [illegible] با تفکر و توجه و اقبال [illegible] بهتر است از [illegible]
در حالتی که قلب [illegible] از معبود حقیقی غافل باشد [illegible] عالم جل
شانه محتاج بعبادات ما و شما نیست چه قادریست [illegible] قدرت آن خلق سموات و ارضین است [illegible]
ماده [illegible] و اعراض [illegible] در درک آن عاجز و حیران میباشند
به حاجت [illegible] جناب او بعبادات [illegible] قرار گرفت کفایت میکند در
تحقق آن محض صدور [illegible] در وضع تکالیف آنحضرت
که چون خلاق عالم حضرت [illegible] عبادت او [illegible] معبود [illegible]
او [illegible] لهذا [illegible]
وسایل [illegible] مقصود [illegible] در وضع طاعات
مترتب [illegible] از توجه و اقبال بمعبود
جلیل [illegible] به خضوع و خشوع و ابتهال در جمیع [illegible] از جهه [illegible]

از اعراض و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه بهر که داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند
که این شخص عبادت میکند یا آنکه احترام او منظور دارند یا آنکه … یا آنکه بهر کار که حاجتی بایشان
ناید اجابت او نمایند چنانچه محل عمل مرائیست ترک این مراتب … از فضل الله است و آیات و اخبار در
مذمت این صفت … بسیار است و سمعه … که داعی بر اتیان عبادات آن باشد که شهرت شود
صیت عبادات او در بلاد … غرض از مطالب … و اختراعی از خداوند عالم بخواهد … که
محتاج بوده بیشتر از درگاه قادر مطلق … چه قاطبه موجودات غیر از ذات احدیت جل جلاله
محتاجند اگرچه سلاطین دوران بوده باشند بلکه هر چه … احتیاج سلاطین نسبت بدیگران بیشتر است چه
حاجت هر کسی در دنیا بقدر تعلق او است تا بعضی هر کسی تعلق او بسیار در دنیا بیشتر است احتیاج او بدیگری
بیشتر است و معلوم هر عاقلی است که از محتاج طلب احتیاج … بلکه سفاهت است قال علیه السلام طلب
المحتاج الی المحتاج سفه فی عقله … و خداوند عالم است غنی مطلق … احتیاج در حق او غیر متصور
و هر غیر خدا است محتاج است بتحصیل حاجت … عدم … در حق او متصور نیست و خداوند عالم ذات
قادر مطلق است انه علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون … از سالک
عقلا میداند طلب محتاج از غیر خدا … از وصف احتیاج بوده باشد تا توصل بمطلوب بسهولت
ممکن بوده باشد غیر از ذات اقدس از انبیا و زمان و … محجوب است و مراتب محجوبیت
مختلف است بشدت و ضعف نسبت باشخاص باعتبار شدت تعلق و ضعف آن معلوم است … محجوب کسی
از دیده بسهولت ممکن نیست دنیا و مافیها در جنب قدرت الهی جل جلاله … است پس تحصیل مطلوب
نمودن از کسی که مطلق مطلوب نزد او موجود است … از طلب نمودن از کسی که
او در قبضه او … نموده باشد پس قصد … در عبادات … الحقیقه … است بطلب محجوب از
… تا … جمیع … که … و محجوب نزد مردم … محجوب
خداوند عالم … محجوب … از اعراض فاسده قلب …
متوجه معبود … کنند … تحصیل … و …
و دو … قرار … چیز نیست … چیز …
ما الذی … وجدک و ما الذی وجد من فقدک … در مقابل …
والسلام

رسیده باشد اگرچه … خدمت معبود بوده باشد … لکن بقدر
مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال … متذکر معبود بود … باید دوست داران
… قول جناب … اسرار … که فرموده قرة عینی فی الصلوة …
… قول آن سرور که فرموده الصلوة معراج المؤمن … و رکعت نماز با جمیع آداب ظاهره و باطنه
… الحقیقه … و …
… الیه او از … و قرار داده … نموده
در حضور … نموده …
خدمت … نموده … خدمت …
نموده … و …
… و اقتضای … نموده
… در مقام خدمت …
… خدمت … نموده …
خدمت … از … و … و وصول …
… فرموده … و شکر …
… الحقیقه … خلاف … قبول …
… احوال … فرماید …
… و در آنجا مشغول عبادت … اتفاق …
… شخص فقیر … جمیع …
… نظر … و …
… از او اخذ نموده … عزم از … اتفاق
… از …
… است … از …
… خدمت … در این وقت …

بهتر از این که آنحضرت مناسب نیست قبیح از آن آب بهتر بوده بعنوان تحفه نثار خدمت سلطان نماید لهذا اظهار فقر و عجز
از آن آب نموده ولی نسبت باتفاق همان بار شتر که امام امیر بسر او آمده در خانه منزل نموده آن شخص را [illegible]
مجلس [illegible] تحفه [illegible] که همان آب بوده است نثار خدمت سلطان نمود آن سلطان آن شخص صاحب فطانت و زکاوت بوده
و ذکر مطلب [illegible] که خلاف [illegible] شخص [illegible] داده او [illegible] قرار داده [illegible]
فرا [illegible] اسرار معاودت از آن [illegible] و چه آن بود [illegible] قیمت [illegible] بوده
استاد او [illegible] آن در [illegible] این شخص [illegible] بوده [illegible] منفعل [illegible] لهذا [illegible]
و از این جا معاودت نماید [illegible] بوده است [illegible] انفعال [illegible] نموده [illegible] خداوند عالم [illegible]
که از [illegible] انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] الحقیقه
معصیت [illegible] خلاق عالم [illegible] قبول فرماید از [illegible] که [illegible]
بدان [illegible] قبول [illegible] خداوند عالم [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] بعنوان [illegible] تحقیق [illegible] تحقیق [illegible]
واقع بوده [illegible] تحقیق [illegible] مشرف [illegible] غیر تحقیق [illegible] و انفعال او [illegible]
[illegible] غیر تحقیق [illegible] قبول
مشرف گرداند [illegible] انفعال [illegible] والا [illegible]
قلم [illegible] از [illegible] ارکان [illegible] جلوه داده
[illegible] از [illegible]
خلاق عالم [illegible] خلق شده اند [illegible] رو [illegible]
جوارح [illegible] از خوف و خشیت الهی [illegible] در لرزه و ارتعاش است از هر قطره [illegible]
[illegible] جهت [illegible] رو [illegible] سر [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] سرور عالم و فخر بنی آدم صلوة الله و سلامه علیه [illegible]
[illegible] آنحضرت در مقام عبادت [illegible] که آن حضرت [illegible]
[illegible] از سینه [illegible] بروی آتش [illegible] روایت شده که آن سرور
عالم از خوف الهی [illegible] مشغول عبادت [illegible] کثرت عبادت

[illegible]

[illegible] خلاق عالم [illegible] نازل [illegible] القرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] کیفیت عبادت [illegible]
حضرت امیر المؤمنین [illegible] در این مقام [illegible] صدق [illegible]
آن است که راوی [illegible] در خدمت [illegible] بر آن [illegible]
از [illegible] در خدمت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ناله [illegible] شنیدم [illegible]
مشغول [illegible] مناجات [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
که [illegible]
در مقام [illegible]
[illegible] معصیت [illegible]
اعمال [illegible] عظیم بوده [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] از آن [illegible] مناجات [illegible]
این [illegible]
[illegible]
[illegible] آه [illegible]
[illegible]
[illegible] آه آه [illegible] معصیت [illegible]

کرده ام رنا و تو را حمله رفت فرموده او که آن وقت را در امر فرموده که علامه غلبه خوف و شدت دیدن را ان عبد صالح را دیو را در
آن وقت بر آن کرده شده که در عشیره او میخواستند او که نیت داده و فضیلت او میخواستند به و نقض [illegible] دهر عشره
بر او رحم میکنند هر که عاد و آن شخص دیده او در روز او در کرده الله از آن فرموده اهم نا کر شیخ الاکبر را
[illegible] از اعظم [illegible] خوف از نیکی [illegible] که میزد حالها را ده کرده را ده از دست که بهت و اله
بر سینه [illegible] که محفوظ دشوار [illegible] آن [illegible] از شدت [illegible] آنکه [illegible]
کردند و صورت ایشان قطع و [illegible] رسید که خاست ایشان را غیر بوده قطع نظر [illegible] میداشت [illegible]
[illegible] ایشان را بیدار [illegible] تو را در [illegible] رفتم تو دیگر [illegible] دیدم ایشان را [illegible] بر روی زمین افتاده [illegible]
نه حرکت حرکت داده ام ایشان را حرکت نمودند و اعضا و جوارح ایشان را خواستیم هم او ورده [illegible] انا لله و
انا الیه راجعون روح مقدس آن سرور از دار فنا به دار بقا رحلت [illegible] رفتم منزل ایشان
خبر [illegible] ایشان را رسانیدم سیده النسا فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند [illegible] و قصه ایشان را بیان کن
دیگر دیده بودم بعضی آن معنی را رسانیدم فرمودند [illegible] به خدا [illegible] نیست [illegible] خوف
الهی جل شانه عارض ایشان میشد [illegible] از آن هیچ شدند [illegible] ایشان باشیدند تا [illegible] آمدند و از جمله
حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده که علامات جناب علی ابن الحسین علیه السلام
چنین بود که در وقت نماز [illegible] آن مبارک آن سرور زرد میشد و اعضای شریفه ایشان میلرزید و دست
[illegible] در حالت صلوه [illegible] از آن [illegible] معروف و [illegible] بکیفیت عبادت
آن سرور و از جمله مناجات آن [illegible] و [illegible] و نیز [illegible] الهی [illegible] البکاء حتی تسقط
[illegible] حتی [illegible] صلوة [illegible] حتی [illegible] قدمای و رکعت لک حتی [illegible]
و سجدة لک حتی [illegible] و اکلت تراب الارض طول عمری و شربت ماء الرماد آخر دهری و
ذکرتک [illegible] ذالک حتی [illegible] ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک لما استوجبت بذلک
[illegible] واحدة من سیئاتی و از جمله [illegible] الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی منذ
[illegible] من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمدا
ابدا بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ [illegible] شکر اخفی نعمة من نعمک علی و لو انی
[illegible] الدنیا بانیابی و حرثت ارضها بمقلتی و بکیت من خشیتک مثل بحور السموات و الارضین

و مخدومه

و ما وجدت به [illegible] قلیلا من کثیر ما یجب [illegible] حقک و لو انک یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین و عظمت [illegible]
[illegible] قلیلا من کثیر ما استوجبته من [illegible] و لا ینفعهم حظ [illegible] قلیل فی کثیر الامر [illegible]
[illegible] و غیره از مناجات که از آن سرور [illegible] علیهم السلام [illegible] از ان رسالت
که [illegible] و خشیت [illegible] شکوه [illegible] خوف [illegible] نیز [illegible] بنده ما
و خشیت ایشان از پروردگار [illegible] بیشتر و [illegible] و اشتهار [illegible] زیاده [illegible] چنانچه در واقع
خدای [illegible] کثرت خوف آلهی [illegible] و کثرت معصیت [illegible] هر کس معصیت بیشتر داشته
خوف آن بیشتر [illegible] و کثرت خوف [illegible] و کثرت معرفت آلهی [illegible] هر کس
[illegible] زیاده تر است خوف او بیشتر است [illegible] بنده [illegible] جهل [illegible]
و اشتهار و اظهار خوف از عقوبات آلهی و توبه [illegible] و اعتقاد از معاصی از انبیا و ائمه علیهم السلام
به جمله مقتضی این مقصود [illegible] ذو الجلال در مقام مناجات [illegible] شده [illegible] اول مقام [illegible]
بیان این مطلب [illegible] نیست [illegible] که وصل حقیقت [illegible] الفقه [illegible]
که [illegible] و اهل [illegible] در حضور [illegible] و حیات و ادب
و همواره [illegible] و غیر ملایم است و هر عبدی که در عقل کامل [illegible] دوستی
در لزوم طریقه ادب اقوی و امیدی و در اجتناب از [illegible] ادب [illegible] و احترام [illegible]
[illegible] حالات و [illegible] و [illegible]
در حضور [illegible] داشته [illegible] در حضور مولای [illegible] باشند [illegible]
و در [illegible] طرق مختلفه [illegible] و [illegible] استقلال [illegible] مختلفه
[illegible] احترام و ادب از بعضی دیگر [illegible] و [illegible] در
[illegible] احترام [illegible] خصوصا در صورتیکه [illegible] مولا [illegible] است او
[illegible] و همه این [illegible] خواهد [illegible] در وضع قدمها و دستها و [illegible] حال [illegible]
آن است که در [illegible] بوده [illegible] و التفات و [illegible] از [illegible] بغیر طریق [illegible]
و وظیفه چشم وقت [illegible] آن است که منصوب [illegible] مولا [illegible] بوده [illegible] و وظیفه
گوش وقت [illegible] آن است که [illegible] و [illegible] مولا [illegible] از مولا [illegible] آن معروف

ودرکسای این وقت بی تخفیف میشود بضعف قوه عاقله و قوه آنکه از اعتقادات درک آنکس رعایت میکنی و حتی ترک آنکه بنا بر آن
از ائمه عشر او کثرت وزنها بعلم بحضور رسولالله کثرت اتفاق میافتد مرادات او بنده مطلق علم بحضور او
اونه ارد و این فیکه علم بحضور رسولالله نموده از وصاره مجتهد مطلع بر حضور او نمیدارد و اطلاع و علم او آنکه از و
صادر میشود اینکه عالم بحضور رسولالله نمودار و صادر شد معتقد اصالت بسبب حضور بعضی دو امر کارت بسبب حضور
لکن از حضور میبایند که بکه منکشف از نور بر حضور رسولالله و قبیله که آمده مطلع نمیشود الله درحال حضور از و
صادر شد و در جمیع این مراتب برای آنکس که اعتقاد دارد و در مقام دیگر هم قد بحول الله محبت و اتفاق میشود که
بجای دیگر را همه بر سبیل اشتغال حیثیت یک دیگر نظر او برسولالله میشد و تشکیل در این مراتب نیست درحق مجید نسبت
برسولالله و بلی چگونه امثال این امور نسبت برسولالله حقیقی و خلائق هر وضع و دو ناحیه اعتقاد و اظهار
محبت و ادب و سبب و بحث فتح و گریه و ناله و میخوار بشود که در همه آنکه از همه بنده دوست میدارد
من یحبه الله و هو را تعم و له رحمه الله اسمه و اولاد و من ذوالقربی له کن الله هو معهم اینما کانوا و در موضع
دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم در جای
دیگر فرموده یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معهم و در موضع دیگر فرموده و اذا سئلک عبادی
عنی فانی قریب و حیث در مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و مستحق است که اعتقاد انبیا
و ائمه علیهم السلام میباشند و معلوم است که ذات منفک از این مقوله نیستند و معلوم
نیستند که منفک از امثال اینها بوده باشد و معلوم است که ذات منفک از این مقوله که مذکور شد نیستند
الهی و محبت با مردم میداد و حضره از آنها صادر میشد مشاهدت باین نموده و مطالعه و مشاهده کرده و نقل
و جمیع از ذات صادر میشود بلکه امثال این امور نسبت بر ذات اعتبار ندارند که آنرا تغیر
مدارند و جمیع از ذات صادر میشود در اخبار مذکور است که الحواء فرمود از اجل الانبیا و بجای
میخورد و میداد و از میداد و مساوات میکنند که مستحق است از احوال انبیا و ائمه الله تعالی
عالم مختلف بوده حالتی بود در آن توجه تمام که او نه عالم حق جل و علا داشتند تشکیک میشدند از
در آن وقت صدور همچنین از آنها با قبول آن حالت عمل نموده یا ننموده اند داده میکنند و ملاحظه
و مقاربت نسبت در آن وقت در حق اینها عمل نموده و همچنان سیاست و بلکه در این حالت که حالت
توجه تمام بمعبود منعم ذی الجلال والاکرام بوده و در هیچ وقت است مشغول جمیع آنکه را مقرر فرموده آن

بوده

بوده و محبت میبردند از جمیع آنچه منافی ادب و طریقه احترام بود و حاضر و مکرر از بار دولت که در آن حالت
معاشرت با مردمان میفرمودند و متوجه بودند و حرف میزدند و محبت میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل آنها
و جماع میفرمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت بود چون امثال این امور اگرچه در حضور رسولالله
با اطلاع رسولالله غیر مناسب بلکه غیر ملایم با احترام رسولالله میباشند و وقت توجه تمام میشد از این مطلب میشنیدند محبت
و جماعت مینمودند آن نوعی شریعه سعیده میشد به اختیار رفع آن معذرت نیز کرده و زاری و توبه و ناله و شکایت
آنکه از ذات صادره بود میشمرده مانند بنده که در حالی غفلت از حضور رسولالله آنچه غیر لایق است شده باشد که ملایم
با حضور رسولالله نبوده و از این راه است که مقدار قطره نازل و سرور خاص نسبت با خضوع علیها السلام از
الله الاکرم در حالی بحضور معبود و دو حضرت در حالت جریان اشک از چشم و از دیده و تحقق بالای معرفت
و تا رفع آن معذرت بدین که میبرند و گاه و در مقام مناجات بحضرت حق در کاه قاضی الحاجات
میرساند که عصیتک من لکنه و و شمت و هتک لذا فرستن بقولی و ردکار من معصیت اگر که ظلم
باز با جمع و خطلت قسم بعزت تو اگر مجرمی لدی و تکلم بلکه مستحق نیست محبت تو که آن سرور عبادت
عبادت و خوش و غیره از محبت ذات بوده بلکه ظاهر این است از این مقوله بوده آن حضرت در اوان محبت
با مردم و مخالطه کیفیت تکلم ذات و روحی بوده که با تمام حضور عظمت احدیت ملایم نبوده
را از دیگر نه نکرده در نظر عقول میشد اتفاق آن معذرت حالی و نیز فرموده عصیتک بیمن روی و شمت
و هتک لکنه حقیقت بحیا و شمت و هتک لذا مستحق عصیتک بخیر و مشقت و هتک
لعصمت عصیتک بحسن جراح التی انعمت بها علی و لیس بهذا جزاء لک من معصیت در حق ایشان
از معصیت لغو مستحق است و طریقه علم بعد دنیا در مجمع رسولالله حضرت بعید شده بعضی مستحق بوده باشد
چنانکه در حالی توجه تمام بمعبود چنانچه است در حالی تکلم چنین نموده باشد خارج از نظر بعید شده در نظر
نخوت گویا استحقاق حق رسولالله نموده لهذا اگر از ذات همچو از انوار محبت و اتفاق میشود و طاعت
کرد در حق امثال ایشان آن است که در صفت استیلای جمیع آنها رنگ و بوی بوده باشد که ملایم عظمت
و جلالت جلال جناب احدیت جل جلاله بوده باشد و معصیت که نسبت به ایشان آن است که در جمیع
استیلای آنها چنان نموده باشد و طاعت بر ذات ایشان است که هرچه از ذات ایشان از جمله صادر میشود عموما
مجبور بوده که ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت بدین که آن چنان نموده باشد

و همچنین هر گاه کسی با عدم شعور التفات بحضور مولا مقارنت با جلال الهی کند و او ملتفت نشود که مولا حضور
دارد و فی الجمله اگرچه مطلق امری از آن صادر نشده لکن تا تامل کنی می بینی در مقام حیا ایشان مستحق در دلت التفات
وند از حضور ربه قدر منفعل میشود و همچنین هر گاه فرض کنی در حالی شعور بحضور مولا بوده لکن فی الجمله تا متر
تحمل خجلت و انفعالی در این صورت زیاد تر است چه هر امری از امور صادره از هر یک از جوارح او بلا شک
با مولا حضور نموده باشد در حالی توجه تام و تذکر بحضور معبود حضرت شریفه حیا موجب خجلت و شرمساری
و جهت اعتذار و بیقراری میشود و مقتضی این میشود که در صدد اصلاح و چاره آن بر آمده و هیچ
چاره بهتر از اعتراف بخطا و تضرع و استغفار و توبه و انابه نمی بینند لهذا به اختیار این راه معروف
واعتقاد را اختیار سلوک این مسلک بر اعتبار کرده می نهند و از این مقوله است کلام سید اوصیا جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام اللهم اعتذار الیک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم
من اعتذر الیه المسیئون اللهم ان آمنتنی العقوبة عن الاستعداد للقائک فقد نبهنی المعرفة
بکرم آلائک و کلام سید الساجدین صلوات الله وسلامه علیه که فرموده من شفیع الیک اقراری
عندک بسوء ما اکتسبت و من یخرجنی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی
هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک در شانی لا ایئس منک وقد فتحت لی باب التوبة الیک
بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الا الآخرة مقصود از این نظو بر
روشنی باید دانست در او وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تا متمسک در آنچه مذکور شد
موجب هیچ آداب میشود در این مقصود و معانی وجهه مذکور شد یعنی مقام حیا که از ارتکاب امور غیر
ملایم ... با حسن آداب و جهت در کلام سید اوصیا علیه الف التحیة والثناء که مذکور شد
یعنی قد رعیه سلام آنکه ... من فتنة الآخرة و همچنین کلام سید الساجدین علیه الف الف التحیة
رب العالمین ولو انتبه الآخره من ... بعد الخلایق اجمعین الا الآخره و عارف در مقام
غایت توجه و مناجات فرا از آنکه مرتبه شهود سید که کاشف از این کلام معجز نظام سید اولیاست
که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا خلاف او بیکه در وقت دیگر از او صادر شده
اگرچه در واقع و نفس الامر خود نبوده باشد بلکه موجب مواخذه فی الواقع نموده باشد در حالی توجه تام
بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم گناه میباید بمقتضای آن اعتقاد نا مرده

و بر

تو بود انابه و بیقراری او اعتراف نظم آن میباید وجه دوم از دو سبکه بحث ایشان و اولیاست بر حسن و فرح و
و بیقراری و وجه دو آن که آنست بر اعتراف بر جرایم و معاصی مقام شکر است و توضیح این مطلب مقتضی آنست
که گفته شود به اداء حقوق و نعم و منعم متعال بعبارات احصی از آن است که توان احصا نموده لکن من باب التتمه
اشاره به بعضی از آن مینمایم تا حقیقت حال مستفیض شود میگوییم از جمله حقوق الهی جل شانه بر هر فردی از افراد
عباد نعمت وجود است از غایت آنکه قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشید چنانچه فرض کنی طفلی از مادر متولد شده
با چشم نابینا و فکر کن ببین که هر گاه مسلط شوی دوران و منتهای عالم و ارباب علم و کمال از حکما
و اطبا و غیر هم و حاضر ارباب جوف و ضمانی جمیع شوند بل با تفاق الیه کل کرده چاره این امر نتوانستند نمود که
مقتضی ... است و زنده بر فرض اینکه هر گاه قطعه ای جمع شود و مالک جمیع خزاین عالم شده او بخشش بخرد فوائد به
چاره این امر را نتوانند ... این فایق بر همه آمده با آنکه ذکر شد در مقتضای بخشش ندارد و کل دماغ و دهن و
گوش و بینی و دست و پا حالت جنس ذائقه همچنین هر یک ... خصوصی که حد حفظ بینا چنین است که مذکور شد
فرا از آنکه عارف بعدیه را به آنکه مذکور شد و غیر از اینها نظر معرفت الضعف حد حفظ مقتضای طاقت دارد و کیفیت
اقدام شکر اینها بنماید و همچنین است نعم خارجه از ماکول و مشروب و ملبوس و مرکوب را با حقیقه چنانچه جاری
الله در خصوص چشم مذکور شد پس هر گاه فرض کنی طبیعت گشته ام معدوم شوم هر گاه جمیع عالم جمع شوند و بذل جمیع
نمایند و کاهی کنند هر ... نکنند نمایند محال است و همچنین است سایر ماکولات و مشروبات و غیر هم از اول
کل قطره نطفه منی که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بعضی و قدرت که این خلقت غریب و صنعت
عجیب را بطوری رسید که فهم عقلا از درک حقیقت آن عاجز و سرگردان است و در همه حضرت ابراهیم نجات
آن نعمت است عظیم هر گاه کسی تامل نماید هر چه که در عالم بوده و بذل نماید در مقابل شکر یک چشم که اعتنا نموده
عالم عطا فرموده از عهده شکر این بر نیامده و دیگر در مقام سمع و بصر و دل و گوش و دماغ و دهن و زبان
و سایر اعضا و جوارح هر گاه که یکی از اینها در دنیا داده شده باید بدوان یقینی که انسان است باید پیوسته
احسان او بوده باشد و هر وقت که اولا به بعضی مقتضای راه شکر ... معمول دو ... انسانی تشنه و اقوال
از نعمت خارج خواهد شد و مراتب اعتنا با مختلف میشود با اختلاف مراتب احسان و همچنین مختلف میشود با اختلاف
استعداد و ادراک مراتب احسان و هر کس که قوه عاقله او اکمل است در ادراک او بمراتب احسان ... تم
و لیکن لیس بود در ادای و وفای بار حقوق او قصور و رشد خواهد بود مستحق است اعتنا موجودات

انبیا و اوصیا را نهایتش کو دعقیدی از کل [illegible] فخر رسل و خاتم دینی بعثت خلق اوامی و جناب پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله و سلامه علیه باشد و بجای احقی از کل اوصیا و اوصیا آن شفیع که فردا اهل محشر خواهد بود پس
آن سرور عالم و اوصیا رفیع شئی آدم در [illegible] حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهند بود از سایر انبیا و اوصیا پس
ازین در روی باید این شکر در مقابل حقوق الهیه شد و آن غلبه بجا آوردی بود و این وجه دیگر است از وجوه جلیله در آن عرش
در حق ائمه طاهرین و سایر اولیا و مقربان علیهم الالف التحیة من رب العالمین که اعوار در ناله و زاری
و الکار در تضرع و ابتهال و بیقراری فرموده باشد و ازین رو است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه
علیه در مقام مناجات چنین با درگاه قاضی الحاجات رسانیده اند [illegible] قبل مذکور [illegible] فصل معنی [illegible]
این معنی [illegible] ختم نبوت و جلال تو [illegible] از اول [illegible] عالم از آن [illegible] ارادهٔ خلق [illegible] فرموده
و عبادت [illegible] نقد [illegible] روز [illegible] و شکر تو [illegible]
و شکر [illegible] خلایق بوده باشد [illegible] و [illegible]
و میدانم [illegible] از [illegible] نعمتها [illegible] و [illegible] چنین است [illegible]
شود بهان نعمت که بیشتر از آن [illegible] باشد معدوم [illegible] مالک جمیع [illegible]
بوده باشد صرف کنند در ادای آن [illegible] نعمت [illegible] مقاومت [illegible]
عالم [illegible] از [illegible] آن [illegible] حقوق [illegible] در حق هر
فرد از افراد [illegible] عقل قاطع بر این است که ادای شکر آنها [illegible] نموده باشد از [illegible]
آید پس [illegible] و [illegible] روز [illegible] فی تضرع و ابتهال به درگاه حضرت ذو الجلال
نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده باشد و در مقام توجه تام به درگاه خالق انام
[illegible] از [illegible] از [illegible] اعتراف
[illegible] در دنیا [illegible]
و [illegible] از خوف و خشیت [illegible]
از [illegible] از حقوق [illegible] چنین است و وجه آن از آنچه مذکور شد
ظاهر می شود و وجه سیم از وجوه [illegible] تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب به درگاه
با رحمت حضرت ذو الجلال نسبت به انبیا و اولیا و ائمه اطهار صلوات الله [illegible] مقام

بیان این مطلب است که حکمت بالغهٔ الهی جل جلاله [illegible] اقتضا نموده که خلق انسان شده باشد [illegible]
جمع [illegible] متضاده [illegible] خلق فرموده [illegible] در آن قوهٔ روحانیه و قوای بهیمیه جمع شده [illegible]
است [illegible] مقتضای [illegible] مشغول به اقتضای مقتضیات [illegible] که بوده باشد از مقتضای
قوای [illegible] و [illegible] مقتضای قوای بهیمیه اکل و شرب و نوم و مباشرت [illegible] و [illegible]
و مقتضای قوای ملکیه طلب توجه [illegible] انس به درگاه [illegible] ملک [illegible]
[illegible] از مقتضیات قوای بهیمیه [illegible] و [illegible]
این [illegible] بوده باشد [illegible] اکل و شرب [illegible] احتیاج و [illegible]
[illegible] و [illegible] و نوم و استراحت اگرچه در [illegible] از اوقات بوده باشد [illegible]
این مقتضیات [illegible] از توجه تام [illegible] انام و [illegible]
شدید [illegible] حضرت علام [illegible] از [illegible] مقتضای قوهٔ ملکیه [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری [illegible] ندامت از [illegible]
[illegible] که جناب [illegible] سید الساجدین علیه [illegible]
[illegible] الالف التحیة من رب العالمین [illegible] در این باب [illegible] به درگاه رب الارباب [illegible]
حیث قال [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرائت این فقرات [illegible]
[illegible] آن سرور ارباب اسرار [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible]
[illegible] معصیت [illegible]

وجه چهارم از وجوهی که موجب اضطراب قلوب انبیا و باعث گریه و دلشکستگی ارباب تحقیق و اهل توسل
و انقطاع بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکمال است توضیح این مطلب آنکه صانع حکیم متعال و حق مجید ربی از
شائبه انقطاع و زوال خلقت انسان فرموده که او متوجه و قابل انواع کمالات و لایق انواع ترقیات
و ارتقا از محاط حقیقی بانواع افراط نموده غایت [illegible] و این مرتبه مرتبه ایست که هرکس بقدر قابلیت و همت
شایق وصول باین سعادت عظمی و طالب فوز باین ارادت گردیده مشخص است که طریقه استکمال موجب
اشتیاق بخدمت اهل کمال است و معلوم است که عدالت خداوند متعال در عوض [illegible] زوال و در تحصیل نور و
اتصال کمالات و کمالات حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و قصور و این یا بترقی بدرجه کمال از افراد انسان است
یا بتضرع و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه با رفعت عظیم متعال خداوند قدیم که موصل [illegible]
از آثار قدرت او است کریمه اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است که اول در حق انبیا و اولیا
این معنی غیر معقول است لیکن نه متعین است لیکن دعوی بتضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال
استکمال است و از این جهت است که رسیده است چندین صلوات الله و سلامه علیهم علیه در مقام مناجات
بعض درگاه قاضی الحاجات رسیده و عزتک لا احد لذنوبی سواک یا [illegible] الکبیر بعزتک
جابر او قال [illegible] الا عطفک [illegible] و فقر لا یغنیه الا عطفک و ترحمک
او قال [illegible] خیر من عندک و رام صرف الفقر عن فقر بک فقد طلب حاجته فی مظانها و اتی
طلبته من وجهها و باز از این باب است کلام قره عیون ارباب معرفت و یقین جناب امیر المومنین
علیه السلام [illegible] قلوبنا [illegible] و نظرنا الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل
الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و همچنین کلام آن مصباح سعادت و تقی
[illegible] فان [illegible] عارفا [illegible] متحرفا [illegible] اتبع
[illegible] و ان من اعتصم بک لمستجیر و همچنین کلام آن منهج اولیا علیه الالف التحیة و الثنا
اسئلک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک
معموره و بخدمتک موصوله و اعمالی عندک مقبوله حتی تکون اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی
فی خدمتک سرمدا و کلام آن سرور اخیار اللهم انی اتقرب الیک بذکرک و استشفع بک الی
نفسک و اسئلک بجودک ان تدنینی من قربک و ان توزعنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک [illegible] مطلب

آن است

آن است که هرچند بنده دور است از خداوند عالم در نهایت نقص و واقف است و هرچه معرفت او بقصور [illegible] و
نظر کثرت و رحمت حضرت و شفاعت است و استخلاص از این الم شده بدو انقطاع از این محنت درین محل [illegible]
مگر بمبالغه و اصرار در تضرع و ابتهال بدرگاه کریم غفار و مبادرت بناله و اضطراب بدرگاه مهربان رحیم
دست [illegible] از [illegible] حضور جناب احدیت [illegible] نقصان و [illegible] و قرب [illegible] جناب
معبود [illegible] غایة مرتبه کمال و جلال است و افراد انسان در درک مراتب نقص و بقدر قابلیت و
نقصان و استعداد مختلف [illegible] حضور عظمت و [illegible] اعظم مهالک و [illegible] منافی
میدانند [illegible] قرب [illegible] بارگاه [illegible] قاطبه کمالات و [illegible] مقصود [illegible] این
مقام است که وجه دیگر از وجوهی که موجب شدت گریه و [illegible] زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در حق انبیا و
اولیا است [illegible] قرار از [illegible] حضور و تحصیل قرب و وصال [illegible] دوام [illegible] بخدمت حضرت [illegible]
داشت خواه مرتبه فوق آنچه در حق ایشان حاصل [illegible] عارف در مقام مناجات [illegible]
قاضی الحاجات هر مرتبه از مراتب کمال که در حق او میسر شده معترف به تقصیر خود در تحصیل فوق و طالب علاوه
بر آن است و از این [illegible] که فخر ملائکه مقربین و [illegible] انبیا و مرسلین در مقام عجز و تقصیر [illegible] درگاه رب
رحیم [illegible] سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک وجه پنجم از وجوهی که
موجب رعب و خوف در قلوب [illegible] و موجب نهایت وحشت و اضطرار و غایت خشیت و اضطراب
قاطبه اخیار است [illegible] عظمت و شوکت [illegible] افلاک [illegible]
درک عظمت خلاق ارضین و سموات [illegible] و بمقدار تعمق در شوکت [illegible] آن قاطبه [illegible]
[illegible] هرکس در درک عظمت حضرت قیوم جل جلاله [illegible] خوف و رعب [illegible]
[illegible] درک و معرفت [illegible] عظمت [illegible] موجب خشیت و اضطرار
است خواه در آن وقت [illegible] مواخذه در حق حاصل بوده [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] عظمت [illegible]
عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب اخیار و باعث ظهور اضطراب و اضطرار و ناله و
[illegible] و از این است که در حدیث وارد شده [illegible] کیفیت احوال شریف منبع ارشاد و
[illegible] اولیا و [illegible] علیه و علی آله صلوات الله [illegible] آن نور عالم و فخر بنی آدم در وقت

قائم نماز از خوف و خشیت الهی حضرت به صدا و خروشی از سینه مبارک آن امام شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ از
آتش شدید و الفقد مسکرست تعجب میشدند و از قاید کاروان معرفت و نقیب نجباء امیر المؤمنین علیه
السلام ماثورست که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک آن سرور برزه میآمد و بجان وارد
شده که جامع الکمال فی السر و العلن حضرت امام حسن ع چون مشغول وضو و بجهة نماز میشدند مفاصل
بدن شریف آن امام بلرزه می‌آمد و لون مبارک آن جناب متغیر و زرد میشد چون از جهة این سؤال کی میکردند جواب
میفرمودند هرکس در مقام بندگی خدمت خداوند عالم ایستاده سزاوار آن است که بنده‌ای
از خوف و بیم معبود بلرزد و در کتاب حدیقة الاولیاء مذکور است روایتی که مضمون آن این است
که چون جناب فخر العابدین سید الساجدین امام زین العابدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة
من رب العالمین از وضو فارغ میشد و عازم نماز میشدند از تغیر لون و لرزه بر اعضای مبارک آن حضرت
مستولی میشد چون استفسار می نمودند میفرمودند که آیا نمیدانید که خدمت که را ایستم و با چه
عظیم الشأن میخواهم مناجات کنم و همه این از وجهی که موجب اضطراب قلوب عباد و داعی زوال
راحت و جمیع اللذات است حد هفتم که سزاوار است از موت و عقوبات اخرویه که نفوس ضعیف طاقت
تحمل آن را ندارد مناسب است که ختم مقام کنیم در بیان این مرام به انچه ثقة الاسلام در کتاب کافی
روایت فرموده از کاشف اسرار و دقائق حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده عیسی بن مریم
آمد بر قبر یحیی بن زکریا ع از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید
بجهة او پس خطاب نمود یحیی و یحیی به اجابت حق جل شانه جواب گفت او و پس از قبر بیرون آمد
گفت که چه میخواهی از من گفت میخواهم که مونس من باشی چنانچه در دنیا بودی حضرت
یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز تلخی و حرارت مرگ ساکن نشده و تو میخواهی مرا بر گردانی
به دنیا دوباره که آن مرارت را ببینم و نیز در کتاب مذکور از جناب مستطاب فخر الاوائل و الاواخر حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که فرمودند چون ابتلای جمعی از اولاد مسلمانان نیز اسیر و قتل و طرق عمارت
و بندگان خداوند عالم جل شانه را احیا نموده بودند و از شهر خود بیرون رفته
سیر بلاد میکردند تا ازین جهة امور عزیزه عبرت گرفته باشند اتفاق مرور نمودند به قبرستانی
در دشت زاهد و واقع شده بود بار یک و مخلوق را بر روی آن قبر جمع نموده و از ترس از آن

قبرها

باقی مانده بود مشخص شد که قبریست و آن جوانان با هم گفتند بهتر است که از درگاه خلاق عالم حل
شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب این قبر را زنده نماید تا از او سؤال نمائیم که چه بود طعم موت
را پس شروع نمودند بدعا و بیرون آمد آنجا یا رب جلیل انت الاکرم و البدیع الذی الذی لا اعز الا قهر
الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک
و از فراق از این دعا فارغ شدند شخصی نمودار شد از آن قبر بیرون آمد موی سر و ریش او
سفید بود و خاک را از سر خود دور می نمود در حالتیکه مضطرب بود و چشم خود بسوی آسمان باز کرده
بود و خطاب کرد بان جوانان که چه باعث شده که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی خبر
شانه استدعا نمودیم که ترا زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که چگونه بود طعم و شدت موت
گفت مدت نود و نه سال است که درین قبر ساکن بودم هنوز شدت و الم موت از من زایل نشده و مرارت
طعم موت هنوز از حلق من خارج نشده است و آن جوانان از او سؤال نمودند که تو نبودی
میمردی آن وقت که سر و ریش تو سفید بود گفت و لکن چون که شنیدم صیحه برا از قبر بیرون
برو جمع شد ترسیدم از آنکه روح من از بدن بیرون آمدم با اضطراب در حالتیکه ترسیدم
صوت انداخته بودم و حیرت نشسته و از این جهة موی سر و ریشم سفید شد و از ایشان
روایت شده که حضرت عیسی بن مریم ع که معجزه آنحضرت شایان بود به قدرت الهی جل شانه مرده را زنده
میکرد و بعضی از کفار و منکرین آن حضرت ابی رایزید و در کار بعرض رسانیدند که حاصل آن این است که زنده
میکنی اموات را که تازه مرده اند این را شخص مرده را که زنده بود ایشان تسخیر بوده پس زنده کن
از برای ما کسی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشند حضرت فرمودند که اختیار نمایید از اموات در زمان
سابق هر کسی را که خود رغبت داشته باشید عوض از او زنده کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی شریف
رفتند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نمودند و استدعا از درگاه رب العزة نمودند سام را زنده
فرمودند تا سؤال شرف اجابت مشرف گردید سام زنده شده دیدند سر و ریش او سفید شده سؤال کردند که
در زمان تو پیری بهم نرسیده بود که موی سر و ریش تو از چه سفید است جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا
گمان کردم که قیامت برپا شده بجهة هیبت آن موی سر و ریشم سفید شد سؤال کردند که چند وقت است
از زمان موت تو تا حال گفت چهار هزار سال ولکن شدت الم موت هنوز از مذاق من بیرون نرفته و الاهمیت

شد و هیچ موئی نیست مگر آنکه از اطراف او عرق روان و بدن بیابانی سیل و او انگشت بجهت شدت آنکه از نزع می
کشد تا بمو رسیده که شهدا الهی را سکرات جان کندن را نفهمیده اند بهشت تمنا میکنند که دیگر بدنیا برگردند
از برای آنکه تا باز شهید شوند در راه خداوند عالم حضرت نور نفس در این مقام مثالی ذکر کرده اند بکسی که
موت را تشبیه نموده اند بدرختی که خار بسیار در آن است مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف
از آن و هر خاری از آن در رشته فرو رفته باشد پس آنرا از رگهای آن آن وقت کشیدن شدید القوة آن درخت را
بقوت تمام بکشد معلوم است که حال آن شخص چه است که زوال متحمل شود موت نیز چنین است و آنچه باجمال
مذکور شده وصف شدت موت بود و در حدیث وارد شده که ما بین دنیا و آخرت هزار عقبه است آسانتر
و سهلتر از همه موت است مع آنکه اهوال از همه است وصف آن مذکور شده نمود الامر سهل من ذالک و اما
وصف عذاب آخرت و آتش جهنم پس آنکه چه و کیف از چه نوع است که توان توصیف نمود لکن ما در این
مقام ایراد میکنیم آنچه از آنکه حدیث مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر آن کیفیت میکنیم از میان اسرار
وارده نبی حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده که جبرئیل امین عرض نمود سید المرسلین خدمت
رسید که خداوند عالم امر فرموده که آتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از آن باز آن
دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از آن باز آتش دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد
بحال حالت سیاهی گذارده اند و هرگاه قطره از ضریع واقع شود در آبهای دنیا هر آینه قاطبه اهل
دنیا میمیرند از شدت عفونت آن و هرگاه یک حلقه از زنجیر که طول آن هفتاد ذرع است بر دنیا گذارده
شود بجهت اهل جهنم واقع شود بر روی زمین هر آینه همه زمینها آب شود از شدت حرارت
آن و هرگاه پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم آویخته شود ما بین آسمان و زمین هر آینه قاطبه اهل زمین
هلاک شوند از شدت عفونت و حرارت آن پس جناب رسول خدا گریست و از جناب
امام جعفر صادق روایت شده که بعد از این واقعه کسی جناب رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم
بعد از آنکه داخل جهنم شده اند بعید میشوند نزد از سیر شان هفتاد راه خروج میکنند رس شند
از هفتاد ملک که موکلند میزنند آنها را با گرزهای آهنین تا بیابند نزد آنها و در قعر جهنم و الحال
شیره بقوله تعالی و لهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا
عذاب الحریق و ذکر علاوه بر این خواهد بد آنکه در کتاب ... الوقیعه روایت شده

از جناب

از جناب امیر المؤمنین ع که آن حضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه فرموده قسم بآنکه
حیات و ممات بقبضه قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بر زمین بریزد بر کوههای عالم هر آینه فرو میریزد تا
هفت طبقه زمین و آن کوهها طاقت تحمل آن را ندارند پس چگونه طاقت این را داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده
باشد و قسم بکسی که حیات و ممات من در قبضه قدرت اوست هرگاه قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر آینه
فرو میریزد تا هفت طبقه زمین و این کوهها طاقت تحمل آن را ندارند پس چگونه توانند طاقت آن را
داشته باشد کسی که این غسلین شراب او بوده باشد و قسم بکسی که حیات و ممات من در قبضه قدرت اوست
هرگاه گرزی از گرزهائی که خداوند عالم در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه فرو
میریزد تا هفت طبقه زمین و طاقت تحمل آن را ندارند پس چگونه طاقت این گرز را دارد کسی که
این گرز ضرب او بوده باشد بعد از آنکه شدت موت و خبر وصف از عذاب آخرت را شنیدی
میگوئیم مقصود این است که از جمله بواعث و دواعی گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در درگاه
باری حضرت است خوف و ترس از عذاب آخرت و شدت موت است پس بنده ذلیل از افتقار
بیان مراتب چگونه نمیتواند که خائف و ترسان و دائم و هراسان بوده باشد پس باید بسبب دوام ماتم
و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری نماید از فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل
را از آن مهالک و عقوبات نجات دهد و عمل نیست کسی که مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد
بر صحت آنها داشته باشد از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر اوقاتی که بسبب
جنود غفلت و ضلال و محبوس در تحت اهل و عیال بوده باشد لکن افراد انسان در سلوک
این طریق مختلف عقلی و نقلی مختلف الاحوال میباشند هرکس که از اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر
و از غفلت و جنود و سکرات دورتر است و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از
این راه است که جناب علی بن الحسین علیهما السلام در او بیشتر است در مقام مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات چنین میفرمایند الهی قد تری وقوفی و ذل مقامی بین یدیک و تعلم سریرتی و تطلع علی ما فی
قلبی و ما یصلح به امر آخرتی و دنیای اللهم ان ذکر الموت و هول المطلع و الوقوف بین یدیک
نغصنی مطعمی و مشربی و اغصنی بریقی و اقلقنی عن وسادی و منعنی رقادی کیف ینام من یخاف
بیات ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار بل کیف ینام العاقل و ملک الموت لا ینام لا باللیل

ولا بالنهار ولطف فیض روح البیت افرح انه والت عاقبت بغفران معبود خداوند من حیران ساران را

وخار رز و باد وقرار سیاران مراد در خدمت تو و خبر به مالی من ومطلع برآنچه در قدم هست و آنچه

اصلاح می باید برای امر آخرت و دنیا من و یا باصلاح میآوری تو برای امر آخرت و دنیا برای

خداوند من هرگاه متذکر مردن و هول آنچه بعد از مردن هست میشوم و همچنین متذکر میشوم ایستادن را در

موقف حساب که گذشت ترا تلخ میکرد اند بر من خوردن طعام و شراب را یعنی نخواهم خوردن و وقت افطار و ترتیب

نخواهم کوزه آبها میشوند تشنگی آب در ریخ در حلق من میماند یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو

دادن آب در دهن نخواهد دارم و همچنین باعث اضطراب من میشود در بالش استراحت من و منع میکنند

خواب را چگونه بخوابد کسی که میترسد از آمدن ملک الموت در حجله که نگه بیمناک بینند در شب و روز بلکه چگونه

میخوابد عاقل وحال آنکه ملک نمیخوابد نه در شب و نه در روز و طالب هست که قبض روح کرده باشد

در شب یا در روز و الحاصل که گفته شده که آن سرور اخیار بعد از فراغ نماز شب این دعا را میخوانده اند

انا نحیک یا موجهة کل ملک ای ملکا نعمتک تسمع ندائی هذه یعظم جرمی وقل حیائی مولای یا مولای ای الله

هوالی اتذکر او هیا اتنسی ولو لم یکن الا الموت لکفی کیف وما بعد الموت اعظم وادهی ذا الاخرة والعفو

در دعای صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت میفرموده نقل میفرمایند اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها

علی من عصاک وتوعدت بها من صدف عن رضاک ومن نار نورها ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب ومن نار

یأکل بعضها بعض ویصول بعضها علی بعض ومن نار تذر العظام رمیما وتسقی اهلها حمیما ومن نار لا تبقی

علی من تضرع الیها ولا ترحم من استعطفها ولا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها

تلقی سکانها باحر ما لدیها من الیم النکال وشدید الوبال واعوذ بک من عقاربها الفاغرة

افواهها وحیاتها الصالقة بانیابها وشرابها الذی یقطع امعاء وافئدة سکانها ... مجموع

مناجات ائمه اطهار علیهم السلام که مشتمل بر تضرع وابتهال در مقام استعاذه از عقوبات

اخرویه بوده بسیار است کسی توهم نکند که انبیا و اولیا و نسبت به ایشان در عقوبه اخرویه

نیست پس این اضطراب و بیقراری چه معنی دارد چه اگر مراد این است که قطع اند برانکه

عقوبه اخرویه مطلق در حق انبیا و اولیا نیست این مسلم است لکن این موجب عدم اضطراب و خوف

ایشان نمیشود اند شده و اگر مراد این است که خود اولیا قاطع اند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات

به رکن منافع فریضه این حاجت برانکه عقوبت اخرویه مطلق از ایشان منتفی است میگوئیم چنین خبیث و خبر این

بعلاوه ملکات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از وجه

اول و ثانی چگونه چنین نخواهد شد و حال آنکه چنانچه با وجود رحمت الهی جذبت شان از معاصی کبیره است

چنین است این از سخط الهی غرض ایشان نه و مخفی نماند اگرچه رشته کلام در این مقام از حد اعتدال

خارج شده و مناسب وضع رساله نبود لکن چون که اطلاع بر این مطلب مذکور شده باعث تنبیه اشعار

ماغافلین و موجب استیقاظ ارباب معاصی و خطایا میشد عنان قلم کوتاه و در بیان این مطلب جولان

داده شد باید اطلاع بر آن موجب تنبیه غافلان و باعث تیقظ ارباب عصیان شود بدانکه مناسب

در این مقام آن است که ختم کلام شود و در این ساعات بذکر دو مسئله مسئله اولی آن بدانکه در کتب

معتبره شیعه و سنیه احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه در هر شب از شبهای سنه

ساعتی هست که بنده از بنده گان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتی از قاضی الحاجات

بخواهد البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه صلوات الله وسلامه علیهم تعیین آن

ساعت شده و فرموده اند این در ثلث اول از نصف ثانی شب است و بعبارة اخری این ساعت

در سدس رابع از شب است و بعبارت ثانیه اخفی از اولیست این در آخر ثلث ثانی از شب

که آخر آن متصل است باول ثلث اخیر و در وقتی که آفتاب در اول سرطان است در افق

این وقت در غایت کوتاهی است مقدار شب در اواخر ذکر کرده اند در اواخر اقلیم ثانی و اوایل

اقلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و همچنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث و اوایل

اقلیم رابع نه ساعت و ربع ساعت است و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر این است

شبی که در کلام ائمه علیهم السلام ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس

ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس از این مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود و در منتهی

امتداد او در اقلیم ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذکور یک ساعت و چهار دقیقه است

تقریبا و بعد از استخراج این مقدار از نه ساعت و چهار دقیقه ... پس مقدار شب در

صورة مفروضه هشت ساعت و پنج دقیقه و ... صلوات الله علیهم ظاهر شده آن ساعت مطلوبه فرا از

انقضای چهار ساعت و دو دقیقه و نیم ... مقدار شش ساعت و شش دقیقه و ثلث دقیقه و سدس دقیقه ... عبارت

ثلث از شب مطلوب خواهد از انقضای نیم ساعت و دو و شش دقیقه و سی دقیقه از این مقدار پیش [illegible] باقی از این مقدار
همان عبارت است که مقتضای احادیث معتبره هر خاطر که بنده ذلیل از خداوند جلیل در آن [illegible] اجابت [illegible]
میسر [illegible] در حین تمیز [illegible] سخونت و برودت و حرارت هوا [illegible] از ازل [illegible] نماید و مدت [illegible] چند
را بر تحقیق [illegible] از مضمون [illegible] الحمد لله الذی [illegible] اما [illegible]
رسیده مضمون صدق آیین الحمد لله الذی هدانا [illegible] شب [illegible]
زحمات سخونت و مدت [illegible] در [illegible] که [illegible] مناسب [illegible]
جمع درک این ساعت [illegible] نموده [illegible] و [illegible] رضینی [illegible] است
نموده از درگاه [illegible] الاطلاق سؤال نمایم که توفیق سعادت کمال [illegible] و لذت و [illegible] است
باستعداد [illegible] جمع لذاید دنیا و آخرت در جنب آن [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و باطل است و در این حالت [illegible] معذرت [illegible] نموده [illegible] دنیا و آخرت [illegible]
تحمل ذلت [illegible] از [illegible] مسرور و مقرر [illegible] انصاف این است [illegible] است
[illegible] که مذکور شد در تعیین این ساعت مطلوب [illegible] در اوقات [illegible]
و در اوقات [illegible] در این [illegible] مقدار است در آن وقت چهارده ساعت و یازده
دقیقه [illegible] ساعت [illegible] دقیقه [illegible]
از آن مقدار باقی [illegible] از آن مقدار یازده ساعت و بیست و شش دقیقه [illegible] در آن وقت عبارت
از [illegible] ساعت مطلوب [illegible] از [illegible] صلوات الله [illegible] ظاهر میشود [illegible] از انقضای شش
ساعت [illegible] دقیقه [illegible] چهار دقیقه و دو و شش دقیقه [illegible] است [illegible]
[illegible] آن [illegible] عبارت است [illegible] از بعضی [illegible] است که در [illegible] صورت
نیز ساعت مطلوب [illegible] از انقضای [illegible] چهار دقیقه و دو و شش دقیقه خواهد بود [illegible] در [illegible] ساعت
مطلوب [illegible] خواهد [illegible] از [illegible] نعمت عظمی [illegible]
محروم [illegible] ساعت مطلوب [illegible] اجابت بوده [illegible] حدیث [illegible]
آن است که اول [illegible] خواهد [illegible] بوده [illegible] گفت [illegible]
او [illegible] آن [illegible] از درگاه رب الارباب [illegible] خواهد [illegible] قربت [illegible]

سحر بوده است [illegible] از [illegible] جمیع [illegible]
در تعیین سحر است [illegible] احادیث [illegible] استغفار [illegible] در اسحار [illegible] در این آیه شریفه
المستغفرین بالاسحار و آیه شریفه و بالاسحار هم یستغفرون [illegible] و [illegible] این فضیلت عظیم موقوف [illegible]
وقت سحر است [illegible] در وقت سحر خصوص در ماه مبارک رمضان معروف است و اشهار آن نیز [illegible]
بر [illegible] و [illegible] در تعیین آن وقت مختلف است در صحاح و قاموس و غیرها تفسیر نموده اند سحر را
[illegible] نزدیک صبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله قدره در [illegible] این قول
[illegible] در تفسیر آیه شریفه [illegible] سحر [illegible] تفسیر نموده [illegible] آخر شب [illegible]
قدس [illegible] نیز [illegible] نموده فخر رازی در تفسیر [illegible] قول [illegible] داده
[illegible] سحر [illegible] تفسیر نموده [illegible] تفسیر [illegible] نموده و این تفسیر اعم از دو
تفسیر اول است و ظاهر آن است که سحر عبارت است از ثلث آخر شب [illegible] سحر عبارت از [illegible]
و [illegible] خواهد [illegible] در [illegible] لفظ در عرف [illegible] است [illegible] استغفار
در آن وقت [illegible] در این وقت [illegible] استغفار در سحر نموده است و ظاهر [illegible] این
قول از مرحوم علامه [illegible] این مطلب است حدیث صحیح [illegible] سعد الاشعری روایت نموده
قال [illegible] الرضا [illegible] عن ساعات الوتر [illegible] الفجر الاول [illegible] الی [illegible]
[illegible] چون سحر افضل [illegible] و این حدیث دلالت دارد بر [illegible] افضل
ساعات [illegible] ثلث آخر شب است [illegible] از ثلث آخر شب [illegible]
[illegible] بوده [illegible] تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف اعم از این [illegible]
نموده [illegible] القدر [illegible] علیه [illegible] تفسیر است [illegible] ادعیه وارده
در سحر ماه مبارک [illegible] در [illegible] این مطلب ظاهر است [illegible] سحر [illegible] آن
سحر عبارت از [illegible] آن [illegible] ایشان [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] آن [illegible] عبارت [illegible] از وقت آن [illegible] خواهد
[illegible] سحر عبارت است از ثلث آخر شب [illegible] سحر [illegible] است در ماه مبارک
رمضان [illegible] در ثلث آخر شب واقع [illegible] بوده باشد

وهرکه قبل از آن شروع نمود درست نخواهد بود ومخفی نیست که در استغفار ودر الحی صبح ختم شده در وقت تا طلوع صبح
بدانکه وقت این نماز واحسن شروع بعد از آنکه از نصف شب گذشته منقضی شده مقدار یک لحظه یازده رکعت که
عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد وممتد است تا ظهور حمرة از جانب مشرق
لکن افضل اوقات این ساعتی فجر اول است پس وقت فضیلت این محفوف است به دو وقت آخر اوائل
و لاحق سابق بعد از انقضای مقدار یازده رکعت است از نصف شب و لاحق بعد از طلوع فجر صادق
تا ظهور حمرة از جانب مشرق و بنابراین اتیان این نماز قبل از فجر اول جایز نخواهد بود مگر در حالت اضطرار
در صورتیکه اتیان نماز شب و شفع و وتر نموده باشد نظر بظاهر این است در صورتیکه نماز نکرده باشد وگو
هم بکند اتیان این نماز صبح قبل از فجر اول به شبهه … نمود ومخفی نیست که … عقیب نماز
بجا آورده … اتیان این نماز نماید و در اول فجر اتیان … نمود و بعد از دعا … ترک … نماز
رفع شد اتیان این نماز ملتمسانه … حمرة از جانب مشرق ظاهر شده باشد والله
اتیان … بنیت قضا و آنچه مذکور شد در وقت این نماز بدایة ونهایة مشهور میان فقها است
در هر دو مقام خلاف شده بعضی قائل شده اند به آنکه وقت آن … طلوع فجر اول پس اتیان آن
قبل از آن تجویز نمی نمایند وبعضی قائل شده اند به آنکه وقت آن منتهی … طلوع فجر ثانی پس اتیان این دو رکعت
بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان فریضه صبح … ظاهر این است که آن در صورت بوده
باشد که اتیان نماز شب نموده والا هرکه مشغول نماز وتر نمود و فجر ثانی طالع شد … در این صورت
کسی را نمی باید که اتیان این نماز بجا آورد قبل از اتیان فریضه صبح …
موافقت … از فجر اول …
از جمله آن است … مشهور که اتیان … در وقت فضیلت …
اتیان … در وقت فضیلت … غالب آن است که نمازها …
نقص و قصور و اجابت مستغفر است که اتیان … موجب رفع نقایص و قصور … آن است که
نوافل احیاء سنت جناب رسول خدا … از موضوعات آن سرور اختیار …
شده … بر محافظت … احیای سنت … بنابراین …
امت آن سرور … نمایند چنانکه فخر عالم … امری … است …

امت

امت آن سرور را حریص بوده اند قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شما است یعنی از افراد انسان … شاق است بر آن رسول مشقت
یعنی امری که موجب مشقت شما است … مناسب حال امت … است که قرار … سرور داد …
تخفیف از آن نماید بعد از آنکه … بین مقام … شایسته …
بوده باشد در حق امت در این مقام ذکر شود که اطلاع بر آن موجب … است در حق امت …
… در حق عاصیان بخبر نقل شده از انس بن مالک که … از اصحاب جناب رسول خدا …
مضمون آن این است که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وقتی که
نبود در شمار … آن وقت آن سرور نازل شد و وارد شد در حالتیکه … از آن امین حضرت احدیت
ظاهر شد آن سرور عالم از سبب تغیر و الم استفسار فرمودند یعنی آن سرور رسید که …
کیست عالم الجحیم … عذاب آن بوده باشد … آثار سرور … جناب رسول خدا … فرمود
ای جبرئیل … از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت ای محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر
فرمود افروختند بر او هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از
آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بآن کسی که ترا
بحق مبعوث فرموده هرگاه ذره از آن … آسمان و زمین هر آینه …
هلاک میشوند از شدت عفونت آن و قسم بعظمت آن کسی که ترا … مبعوث فرموده هرگاه حلقه از
زنجیر … خداوند عالم مقرر فرموده … بر کوه های عالم هر آینه کوه ها … از شدت
حرارت آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلال آن کسی که ترا برای نبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب
معذب شود بعذاب جهنم هر آینه میسوزند کسانی که در مشرق هستند از شدت عذاب آن …
جهنم آتشی است که حرارت آن شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و همه جهنم آهن است و آب اهل جهنم حمیم
… از برای جهنم هفت در است از برای هر دری طایفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل
شوند … آن حضرت فرمودند … هفت در … جبرئیل … در … جهنم
بعضی از فوق دیگری است … تا هفتم …
تحت است حرارت آن … از طبقه که در فوق او است …

عالم بسوزد آن طبقات بعد از آنکه نزدیک رسیده اند ملائکه عذابیکه موکل بان طبقه میباشند بسبب استغفار ایشان اهل آتش
با گرز و زنجیر و اطراف زنجیر را داخل در دهن ایشان میکنند و از عقب ایشان بیرون می آورند و گرز را بر سر و کمر
ایشان میزنند و آن وقت زنجیرها آنها را میکشند هر نفری را با شیطانیکه یار او بوده در یک زنجیر قرار میدهند
میکشند ایشانرا در حالتیکه رو در قفا بوده باشند و ملائکه عذاب میزنند ایشانرا با گرزهای آهنین جناب رسول
خدا صلعم فرمودند کیست ساکن این طبقه جبرئیل در جواب عرض کرد طبقه که در تحت همه است کسانی آن
منافقین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه که فوق این است ساکنان این مشرکو
ان است نام آن جحیم است و طبقه ثالثه ساکنان ان کفار اند که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام
این طبقه سقر است و طبقه رابعه ساکنان آن ابلیس خود ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند و نام آن
لظی است و طبقه خامسه ساکنان آن یهود میباشند و نام آن حطمه میباشد و طبقه سادسه ساکن در آن است
نصاری میباشند و نام آن سعیر است بعد از آن حضرت جبرئیل علیه سکوت نمود جناب رسول خدا صلعم فرمودند
ای برادر من جبرئیل چرا اخبار ننمودی از طبقه سابعه که ساکنان آن کیانند عرض کرد یا محمد سوال مکن
از ساکنان این طبقه که ساکنان آن اهل معصیت کبیره از امت شما میباشند اما نموده اند اصرار بمعاصی کبیره
نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام این طبقه جهنم است چون این کلام باینجا رسید جناب
رسول خدا صلعم بیهوش شدند و اشک از چشم حضرت جبرئیل بر سر مبارک آن رسول جلیل ریخت و بر دامن خود گذارد
تا حضرت بحال آمدند پس حضرت فرمودند ای جبرئیل مصیبت بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت و
شدید شد حزن و الم داخل آتش جهنم میشوند جبرئیل عرض نمود اهل کبایر از امت تو داخل خواهند
شد پس جناب رسول خدا صلعم و جبرئیل هر دو بزرگوار شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلعم
تشریف بردند بمنزل خود و قرار فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نیاوردند
مگر جهت نماز بعد از فراغ از نماز با کسی متکلم نمیشدند تا داخل در منزل خود میشدند و در بعضی اوقات
بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری میکردند و جناب ... در غرفه ... نمیدانستند که باین نحو بودند تا سه
روز و در این مدت سه روز از اصحاب آن سرور مطلع نشد کسی جرات تکلم با ایشان ننمودند بعد از
سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرات بخود نموده آمدند پس در در خانه سرای جناب رسول خدا صلعم
و گفتند السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی ملاقات رسول الله من سبیل یعنی آیا ممکن است کسی بخدمت

خدمت

خدمت جناب رسول خدا صلعم برسانند احدی جواب نگفت برگشتند بنزد سلمان فارسی سلام کردند و سوال نمودند جواب نشنیدند
تا آنکه بار دیگر بهمین نحو معمول داشتند مطلقا جوابی نشنیدند سلمان فارسی رضی الله عنه را این خطر رسید که در این باب چاره
متمسک شده التماس فاطمه زهرا صلوات الله علیها نماید بخدمت آن معصومه عرض نمود یا بنت رسول الله جناب
رسول خدا صلعم مدتیست که از مردمان احتجاب نموده و بیرون تشریف نمی آورند مگر جهت نماز از شدت حزن و
الم باحدی حرف نمیزنند و احدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیده نساء جامه
را بر سر انداخته تشریف آوردند در وقتیکه آن سرور در سجده بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا
رسول الله فاطمه دختر توام جناب رسول خدا سر مبارک را از سجده برداشتند چون نظر ایشان بر فاطمه افتاد آن سرور
را حالت تغیر و حزن و اندوه و هم از دیدن آن مخدره فرمودند ... رخساره مبارک
آن سرور آب شده بود از شدت حزن و الم که رسیده از غصه نمود گریه بسیار کردند و عرض کردند
یا رسول الله چه خبر میشود ... نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل علیه السلام نازل
و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات است ... اهل
کبایر از امت من داخل است که باعث حزن و الم من گردیده فاطمه زهرا عرض کرد کیفیت
دخول ایشان چگونه است حضرت فرمودند میکشند ملائکه ایشانرا تا داخل جهنم میشوند لکن
روهای ایشان سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای ایشان نمیگذارند و غل و زنجیر بگردن ایشان نمیگذارند
عرض کرد پس چگونه میکشند ایشانرا فرمودند اما مردان پس ریشهای ایشانرا میگیرند و اما زنان
گیسوهای ایشانرا میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت من که ریشهای ایشانرا
میگیرند و میکشند بسوی جهنم و ایشان فریاد میکنند وا شیبتاه وا ضعفاه و چه بسیار از جوانان
از امت من که ریشهای ایشانرا میگیرند و میکشند بسوی جهنم و ایشان فریاد میکنند وا شباباه وا حسن
ایشانرا میکشند تا برسانند بمالک خازن جهنم چون نظر مالک بر ایشان افتد استفسار نماید از ملائکه که
اینها را میکشید کیستند از گروه اشقیاء مثل اینها که هرگز ندیده ام صورتهای اینها سیاه نشده است
و غل و زنجیر بر گردن اینها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باین نحو مامور بودیم که اینها را بسوی تو برسانیم
پس مالک خطاب مینماید باینها که از جمله اشقیا کیستید ایشان در جواب میگویند ما از جمله آنانیم که
قرآن بر ایشان نازل شده و روزه ماه رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشده مگر بر محمد صلعم

پس میگویند آیا نرسید بشما از جانب خدا خبری که منع نماید شما را از معصیت میگویند بلی رسید و لکن شقاوت
بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس فرار میکنند انها بسوی کنار جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی آتش جهنم و ملائکه غلاظ
و شداد که موکلند بر آن آتش پس میزنند بانها ملائکه از گرز آهنین که با او ذلیل میکنند تا کمال تحقیر پس مالک
اذن که میدهد آنقدر گریه میکنند تا آنکه چشم آنها تمام سفید و خون میرسد که خون ان از تشنگی
انها فرو میریزد پس میگویند یا مالک چشم از وقت مالک بانها میگوید اگر این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا
میکردید نمیرسید از آتش جهنم بشما برسد در ان وقت مالک امر میکند تا آتش جهنم بگیرد انها را و آتش میگوید چگونه
بگیرم انها را و حال آنکه ایشان میگویند لا اله الا الله پس از آن مالک میگوید قسم میدهم ترا بخداوند عزت که
بگیر انها را ان میگیرد انها پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش دور میشود از انها از حفظ میکنند آتش
که بگیر انها را و آتش میگوید چگونه بگیرم کسی را که ذکر اسم خداوند عالم میکنند پس مالک میگوید بگیر
انها را آتش میگوید که تو مامور از جانب پروردگار عالم که با امر نموده که انها را بگیرم مالک
میگوید بلی بگیر که مامورم از جانب پروردگار عالم حضرت در آن وقت آتش میگیرد انها را بقدر اعمال
شقاوت انها بعضی را میگیرد تا قدمهای و بعضی را میگیرد تا زانو و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد
تا گردن پس از آن آتش میل میکند بسوی روهای انها مالک میگوید مسوزان روهای آنها که بسیار سجده
کردند از برای خداوند و مسوزان قلوب انها را که بسیار تحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک
رمضان پس باقی میمانند مدتی که خدا خواهد تا آنقدر که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم
الراحمین یا حنان یا منان پس از آنکه خداوند حکم میکند بجبرئیل که برو ببین با انها چه میکنند پس جبرئیل
علیه السلام میاید میبیند که انها گناهکاران از امت محمد صلی الله علیه و آله میباشند بسیار ریش
شکسته میکنند انها را سوزانیده است آتش بدنهای انها را و خورده است آتش گوشتهای انها را و باقی
مانده است قلوب و رو های انها نور ایمان در قلوب انها باقی است پس از رحمت از جانب پروردگار عالم که جبرئیل
از دور انها را در آن وقت چند حال انها بسوی رسیده پس از [illegible] مالک ملائکه که جبرئیل را میبینند پس از آنکه
نظر انها بجبرئیل میافتد و صورت حسن او را مینمودند میدانستند که از ملائکه عذاب نیست و استغاثه مینمایند که
این بنده که هرگز او را ندیده ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت است این است
که واسطه وحی بجناب محمد پیغمبر ص است از آنکه اسم جناب رسول خدا ص را میشنوند همه انها فریاد میکنند که

در جهنم

در جهنم سلام ما را به پیغمبر سید المرسلین برسان که معصیت ما جدا کرده ما را از حق خدمت شما و خبر بده ان حال را از ما
که ما را سوخته است عذاب پس در آن وقت حضرت جبرئیل ع پس از آنکه خود بحضور پروردگار عالم میرسد خطاب میرسد از خداوند عالم
سفر نمایید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد ص را عرض میکند ای پروردگار عالم میفرمایید و حال آنکه داناتر از همه
هستی ایشان از تو مطلب سوالی کردند عرض میکنند که سوال نمودند از من که برسانم سلام انها را به پیغمبر ایشان
برسانم و بدین حال انها را بان سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای رحمت ایشان
داد پس جبرئیل میاید بخدمت جناب رسول خدا ص در وقتیکه آن حضرت در خیمه شریف که از یاران خیمه
هزار در بهشت پس عرض میکند یا محمد ص من آمده ام از جانب امتان که معذبند
در جهنم سلام بشما رسانیدند و عرض میکنند که معصیت ما ما را از حق خدمت شما محروم کرد و خبر از حال ما
ندارید که چه بر ما میگذرد از شدت عذاب آن وقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف میبرند در مقام
مناجات تا [illegible] میروند بسجود در سجده خداوند عالم را از آنچه حمد میکند که احدی پیش از آن حضرت
خدا را از آن نموده پس خطاب میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر را از سجده بردار و هر سوالی که خواهی
بکن که برآورده خواهد شد در آن وقت سوالی که از آن حضرت صادر میشود این است که ای پروردگار
عالم حکم فرموده [illegible] در حق اشقیا از امت من شفاعت مرا در باره انها بدرجه قبول مشرف
گردان خطاب میرسد که در حق ایشان شفاعت تو مقبول است برو در آنجا که امتان تو معذبند بیرون بیاور هر کس
را که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشوند جناب رسول خدا ص و آله بسمت قصر
که نظر مالک بجمال مبارک حضرت میافتد برمیخیزد بجهة تعظیم آن حضرت پس جناب رسول خدا ص
علیه و آله میفرمایند ای مالک حال اشقیای امت من چه حال است مالک عرض میکند که بسیار بد است حال
انها و ضیق است مکان انها حضرت میفرمایند در جهنم را باز کن پس باز میکند در را پس از آنکه نظر عصیانکاران امت
بجمال کمال مبارک آن حضرت میافتد فریاد و ناله میکنند که یا محمد
علیه و آله ما را آتش سوزانید و گوشت بدن ما ها را سوزانید در آن وقت جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله همه انها را از آتش بیرون میاورد در حالتیکه بدن همه انها سوخته شده پس حضرت
انها را به چشمه که بر در بهشت است اسم او حیوان است میبرند در آن نهر که
حالت بیرون میایند صحیح الاعضاء و الجوارح خوشی صورت بطوری که نظر جوان امرد بی ریش انها

نقل شده و چنین عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت بعد از آنکه اهل بهشت بطبقات جهنم میگویند
مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شدند تمنا میکنند که کاش ما مسلمان میبودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم
و اینست الاشاره بقوله تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین

در بیان مطالبه مناسبت مباحثه سابقست و این بسیار است

در بیان آنست که افضل نوافل رواتب کدام است

بدانکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد از آن نافله زوال یعنی نافله ظهر افضل از باقیست
بعد از آن نافله فجر افضل از تتمه است و نافله مغرب افضل از باقیست و نافله عصر افضل از
نافله عشاست

در عروض اسباب سقوط تکلیف بصلاة و رفع آن است در این دو مقام

در عروض و حدوث این اعذار است بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون
یا اغماء بهم رسید بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت نماز تا عروض این اعذار مقداری
منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید در این صورت قضای آن نماز لازم است
چونکه در صورت عدم اتیان بنماز و اگر چنین نبوده باشد قضای آن نماز لازم نیست تفصیل این مسئله
مقتضی این است که گفته شود که گاه هست همان انقضای مقداری که کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا
رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاه هست این قدر
کفایت در حکم بلزوم قضا نماید اول در صورتیست که کسی در حین دخول وقت فریضه جمیع شرایط
صلوة در حق او متحقق بوده و مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت
از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل اینکه ضعیفه حائض شد در این صورت
به اشتغال آن نماز لازم است و اما در هرگاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای این
مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم
بلزوم قضا از انقضاء شدن مقداری که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و هم چنین است
نفاس و جنون و اغماء

در رفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب
رفع شد و آخر وقت درک شود مقداری که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید
در این صورت اتیان باین نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آخر وقت
درک شود مقداری که کفایت غسل و یک رکعت و از نماز کند نماز واجب است و هم چنین هرگاه

طهر یابد و بعد از بلوغ درک شود مقداری که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر
این است که نماز ادا باشد پس نیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر این است که اگر زمان
کفایت غسل و یک رکعت را نماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز واجب بوده باشد
و ظاهر این است که وسعت زمان بجهة رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت رفع
خبث ننماید باز لازم خبث نماز لازم خواهد بود در جمیع صور مذکوره هرگاه انقلاب نماز در
همان وقت نماید اثم و قضای آن نماز واجب بوده باشد و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر
قبل از غروب درک نماید مقداری که کفایت پنج رکعت نماز نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر این شخص
لازم خواهد بود و هم چنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت نماز مغرب
و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک در این وقت لازم است
اتیان بنماز عشا نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر باینکه این مقدار مختص بنماز عشاست
پس باقی نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب نماز مغرب
و عشا در این صورت ضعیف است وجه آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و علاوه آنکه وقت
مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس از مفروض
خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چگونه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب
نیست لکن در بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوئیم یعنی هرگاه بقدر رکعت
از آخر وقت درک شود هر دو نماز واجب است این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج
رکعت خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی که مختص است بنماز عشا چهار رکعت
است که مشتمل بر سوره نباشد پس این فرض که شده در چنین صورت نماز مغرب و عشا هر دو واجب
خواهد بود صحیح نخواهد بود تحقیق در مسئله این است در حق مختار که وقت چهار رکعتی که مختص
بنماز عشاست که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره و این معنی
تاخیر در نماز عصر و عشا در حق مختار تا این حد جایز نیست اما تاخیر زیاده بر این ظاهر آن است
که جایز نبوده باشد اگر چه کفایت چهار رکعت بدون سوره میکند و اما از ارباب معاذیر پس هرگاه
مقدار پنج رکعت بدون سوره محکم از وقت درک نماید ظاهر این است هر دو نماز واجب
بود نظر بضیق وقت و اطباق فقها بعدم وجوب سوره در این صورت حالت ظاهر است

لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم
و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت تمکن از علم
اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج
شده یا بعض در خارج وقت شده و بعض در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود که کل نماز
واقع در وقت شده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد بمظنه میتوان
نمود و این قسم منقسم بدو قسم میشود اول آن است که متمکن از تحصیل علم در حال نیست و هم
چنین نیست رجاء حصول علم در استقبال در این صورت اعتماد بمظنه در دخول وقت بلا اشکال است
دوم آن است که متمکن از تحصیل علم در حال نیست لکن رجاء حصول علم در استقبال هست مثل یوم
غیم در این صورت نیز اعتماد بمظنه ظاهر است میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم
بدخول وقت حاصل شود بلکه بهمان مظنه بدخول وقت نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بمظنه در این
صورت نمود نماز از این نیست یا معلوم شد که کل او مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع
نبوده است یا مطابقت و عدم مطابقت هیچ یک مشخص نشد صحت صلواة در قسم اول مسلم است
و هم چنین است حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود یک قسم این است که
اگر چه فساد اعتقاد او مشخص شد لکن بعضی از اجزاء صلواة در خارج وقت شده و بعضی در وقت واقع شده
این قسم نیز نماز صحیح است اگر چه اجزائی واقعه در وقت اقل بوده باشد نسبت با اجزاء واقعه در وقت
اقل بوده باشد نسبت با اجزاء واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که فساد اعتقاد او بعد از
فراغ از نماز مشخص شده و لکن قبل از دخول وقت اما اگر بعد بگه نماز را تمام نماید در بین نماز وقت
داخل میشود و بعضی از اجزائی نماز بعد از دخول وقت میشود در این صورت ظاهر این است که نماز
باطل بوده باشد پس قطع نماز در این وقت که نماز مشخص شد که هنوز وقت داخل نشده و منافی است
اگر چه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلواة وقت داخل میشود و قسم دیگر آن است که کل اجزائی
صلواة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت آن لازم است
راجح و افضل در همه نمازی آن است که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در اتیان
بآن نماز مگر در مواضع چندی که مستثنی شده از این حکم که مذکور میشود بلکه تاخیر افضل از تعجیل است
اول نماز ظهر و عصر است اوما در حق نافله گذار آن است که بعد از ادای نافله تاخیر نماید و هم چنین

نماز صبح و نافله

نماز صبح افضل از آن است که بعد از اتیان چهار رکعت نافله تاخیر نماید و هم چنین نماز صبح افضل از آن است
که بعد از اتیان دو رکعت نافله را تاخیر نماید هرگاه نافله را مقدم بر فجر اتیان نموده باشد دوم نماز عشا است
اولا تاخیر آن است تا زوال حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف بعرفات
نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام چهارم تاخیر نماز است بجهت حصول علم بدخول وقت
آن در مقامیکه اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر نماز است مستحاضه با استحاضه
کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه مقتضای مستند آن است یا تاخیر نماید تا اتیان نماید
هر یک از این صلوتین در آخر وقت فضیلت آنها بانتظار نماز و جمع میان عصر با غسل واحد و
هم چنین جمع نماید مابین مغرب و عشا بغسل واحد و اتیان هر دو در وقت فضیلت تاخیر نماید
بجهت تقرب و انتظار نماز با رعایت اتیان صلوة را در اوقات صلواة فضیلت آنها بس تاخیر نماید
نماز ظهر را تا حدیکه بعد از اتیان بغسل و ظهر ظل شاخص مثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر بعد از
آن بلا فصل نماید و تاخیر نماید نماز مغرب را تا حدیکه بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب مغربیه
شود و بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر که تیمم نمایند در صورتیکه
تکلیف آنها تیمم است بجهت عذریکه موجب تیمم میشود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد
تاخیر نماز از اول وقت راجح است بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت آن وقت اگر مرتفع شد
بمقتضای آن معمول میدارد و اگر نه آن وقت تیمم میکند و نماز میکند هفتم در حق صائم در صورتیکه
جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعه با او بکند پس در این صورت افطار را مقدم میدارد
بر صلواة هشتم تاخیر نماز است بجهت دفع بول و غایط نهم تاخیر صلواة مغرب است تا آخر
وقت فضیلت در حق مسافرین و مطلوبین تا جمع کند مابین مغرب و عشا در وقت فضیلت
هر دو بعد از ازاله نجاست در صورتیکه در نجاست از ازاله نقش بوده باشد یا ضعف خفیف مریض
قائم بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از مربیه طفل در صورتیکه ثوب منحصر بفرد داشته باشد
در این صورت تاخیر ظهرین مینماید تا آخر وقت بعد از شستن آن ثوب و جمع مینماید
مابین ظهرین و عشائین بار دیگر یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهت اشتغال بقضای
حاجت مومن دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافله

آنها در وقت نافله درک نموده باشد در این صورت اولی تأخیر دو نماز است بقدری که فارغ از نافله شود
سیزدهم تأخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب
در این صورت اولی تأخیر نماز صبح است بقدری که اتمام نماز شب و اتیان بنافلهٔ فجر نماید چهاردهم
تأخیر فریضه است از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم تأخیر صلوات است
در حق کسیکه ذمّهٔ او مشغول بفوائت بوده باشد شانزدهم تأخیر صلوة در صورت اشتغال ببعض
شرایط بجهة عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن بنا بر مثل صلوة بکشف عورة در اول وقت
در صورت عدم تمکن از ستر یا رجای تمکن از آن بنا بر منع نماز در اول وقت با نجاست
ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن یا از ازالهٔ آن با احتمال تمکن از ازالهٔ آن بنا بر تأخیر تا ضیق وقت
و همچنین نماز در وسعت وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده با تأخیر و سجود بر چیزی که
سجده در آن جایز نیست در حال اختیار با عدم امکان از چیزی که سجده بر آن جایز است در آن وقت
با رجاء تمکن از سجده بر آن با تأخیر و موارد دیگر هست که تأخیر نماز در آن راجح است

آنست که نافله منقسم است بر سه قسم راتبه و این نوافل یومیه است و ذوات
اسباب مثل نماز طواف و استسقاء و نماز تحیت مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها
و نافلهٔ مبتدئه و آن نمازیست که مکلف اتیان بآن مینماید بنزد خود بی تعیین بخصوصها در شریعت
وارد شده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده است قسم اول موقت است چنانچه بیان شد
پس در غیر وقت آن اتیان بآن نتوان نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث
در هر وقت از اوقات که کسی خواهد اتیان میتواند نمود مگر آنکه قسم ثالث مکروه است اتیان
بآن در پنج محل یا موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن
سه موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب پهن شود بهمه
جاها دوم وقت قیام آفتاب است که عبارت از نزدیک رسیدن آفتاب باشد بدایرهٔ
نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی میکند تا وقت
غروب و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب و وارد
هر دو کراهت میشود و از این در صورتیست که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد

بزردی

بزردی و گاه است زمان کراهت فعلی بیشتر است از زمان کراهت زمانی و این در صورتیست
که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد و گاه هست بعکس این است یعنی زمان کراهت فعلی
اقل از زمان کراهت زمانی است و این در وقتی است که اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت
نموده باشد صبی مطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت نماز از این جهت
یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و این سه صورت
در جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت یک رکعت نماز یا زیاده دارد یا نه
و بر کل تقادیر یا بلوغ بحجر است که مبطل طهارت نیست مثل آنکه بسن یا مبطل است
پس مسئله بچندین صورت متصور میشود و از قسم نماز واجب نیست و این در صورتیست
که زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد
یا بعد از آن اشتغال آن یا بعد از فراغ آن و تفاوت نیست که بلوغ بحجر بوده باشد که مبطل
طهارت بوده باشد یا نه و همچنین است در صورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز
و طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بحجر بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و در بقیهٔ صور نماز
واجب است و این در صورتیست که بلوغ بحجر نبوده باشد که وسعت یک رکعت را داشته باشد خواه
خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ و همچنین در صورتیکه بلوغ
بحجر بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد ولکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و یک رکعت
نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید آثم و قضای آن
لازم خواهد بود آن است که هرگاه مشغول بعصر شده باشد باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده
یا مشغول بنماز عشا شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد از آن اعتقاد یا در اثنای
نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از هر یک از نماز پس در این مطلب دو مقام است

آن است که ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این هم بر سه قسم میشود
اول آن است که شروع بنماز متأخر در وقت مختص بمتقدم بوده باشد و ظهور فساد اعتقاد
نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دوم آن است که شروع بنماز متأخر در وقت
مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک ما بین صلوتین بوده باشد

سیم آن است که شروع بنماز لاحق در هم چنین ظهر و عصر هر دو در وقت مشترک بوده باشند و حکم این
قسم لازم است که بعضی از اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق بنیت قلب
نیت نماید از لاحق بسابق پس نیز نحو قرار دهد که این نماز نماز ظهر است با موافق قسم چهارم
آن است که زمان شروع بنماز در زمانی نبد که هر دو در وقت مختص بنماز زمان نبعه باشد
مثل اینکه شروع بعصر بنماز نماز در آخر وقت نمود با اعتقاد آنکه ذمه او از نماز ظهر یا مغرب
بری شده در اثنای نماز بخاطر او آمد که نماز ظهر یا مغرب را اتیان ننموده در این صورت نیز ظاهر
عدول جایز نیست پس لازم است همان نماز را بقصد آنکه عصر یا عشا است با تمام رسانیده بعد از آن
نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آن است که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک
بوده وقت تذکر بجهت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم اگر چه نیست که اگر عدول
بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن از درک یک رکعت از نماز لاحق در وقت خود خواهد شد
پس عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد بلکه بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن یک رکعت
از نماز سابق را در وقت اتیان نمود فاز از اشکال نیست لکن با ظاهر این است که عدول
نتواند نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم باز
آن است که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه نیز در اینجا جاری است
توضیح مقام مقتضی این است که گفته شود فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص نماز سابق است
یا در وقت مشترک است یا در وقت مشترک نمود است یا در وقت مختص نماز لاحق خواهد بود و بر جمیع
تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات
متعدد خواهد بود اول آن است که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بنماز سابق لازم بوده باشد
پس عدول در این مقام ثابت نخواهد بود دوم آن است که زمان فراغ مخالف با زمان
شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق اگر چه مختص بزمان لاحق است لکن زمان
فراغ بعد از وقت مشترک مابین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که این
نماز باطل نبوده باشد پس اعاده این نماز بعد اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سیم آن است
که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ

از آن و زمان

از آن و زمان شروع بآن هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگر چه
عدول ثابت نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده آن واجب نبوده باشد
پس اتیان مینماید بنماز سابق به تنهائی چهارم آن است که زمان شروع با زمان فراغ
از نماز لاحق مخالف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد
و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آن است که زمان فراغ موافق بوده باشد
با زمان شروع باین نحو که هر دو وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این دو صورت نماز لاحق صحیح است
و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت نماز
سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید آن را بنیت قضا پس آنچه مذکور شد مشخص شد که اعاده
از نماز سابق بلاحق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز با هم در عدد رکعات مساوی
بوده باشند یا مختلف و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشند یا سه رکعتی یا دو رکعتی
لکن در این دو صورت اخیر لامحاله احدهما میباید قضا بوده باشد و دیگری قضا یا ادا یا هر دو قضا
بوده باشد بخلاف در چهار رکعتی چنانچه تصویر در دو قضا ممکن است در دو ادا نیز ممکن است
و هم چنین در مختلفین پس جواز عدول مختص خواهد بود بصورتیکه متذکر بخلاف حال شود
و در اثنای نماز و این اعم است از این است که هر دو ادای نماز بوده باشند چنانچه کلام در این بود
یا هر دو قضا بوده باشند یا مختلف باین معنی که معدول منه ادا بوده باشد و معدول الیه قضا
یا بر عکس اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول منه و معدول
الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشند ثابت است مادامیکه فارغ نشده است اگر چه صیغه
هر قبل سلام نبوده باشد که بآن از نماز خارج میشود و هم چنین است در صورتیکه معدول منه
و معدول الیه مختلف بوده باشند لکن رکعات معدول الیه مثلا زیاده بوده باشد
از رکعات معدول منه مثل آنکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد و معدول الیه نماز عصر و اما
هر گاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل آنکه معدول منه نماز عشا است
و معدول الیه نماز مغرب شکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح
نیست چه ظاهر است که بعد از رفع رأس از سجود در رکعت اخیره مانع بجا آوردن رکعت خواهد بود مخفی نیست

کر نماز مغرب سه رکعت است پس عدول درین صورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه نیست که محل عدول فوت
میشود بدخول در رکوع رکعت رابعه در صورت مذکوره کلامیکه درین مقام هست این است که آیا فوات
محل عدول موقوف بر زیاده رکن است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد حقیر ثانی است
بنابرین هرگاه در صورت مذکوره ایستاده و در رکعت چهارم نماز عشا را تمام نماید دیگر عدول نمیتواند نمود
اگرچه شروع بقرائت یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در فرض مذکور هرگاه متذکر بشود بخففه حال باشد
بعد از آنکه ایستاده است که رکعت چهارم نماز عشا را اتمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ ازین نماز
اتیان نماز مغرب نماید از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانکه بعد از فراغ از محل ثابت نیست
هم چنین است در اثنای محل هرگاه تجاوز نمود از محل عدول و هم بیان مشخص شد که اختلاف در کیفیت
مابین معدول منه و معدول الیه در قرائت در جهر و اخفات مانع از عدول نیست و اهمدا جایز است
عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح و هکذا بدانکه در اصطلاح
اهل شرع عبارت است از موضعی که لازم است استقبال بجانب آن در حالت نماز و لازم است کردانیدن
آن در حالت احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن و گردانیدن وجه را در حالت ذبح بجانب آن
و ترک نمودن توجه بجانب آن را در حالت بول و غایط فقهای اعلی الله مقامهم اختلاف کرده اند
و در تعیین آن بسیاری از قدمای فقها فرموده اند آن کعبه است در حق کسانیکه در مسجد الحرام
باشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصی که در حرم میباشند و حرم است در حق کسانیکه در خارج
حرم میباشند وحق آن است که قبله عبارت از فضائی است که کعبه معظمه در آن است از فوق تا سموات
علا و در تحت تا تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال آن و بمنزله همین فضا است
در حق کسانیکه متمکن از استقبال آن نیستند و این قول مختار اکثر محققین از فقها است و مختار
در تعریف جهت آن است که گفته شود جهت قبله فضای جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم
بوده باشد یا مظنون یا احتمال عدم خروج آن فضا از هر جزوی از اجزای جرمیه آن امتداد
پس قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع آن امتداد است و احتمال نسبت بهر جزوی از اجزای آن
امتداد عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و مجهولیت آن
وگاه هست جهت بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود وگاه هست تمام نصف شمالی چنانکه گاه هست

تمام نصف شرقی

تمام نصف شرقی وگاه هست تمام نصف غربی میشود وگاه هست ربع غربی جنوبی وگاه هست ربع شرقی
جنوبی میشود وگاه هست ثمن و هکذا و تفصیل مقام آنست که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد
بچند قسم میشود اول آن است که طول و عرض بلد هر دو زیاده از طول و عرض مکه معظمه باشد در این صورت
مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دوم آن است که عرض بلد زیاده از عرض مکه معظمه باشد لکن طول کمتر
از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم آن است که طول و عرض بلد هر دو
کمتر از طول و عرض مکه معظمه باشد در این قسم مکه شمالی شرقی بلد خواهد بود چهارم آن است که طول بلد
از طول مکه زیادتر بوده باشد لکن عرض کمتر از عرض مکه معظمه باشد در این قسم مکه در ربع غربی شمالی
بلد خواهد بود پنجم آن است که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض
مکه ششم آن است که طول بلد با آن مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه
در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانکه در قسم ششم نقطه سمت قبله نقطه سمت
شمالی خواهد بود هفتم بار مساوی بوده باشد آن است که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن
طول بلد زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم آن است که عرض بلد با عرض مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن
طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت
قبله نقطه مغرب میباشد و در قسم ثانی آن نقطه نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانکه
مطلع خواهی شد بدانکه عمده در تشخیص سمت قبله هر بلدی باصطلاح فقها عمده هیئت است پس
مناسب این است که اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت پس میگوییم
سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارت است از نقطه محل تقاطع دائره افق
آن بلد و دائره عظیمه که مرور نماید بسمت راس آن بلد و سمت راس مکه آن نقطه تقاطع
اقرب بسمت راس مکه است و خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه این
خط خط سمت قبله میباشد که بنای محراب را بر این میگذارند بعد از آنکه نقطه و این خط
مشخص شد قبله مشخص است جهت در این مقام در طریق تشخیص و استعلام آن است و استعلام
آن بچند طریق میشود اسهل و انفع بطریق دائره هندیه است بیان آن این است که موضعی
از زمین یا غیر زمین را هموار نماید بحدیکه سطح آن مطلق تقعر و تحدب بهیچ وجه

پستی و بلندی نداشته باشد یعنی سطحی کاغذ که اگر آب بر آن بریزند بهمه جهات بالسویه جاری شود بالمساوات
و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحوی که محیط بهمان سطح نبود بلکه دایره داخل این سطح واقع شود
پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر بعد از این شاخص
تعبیه کنند مخروط الشکل بوده باشد در آن دایره نصب نمایند بنحوی که مرکز قاعدهٔ این مخروط منطبق
شود بمرکز دایره و این دایره چنین رسم شود که بر مرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف
قطر قاعدهٔ مخروط بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعدهٔ مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص میشود که مرکز
قاعده منطبق شده است بمرکز دایره اولی و لازم است شاخص در بلندی بقدری بوده باشد که ظل آن
در حالت انتقاص بحدی برسد که اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص
داخل دایره شود و در حالت ازدیاد خارج شود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله میباید استخراج
خط نصف النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه داخل در دایره شود
مدخل ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال ظل نمود تا از دایره خارج شود آن وقت تعیین مخرج
نماید ظل بعد از آن مابین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهة دو قطعه
از دایره و خطی که اخراج میشود از مرکز دایره بجهة تنصیف وتر مذکور او قطعهٔ مذکوره از دایره شود
و آن خط نصف النهار خواهد بود میل ظل از این خط از جانب مغرب دلیل تحقق زوال است ولا محاله
اصل این دایره بخط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این
دو قسم خطی اخراج میشود که تقاطع نماید بخط نصف النهار در مرکز دایره امکان بزوایای
قائمه پس اصل دایره باین دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی که هر یک ربع دور میشود و این خط نامزد
مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم بهمین مدعی که عبارت
از استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره باین استخراج خط
نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله و دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست آن دو قسم این است
که بلاد و بعضی باشند با مکه در طول اگر در اینجا که عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد
خواهد بود و سمت قبله نقطهٔ جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد ~~بیشتر بوده باشد از عرض مکه~~ اقل از
عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطهٔ شمال خواهد بود پس هر گاه کسی در اول متوجه

نقطهٔ جنوب شده

نقطهٔ جنوب شده متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی در نماز متوجه نقطهٔ شمال شده متوجه قبله خواهد بود
و لکن در قسم ششم تا قسم هشتم استخراج خط نصف النهار تنها کفایت نمیکند در استخراج
سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان آن این است که در صورتی که طول و عرض بلد اکثر بوده
باشد از طول و عرض مکه مثل اصفهان مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض
آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض آن بیست
یک درجه و چهل دقیقه است پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد آن است بعد از استخراج
خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره بسه خط بچهار قسم متساوی از هر یک از نقطهٔ جنوب
و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این
فرض بجانب مغرب و وصل نمایند مابین این دو موضع بخط مستقیم و هم از هر یک از نقطهٔ مشرق
و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در این فرض مذکور عبارت
از یازده درجه بوده باشد که گفتند تقریبا بجهة آنکه تحقیقا ده درجه و چهل و پنج دقیقه میشود تقریبا
مابین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط اول که عمود و فصل
مابین الطولین بوده بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع این دو خط این خط
خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول و عرض مکه در این صورت
مکه شمالی مشرقی میشود پس طریقهٔ استخراج سمت قبله مقتضی آن است که شمرده شود از نقطهٔ
جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر نقصان طول مکه از طول بلد و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند
و هم چنین از نقطهٔ مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و مابین موضعین
بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط با هم تقاطع خواهد نمود بعد از آن از مرکز دایره
خطی اخراج نمایند بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود
که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه در این صورت شمرده میشود از نقطهٔ جنوب
و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود مابین موضعین
بخط مستقیم و هم چنین از نقطهٔ مشرق و مغرب بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد
و مابین نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط با هم دیگر تقاطع خواهند نمود بعد از آن

از مرکز دایره عظمی اخراج میشوند بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود
که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه جنوبی بلد خواهد
بود طریقه استخراج سمت قبله آن است که از جنوب و شمال بقدر زیاده تا طول مکه از طول بلد شمرده شود
از محیط دایره بجانب مشرق و ما بین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرق و مغرب
شمرده شود از محیط دایره بجانب جنوب بقدر زیاده عرض بلد از عرض مکه و ما بین موضعین
وصل شود بخط مستقیم دو خط با هم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع
خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش
اقسام از اقسام ثمانیه مذکوره مستخرج شد و دو قسم دیگر باقی یکی آن است که بلد مساوی العرض
باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و ثانی مثل این است در عرض لکن
طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگرچه توهم شده که قبله نقطه مغرب بوده باشد
در اول و نقطه ثانی در مشرق پس اخراج خط مشرق و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله لکن
چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن میبود که دایره اول سموت بلد منطبق بوده باشد
با دایره اول سموت مکه و این محال است چه غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه
در دو نقطه است و اگر دایره اول سموت بلد منطبق میبود با دایره اول سموت مکه لازم می آمد
که غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه در چهار نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب
این است که گفته شود که دایره اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع می نماید با معدل النهار
بعد از آن شروع مینماید به تباعد تا آنکه میرسد بسمت رأس بلد در اینجا غایت تباعد ما بین
این دایره متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه نقطه در مغرب با هم تقاطع
مینمایند و چون که فرض این است که بلد با مکه مساوی در عرض بوده باشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است
از طول مکه در این وقت لا محاله دایره اول سموت بلد در سمت رأس بلد غایت تباعد ما بین
از دایره معدل النهار است بعد از مرور از سمت رأس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعا مرور
نمیکند بسمت رأس مکه بلکه بسمت رأس مکه واقع میشود در جانب شمال غربی بلد پس نقطه مغرب
سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارت اخرای نظر باینکه

مفروض است که

مفروض این است که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد بنابراین بعد سمت رأس بلد از معدل النهار مثل
بعد سمت رأس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود که دایره اول سموت بلد مرور نماید بسمت
رأس مکه لازم آید در دایره عظیمه متقاطعه غایت تباعد آنها از هم در چهار نقطه بوده باشد
و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در این صورت
که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه نقطه سمت قبله نقطه مشرق نمیتواند شد قطعا بلکه نقطه سمت
قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی در بیان وجهی که مذکور شد توضیح مطلب این است که دایره
اول سموت بلد در این صورت که توهم از آن شده است از نقطه مغرب بلد در اینجا با معدل
النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا سمت رأس در اینجا که ربع دور است غایت
تباعد ما بین این دایره است با دایره معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر باینکه
مفروض این است که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لا محاله نمیتواند مرور نمود بسمت رأس
مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود
نه نقطه بلد مشرق و هو المطلوب طریقه دیگر از طریقه که بآن تشخیص سمت قبله میشود آن است
که ملاحظه ظل شمس شود در حینی مرور شمس بسمت رأس مکه و ظل شمس در آن وقت خط سمت
قبله خواهد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی این است که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه
زادها الله تعالی عزا و شرفا بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایت میل منطقة البروج
از معدل النهار که تعبیر از آن بمیل کلی مینمایند بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله شمس در
وقتی که بوده باشد در جزئی از اجزای منطقة البروج که بعد او از معدل بعرض مکه بوده باشد خواه در وقت
صعود باشد خواه در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت رأس مکه و این جزء از منطقة البروج
که بعد او از معدل بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنابر آنچه تصریح فرموده بآن محقق طوسی
قدس الله سره و جزء هشتم درجه جوزا است و بیست و سیم درجه سرطان در اول شمس صاعد خواهد بود
و در ثانی هابط و مرجع در اطلاع بر اینکه شمس در اواخر جوزا بین است در حق اغلب ناس تقاویم
و اما تشخیص آنکه شمس در آن حین بسمت رأس مکه مرور مینماید پس آن طریق این است که تفاوت ما بین
طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد

آن زاید از اصحاب نجوم باز از هر پانزده درجه یک ساعت وضع نموده و باز از هر درجه چهار دقیقه آنوقت
ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان قدر که باز از زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس به نصف النهار بلد برسد
آنوقت شمس در نصف نهار مکه و سمت رأس مکه خواهد بود و ظل شمس در آنحالت سمت قبله میباشد
مثلا هرگاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن بلد در حالت وصول شمس بدرجه نامعینه جوزا شش ساعت
نیم تقدیم باشد و زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر سه درجه بوده باشد در این وقت تعیین ارتفاع شمس باصطرلاب
مینماید تا سه درجه به نصف النهار بلد برسد آنوقت مشخص میشود که شمس برابر نصف النهار مکه رسیده
ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل آنکه فرض
شود طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه و نیم در اینوقت بعد از آنکه شمس بدایره نصف النهار
بلد رسید بمقدار نیم ساعت تامل نموده آنوقت شمس در نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در اینوقت
سمت قبله میباشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن از راههای که مذکور شد
یا غیر آن و لکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان بر این نحو میتوان نمود مگر در صورتیکه
علم یا مظنه در مشتبه باشد بر خطا آن در هر یکی از این دو صورت که بوده باشد اعتماد نمیتوان نمود
بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا مجتهد بعلم یا مظنه شود بلکه در صورت اشتغال مظنه و عدم تمکن
از آن در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر مساوی بوده باشد لازم است اتیان چهار در چهار سمت
و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است اتیان سه نماز در سه سمت
اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار مینماید بدو نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار بنماز واحد
بهر سمتی که خواهد یا رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار این است
که در این مقام تنبیه شود بر چند امر اول آن است که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت
در صورتیکه یک نماز بوده باشد ظاهر آن است مثل نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر
یا مغرب و عشا در این صورت آیا لازم است اول چهار نماز را در چهار سمت اتیان نماید بعد از آن
اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی می باید بعد از فراغ از نماز
ظهر در آن جهت بوده باشد یا مخیر است بهر نحو که خواهد اتیان نماید ظاهر اول است پس اول اتیان
بچهار نماز ظهر و در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت

نماید لکن لازم

باهم و بعبارة اخری اقرب بفهم خواه الساکن الی
مابین هر دو خط مساوی بعید باشد ما بین دو خطه

نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه جایز است اتیان بنماز
عصر در اول دفعه در سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را دوم همچنین آن است که در صورتیکه اتیان بچهار
نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید بنحویکه زاویه ما بین هر دو خط
مساوی بوده باشد این دو خط بعد از تقاطع بچهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز ما بین دو قدم قرار
دهد و نماز کند سیم آن است آنچه مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت وسعت وقت است
اما در حال تنگی وقت اقتصار نماید بآنچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یک
نماز اقتصار بهمان یک نماز نماید و تعدد لازم نیست و در تعیین جهت در این صورت مختار است
و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز و همچنین در سه چهارم واجب نیست در حق متحیر
در امر قبله تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند از وقت مگر مقدار یک کفایت چهار نماز یا شش نماز
یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر این است که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا در صورتیکه
عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا آخر وقت بلی دور نیست کسی بگوید که لازم بوده باشد تاخیر در نماز
در صورت علم برفع مانع در آخر وقت پنجم آن است که هرگاه مقدار چهار نماز از اول زوال گذشته
منقضی شده بر متحیر قبله بعد از آن مصحوب بعض معاذیر مسقط تکلیف شد مثل آنکه ضعیفه حائض شد
بعد از تقاطع عذر خالی از این نیست یا باقی است وصف تحیر یا نه اگر باقی است لازم است اتیان
بچهار نماز ظهر قضای نماید و قضای نماز عصر برای او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا نماید در چنین
صورت او را بلکه لازم این بوده که تاخیر در او قضا نماید نماز صبح متحیر شود اگر چه بنابر قول بمضایقه
بوده باشد نظر باینکه مشغول ذمه بقول نیست باین فرض ظاهر نیست و اگر متحیر باقی نبوده
باشد در چنین قضا اشکالی در این نیست که چهار نماز ظهر قضای بچهار سمت واجب نیست
بلکه جایز نیست و همچنین ظاهر این است که بدا اشکالی اتیان بچهار نماز ظهر قضای بچهار سمت
در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد پس اجتزاء بیکمرتبه بیکنماز ظهر میتواند
نمود لکن کلام در این است که آیا در این صورت که مقدار سیزده رکعت نماز از اول زوال منقضی
شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد آیا قضای نماز عصر بر این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم
در مسئله خالی از اشکالی نیست لکن ظاهر این است که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد

و از اینجا ظاهر میشود هر گاه به مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلاً منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود
حکم بوجوب قضای نماز ظهر حکمی نخواهد شد در صورتی که منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز
ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که متحیر در امر قبله
در اول وقت متحیر بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد متحقق است مقدار انقضای چهار رکعت یا هشت
رکعت با انقضای زمانیکه کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اگر چه ما بین تحقق تحیر
و عروض عذر مسقط تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه یک نماز کند که مختلف شده باشد ششم آنچه مذکور
شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن بالاضافه به اول وقت بود و اما آخر وقت پس مجمع که عذر مسقط
تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداری که کفایت چهار نماز نماید با طهارت ظاهر این است
که این مقدار وقت مختص به نماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیر در قبله از اول وقت به مقدار چهار نماز مختص
به نماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص به نماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود
نه بعنوان ادا و نه بطریق قضا و هر گاه به مقدار پنج نماز از آخر وقت درک نماید واجب است یک نماز
ظهر به سمتی که خواهند و چهار نماز عصر به چهار سمت و هم چنین هر گاه به مقدار شش نماز یا هفت نماز درک نماید
دو نماز ظهر در اول به دو سمت و سه ظهر در آخر به سه سمت اتیان مینماید در جمیع نماز عصر به چهار سمت
هفتم هر گاه متحیر در قبله مشغول به نماز شد به قصد اینکه چهار نماز نماید به چهار سمت مثلاً بعد از ادای
یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یا آن نماز که قبل از زوال تحیر از او صادر شده به سمت
قبله بوده باشد یا خلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا به آن نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است
اتیان یک نماز به سمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقاً به سمت قبله بوده باشد در جواز اجزای آن
بی اشکال است احوط اعاده آن نماز است ثانیاً به جانب سمت قبله بلکه دور نیست که واجب
بوده باشد به جهت آنکه بر مکلف لازم است که نماز به سوی قبله اتیان نموده باشد و امتثال در صورتی متحقق است
که قبل از اقدام به صلاة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله بوده باشد است آنوقت شروع به نماز
نماید و در متحیر چونکه این معنی متحقق نبود شارع چهار نماز را بر او واجب نمود من باب المقدمه
در هیچ یک از نمازها حکمی نیست نادر این بوده باشد که یک نماز او به سمت قبله بوده پس امتثال
در حق مکلف بیکی از دو وجه متحقق میشود یا آنکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت

سمت قبله

قبله است و شروع به نماز نماید به همان سمت یا آنکه بداند لیکن چهار نماز مثلاً بجا آورد و در
ما نحن فیه هیچ یک متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال ممکن نیست پس اعاده نماز به جانب سمت لازم خواهد
بود و اما هر گاه رفع تحیر در اثنای نماز شود پس هر گاه مشخص شد که نماز بر خلاف سمت قبله است
قطع آن لازم است و اگر به سمت قبله بوده باشد اگر چه مقتضی ... مقتضی حکم باتمام است
لکن مقتضای لا صلاة الا الی القبله نظر به آنچه مذکور شد باز حکم به لزوم قطع است به جهت آنکه
لفظ صلاة اسم است از برای افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امتثال مضمون این حدیث موقوف
بر این است که وقت شروع به نماز معتقد این بوده باشد که این صلاة بجانب قبله است و موقوف
به چنین است هشتم آن است این حکم که مذکور شد بغیر اتیان به چهار نماز به چهار سمت آیا مختص
به نماز یومیه یا عام است حکمی است تفصیل در این مقام این نحو است اما نماز میت بر ظاهر این است
که اکتفا به یک نماز به هر سمتی که بوده باشد میتوان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت
به وقت نبوده باشد بگوییم تأخیر آن نماید تا رفع تحیر شود آنوقت اتیان به یک نماز نماید به سوی قبله
و اما کسوفین پس اگر وسعت وقت چهار نماز به چهار سمت داشته باشد لازم است که اتیان نماید و اگر
وقت وسعت نداشته باشد اقتصار نماید به آنچه وقت وسعت دارد دور نیست در امثال نمازها
در مثل نماز میت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی علی مقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد
خصوصاً در مثل نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار در اتیان
صلاة به نماز میت و غیره نهم آن است که متحیر در قبله جایز نیست اقتدا نماید به متحیر و هم
چنین جایز نیست اقتدای متحیر به غیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر به متحیر در سمتی که غیر متحیر معتقد این
است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و اما در سمتی که معتقد این است که سمت
قبله است حکم به جواز اقتدا مشکل است بدانکه در این مقام چند مستحب است اول آن است که در
حسب است رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هر گاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز
این بر دو قسم است عمداً یا سهواً علی التقدیرین یا به همه بدن است یا به روی تنها و بر جمیع تقادیر
یا بخلف قبله است یا به سوی یمین و یسار است یا ما بین یمین و یسار پس اقسام دوازده است
شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد اول آن است که التفات نماید به همه بدن

بتخلف قبله دویم آن است که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله بشکلیکه در بطلان نماز در این دو قسم سخنی نیست پس
استیناف نماز لازم است سیم آنست که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز باطل میشود
استیناف آن لازم است چهارم آنست که التفات نماید بکل بدن با بین یمین و یسار این قسم نیز
نماز باطلست خواه مشغول بوده باشد در حین انحراف ببعض افعال نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطلست
و استیناف آن لازم است پنجم آنست که التفات نماید بوجه تنها بجانب یسار یا یمین این قسم ظاهر آنست
که نماز صحیح است ولکن اصل فعل مکروه بوده باشد ششم آنستکه التفات نماید بوجه تنها بما بین یسار و یمین
به مجرد در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت در این صورت
ممکن نیست و اما اقسام سهو اول آنست که التفات نماید بوجه تنها بما بین یمین و یسار شبهه
در صحت صلواة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز در این دو صورت عمداً مقتضی صحت آنست در
صورت سهو بطریق اولی سیم التفات بوجه تنها است بخلف قبله در این صورت اگرچه ظاهر از بسیاری
فقها رحمهم الله تعالی فقد ایشم صحت نماز است مثل صورت مذکوره لکن مختار نزد حقیر این است
که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد چهارم التفات بکل بدن است بخلف قبله پنجم التفات بدن است
بما بین یمین و یسار در این وقت اگر مشغول به بعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل است
مثل اینکه از واجبات چیزی کرده بوده باشد اگر مشغول نشود حکم به بطلان مشکل است احتیاط در اعاده است
مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام متعدد است بیان مختلف بحسب نمازهای
واجب است اما نماز نافله ظاهر این است که هیچ اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن
بوده باشد بمقابل جهت قبله معهذا مبحث دویم در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ
از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد بعد از فراغ نماز بوده باشد این سه قسم میشود اول آنستکه نماز
واقع شده است ما بین یمین و یسار مصلی تا بسوی نقطه یمین یا نقطه یسار ثالث تخلف قبله و
بعبارة اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین آن سمتی که متوجه شده در حین نماز یا اقل از ربع
دور است یا مساوی آن است یا بیشتر از ربع است بتعبیر دیگر اول میشود ما بین مشرق و مغرب
و از ثانی منتفی مشرق یا مغرب و از ثالث یا بلند و اگر اول است نماز صحیح است محتاج باعاده نیست
و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر بعد از انقضای
وقت بوده باشد قضا لازم نیست در ثالث خلاف عظیم است ما بین فقها مختار این است که مثل صورت

ثانیه نیست

ثانیه نیست اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم نیست لکن احوط در این
قسم اتیان بقضا است اما هرگاه ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر ما
بین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند در حالی مستظهر اینکه
که لازم است مشغول واجبی از واجبات نماز نشود و در سه صورت دیگر لازم است نماز را قطع
نموده متوجه قبله شده و استیناف نماز نماید اگر چه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده
باشد بلکه هرگاه در وقت درک نماید مقدار یک رکعت بکیفیت عمداً ابداً لازم است قطع
شود استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله نماید و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن
از درک یک رکعت نماز را در وقت نخواهد شد آنچه از جماعتی از متاخرین از فقها ظاهر میشود
آنستکه در این صورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز را در این صورت
تجویز نموده اند مختار نزد حقیر خلاف آن است که لازم است قطع نماز حتی در این صورت و چونکه
مفروض این است که ما بقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا
اتیان نماید و اما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است که خبط در سمت قبله نموده باشد
میگوئیم اما جاهل پس ظاهر این است که حکم او چنین نیست بلکه لازم است اعاده نماز اگرچه نماز
ما بین مشرق و مغرب بنحوی که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است پس هرگاه کسی
عمداً نماز بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است جز با اعاده نماز یا قضای آن منتفی جاهل
نیز مثل اوست و اما ناسی مناسب این است اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است
آنوقت تنبیه شود بحکم آن میگوئیم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اول آن است
که مراد ناسی بحکم بوده باشد دوم ناسی موضوع و مراد از ناسی بحکم آن است که اول مبدا
که در نماز واجب است استقبال قبله لکن این مطلب را فراموش نموده و مراد از ناسی موضوع آن است
که اولاً سمت را تشخیص نموده لکن فراموش نموده و نماز را بسمت دیگر نموده با اعتقاد اینکه سمت
همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی بحکم پس این دو قسم میشود یکی آن است
که در اتیان مقصر است بجهت منتهی شدن ناسیان قبله مبالات و مسامحه در دین بجهه دوم آنستکه
چنین نیست اول ظاهر این است که حکم آن حکم جاهل است پس صلواة محکوم به بطلان است

اگر سهواً واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب بلکه حکم آن حکم صلاة او مشکل است اگرچه واقع شده باشد
بسمت قبله بنظر باینکه امتثال نکرده نماز را وجب کنیم وجه حکم بنظر با صحت بلکه عدم استقبال ممکن نیست
و دور نیست حکم در شق ثانی نیز چنانچه بوده باشد وجه آن از آنچه مذکور شد مشخص شد و تفاوتی که هست
آنستکه در اول بجهت نسیان آن ممکن است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر آنست حکم این حکم
کسی است که خطا در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود
و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلاف قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه دور نیست که گفته شود ملاحظه
لازم بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه جز این نیست که گفته شود ملاحظه لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود
بخصوص بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه تذکر در اثنای نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار
بوده باشد نماز او صحیح و لازم است میل نماید بسمت و اگر بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهت قبله بوده
باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است بحث ششم آنستکه علم بجهت قبله با امکان
لازم است و با عدم امکان علم اغلب چنانچه است اعتماد بمظنه میتوان نمود و طرق مظنه مختلف است
مثل مشاهده محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها یا قریهای کبیره یا متوسط و اما قریه که در آن
چند نفر بوده باشد استفاده ظن از محراب مسجد که در میان قریه بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین
پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد
مشکل نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح لا و ذبح بغیر قبله را نیز تجویز مینمایند بجمله
مرجح در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه مذکور شد و محاریب و مقابر در بلاد می باید
مستند باین قواعد بوده باشد و همچنین ظاهر این است که کل آنچه فقها قدس الله اسرارهم
ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نسبت به بلاد مختلفه همه مستند بوده باشد بقواعد هیئت به علامات
مذکوره در کلمات فقها مذکوره در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهت آنکه
نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است مدلول جمله از آن احادیث آنستکه
فقهای مختار این است که مثل صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای
وقت قضا نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه ظهور فساد اعتقاد
در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت اگر ما بین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را
تمام کند

نماز را اتمام نکند در حال مبالغه هر این است که لازم است مراد ایشان که متوسط است ما بین مشرق و مغرب
قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقاً راجع باین نمیتواند شد بلکه عمل باین اخبار
بر وجه الاطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد است پس این اخبار محمول است
در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق باین اشاره یافت نمودیم یا این معنی که کسی اعتقاد
اینکه سمت سمت قبله است در حال نماز متوجه آن سمت شد بعد فساد اعتقاد منکشف شد در این
وقت مقتضی این اخبار این خواهد بود که ما بین مشرق و مغرب قبله است در حق کسیکه
اشتباه و خطا در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص قبله حدیث موثقی
که محمد ابن مسلم از مفخر بلاد و انام و الاوآخر جناب حضرت امام محمد باقر باز که ظرف اسرار
والده فانی جناب امام جعفر صادق روایت نموده و گفته که من سوال کردم از احدهما علیهما
السلام از امر قبله در جواب فرمودند جدی را برپشت سر خود قرار بده و نماز بکن و چونکه راوی
که محمد ابن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا اهل علم برآنند که مراد معصوم بیان قبله عراق است
و مراد از فقها اکثر محققین است که عبارت از اجزای ما بین کتفین بوده باشد مخالف نیست
با آنچه فقها ذکر فرموده اند در بیان قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهند و اگر مراد
از اعم این معنی است مثل صور منکشف خواهد بود و آنچه در رابع علامت قبله عراق
ذکر فرموده اند و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر
صادق ع با این نحو مردی خدمت با سعادت آنحضرت عرض کرد که من میروم بسفر و قبله را نمیدانم
در شب حضرت در جواب فرمودند آیا میشناسی ستاره را که او را جدی میگویند گفتم بلی فرمودند
آن ستاره را بر یمین خود قرار بده و هرگاه در راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را میان دو کتف
خود بعض علامت قبله در راه مکه این است که جدی را ما بین کتفین خود قرار بدهد و این شخص
راوی معلوم نیست که بوده از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقها ذکر فرموده اند
در بیان علامات قبله بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر میشود که این سفر این شخص یا بلاد او یا
با هر کدام بلاد بوده عرض آن بلد زاید بوده بر عرض مکه بقلیلی و طول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا آنکه
قبله آن بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن
جدی را بجانب یمین و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر آیه کریمه و بالنجم هم یهتدون که در سوره

نخل است وارد شده است چنانچه عیاشی روایت نموده که فرموده که مراد از نجم جدی است بجهت آنکه آن
ستاره ایست که از نظرها غائب نمی‌شود و بر آن است بنای قبله و بآن ستاره راه می‌یابند اهل بر
و بحر و عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده‌اند ظاهر است و حدیث دیگر که وارد
شده باشد در بیان قبله ظاهراً از آنچه مذکور شد ندیده‌ایم پس مرجع در آنچه فقها ذکر فرموده‌اند
می‌باید قواعد هیئت بوده باشد لکن انصاف این است انطباق آنچه ذکر فرموده‌اند در بیان
قبله و علامات بقواعد هیئت کمال اشکال دارد و از جمله فرموده‌اند اهل هر اقلیمی می‌باید متوجه
شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که از برای اهل آن اقلیم است پس اهل عراق لازم است
که متوجه شوند بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی
بر آن ایراد نموده‌اند که لازم می‌آید بنا بر این قبله عراقی نقطه مغرب بوده باشد نه ما بین جنوب
و مغرب بیان ملازمت مقتضی این است که گفته شود چون بنای کعبه بهیئتی است مربع
مستطیل بنا بر این هرگاه فرض شود خطی مستقیم اخراج شود از رکنی که در آن منصوب است
حجر الاسود برکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل منقسم می‌شود بدو مثلث یک ضلع از دو مثلثی
محصور است ما بین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است ما بین رکن یمانی
و رکن مغربی و یک ضلع از مثلث دیگر محصور است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از
این محصور است ما بین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک ما بین هر دو مثلث ضلعی است
که محصور است ما بین رکن حجر و رکن مغربی و وتر هر دو مثلث است و بنا بر این هرگاه کسی
مواجه طرف آن ضلع شد از جانب حجر الاسود لا محاله مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس
کسیکه مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کما هو المفروض مواجه رکن
مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نقطه سمت قبله متوسط ما بین نقطه
جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه بعینها نقطه مغرب می‌باشد یا متوسط ما بین نقطه مغرب و نقطه
شمال [illegible] پس حکم باینکه عراقی می‌باید متوجه رکنی شوند که در آن نصب حجر الاسود صحیح نخواهد بود
این است خلاصه آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمت و این مطلب اگر چه چنین است
که مذکور شد لکن جمع ما بین این و ما بین آنچه فرموده‌اند که از جمله علامات قبله اهل عراق آن است
که مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت

ادعای عکس

ادعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مشخص است که کسیکه محاذی نقطه مغرب می‌ایستد لازم است که نقطه
مشرق در خلف او واقع شود پس قطعاً این قسم از توجه رکن عراقی مراد فقها نخواهد بود بلکه لازم
است تصویر این نوع شود که جمع ما بین هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر و هم قرار دادن مشرق
بجانب یسار و مغرب بجانب یمین و اگر رکن مغرب محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است
رکن حجر محاذی نقطه مشرق بوده باشد پس بنا بر این در صورتیکه کسی مغرب را در جانب یمین قرار
داده حقیقة مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن یمانی نه رکن یمانی بلکه محاذی
جزئیکه ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستجار یا قریب مستجار بوده باشد
لکن ظاهر نیست بنحویکه مشاهده شده رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال نیست بلکه محاذی با مشرق
اعتدال ما بین رکن حجر و باب است که تعبیر از آن بحطیم می‌شود پس رکن مقابل به محاذی
با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطه قبل از وصول برکن مغربی خواهد
بود پس با قرار دادن مغرب را بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات متحقق است
ما بین این شخص و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم ع
لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه سابق مذکور شد بلکه گاهست محاذات
بجزئی رکن شامی می‌شود و اگر قائل باعم از این شویم چنانچه ظاهر این است که این مراد بوده باشد
بعید مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد عرفاً و مشرق در جانب یسار باشد عرفاً که اگر وقتی
شود چنانچه عرض بلاد مشرق است از عرض مکه طول آن نیز زیاد بوده باشد چنانچه مراد این است
در این صورت بسبب اختلاف در زیادی طول گاهست محاذات ما بین این شخص و حطیم و ما بین
باب می‌شود و گاهست محاذات ما بین او و نفس باب خانه می‌شود و گاهست محاذات ما بین
این و حطیم می‌شود که ما بین باب و رکن حجر است و گاهست محاذات با رکن حجر می‌شود و لکن نه آن
نحو که مذکور شد و لکن بنا بر این حکم برجحان تیاسر مشکل است بلکه سزاوار و لازم است که حکم
برجحان تیامن شود و علی جمیع التقادیر حکم باینکه اهل عراق باید که متوجه برکن عراقی شوند و آن
رکنی است که حجر در آن منصوب است با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب
یمین قرار دهند بعنوان اطلاق صحیح نیست مبحث چهارم در این است در جائیکه سمت قبله مخفی

بشود و فحص و دقت نمود مظنه بهم رسید پس هرگاه از جهت قبله است اعتبار بآن مظنه میتوان نمود مادامی که
باقی بر وصف مظنه بوده باشد محتاج بتکرار اجتهاد در جهت هر عدد نماز نیست پس اعتماد باجتهاد
اول مینماید اگر چه صد نماز بعمل آورد و ظاهر این است همچنین مظنه هم رسید اعتنا میتواند نمود و نماز
کرد اشرطی را اینکه ظن اقوای تخمین نماید لازم نیست مگر در صورتی که علم داشته باشد بنا بر ظن اقوای
میشود در این صورت احوط بلکه اظهر نیست که حکم بوجوب تاخیر شود و آنچه مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد
نیست لیکن در صورتی است که باز هم وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار عروض امری از امور ظن
او مبدل بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف جهت اول بهم رسید نمازهای سابقه
آنچه بعمل آمده صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگر که مقتضای اجتهاد
بعمل میآورد و فرق مابین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز با بقای وقت لازم
بود و در اینجا لازم نیست آن است که موضوع مسئله در سابق این بود که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه
که در آنجا تعیین سمت قبله مشخص بود این شخص اشتباه نموده بود سمت دیگر بعد از فراغ از نماز
مثلا مشخص میشد و گمان میکرد بهمان سمت قبله بوده باجتهاد و بهمان سمت اتیان بنماز نمود و بعد
ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق دیگر در اینجا نیز غلط بود
بخلاف ما نحن فیه که در آنجا ظن خطا میباشد صحبت خامس آن است هرگاه مخبری اخبار نمود بسمت قبله
و مظنه حاصل شد از قول آن شخص عمل بآن مظنه میتوان نمود و اگر فرض شود مخبر دیگر اخبار بخلاف
آن نمود خالی از این نیست یا هر دو مساویند در عدالت یا احدهما اوثق میباشند بر هر دو تقدیر
یا خبر ثانی هم قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم
بشش قسم میشود اول آنکه در خبر قبل از شروع بنماز بوده باشد و دو مخبر هم مساویند در عدالت
و وثوق در این صورت ظاهر این است حکم این شخص حکم متحیر است در دو سمت لازم است
بهر دو سمت نماز نماید دوم آن است که هر دو خبر قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق
از دیگری بوده باشد و در این قسم عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است سیم و چهارم مثل این
صورت است آنکه در صورت اول نیست احدهما اگر اوثق مخبر اول است نماز را بهمان سمت که شروع
نموده تمام مینماید بجهت مرا و نیست و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف مابین یمین و یسار است

منحرف شود

منحرف میشود در اثنای نماز بآن سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر بسوی یمین یا یسار است
یا مقابل آن جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم است و استیناف آن نماید بمقتضای قول
اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام میکند
آیا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول دیگر مخبر ثانی یا نه محل بحث است تفصیل داده میشود در این مقام
باین نحو که اگر اختلاف مابین دو مخبر مابین یمین و یسار است و اعاده نماز ضرور نباشد و اختلاف
بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا مقابل قول اول خالی از اشکال نیست لکن اظهر نیست که بگوییم که اکتفا بهمان
نماز نموده نمیتوانند و اتیان بنماز ثانی بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد پنجم و ششم مثل سیم و چهارم
لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در این صورت اگر اختلاف مابین دو مخبر مابین یمین
و یسار است اعاده نماز ضرور نیست اگر چه مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چه بین بوده باشد
خواه اختلاف مابین دو مخبر مابین بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا مقابل قول اول در صورت
مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست بلکه ممکن است
در نماز دیگر است که بعد میتواند بجا آورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت
احدهما باز اشکالی نیست و اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالی که هست در صورت اوثقیت
ثانی است باز ظاهر نیست که اکتفا بهمان نماز نتواند نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز
نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن ظاهر نیست که بگوییم احوط اعاده است لکن با بقای وقت
صحبت ششم در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آن است پس در این دو مقام است مقام اول در نماز
در جوف کعبه است پس بگوییم نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی
در جواز آن نیست و مخیر است در هر سمتی در رکعتی که خواهد متوجه میتوان شد بلکه در کعبه
نماز مستحب است و در صحیح وارد شده که معاویة بن عمار از حضرت صادق ع پرسید که جناب رسول خدا ص در هر
یک از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز اتیان فرمودند و اما نماز واجبی
در جوف کعبه پس در حال ضرورت مثل آنکه متمکن از بیرون آمدن نباشد یعنی زنهاکی جا
نیست و ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد اما در حال اختیار پس محل خلاف است
و ظاهر این است که جایز نبوده باشد لکن با کراهت مقام ثانی نماز در سطح کعبه است

و این محل خلاف مابین فقهاست و بعضی گفته اند نماز مستلقیا بپشت می خوابد رو به بیت
المعمور نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا بپهلو می خوابد نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است
مشهور مابین فقها و مختار ما این اقوال آن است که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود
مثل سایر مواضع و بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد لکن لازم است چون بایستد در جمیع
احوال حتی در حال سجود چیزی از فضای خانه پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال چیزی
از فضای خانه پیش روی او بوده باشد و این جا ظاهر میشود آنچه مشهور است که فضای کعبه از
سبع بوده از این مقدار که هست و از جوانب اربعه چیزی از آن فضا را بیرون انداخته
اند مسلم نبوده باشد صحت متمم در بیان چیزهایی است که استقبال قبله در آنها لازم است
و این چند امر است اول نمازهای واجب است دوم نماز میت است سیم ذبیحه است
نیز لازم است در حال ذبح یا نحر مذبوح یا منحور را بسمت قبله نگاه داشته با نحر ذبح یا نحر
نمایند و اما استقبال ذابح پس لازم نیست چهارم محتضر است یعنی لازم است در حال
احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حال موت بوده باشد محتضر را متوجه قبله نمایند پنجم میت است
در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در اوائل نماز آن است که رو
سایر مقادیم بدن را بسمت قبله نگاه دارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است این در حال
قیام است در حال جلوس قریب باین است و اما در حال سجود مشخص است که باین طریق نیست
بلکه عرض باید سجود در سطح مقابل دایره ماره بسمت راس بدو و گفته تجویز نموده که دایره مفروضه
منتصف نموده باید بوده و قسمت متساوی از سر و دو به و رقبه و صدر و عجز و نتیجه نماز بوجهی
جهت احتراز از نوافل است که استقبال قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است اتیان
بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر در حال اختیار و ضرورت در حال مشی و بر روی چارپا
چنانکه ظاهر این است که اتیان بنماز نافله در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله میتوان نمود
و در حالت رکوع اشاره بسر نماید و اما بجهت سجود انخفض از ایما بجهت رکوع باشد یعنی
بجهت رکوع و سجود و سر را به پایین حرکت داده میل سر بجهت سجود زیاده بر بوده باشد و اولی لازم است
تکبیرة الاحرام بجانب قبله بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر این است که چنین نبوده باشد اگر چه رعایت

مهما امکن

مهما امکن احوط خواهد بود و محض نماند آنچه مذکور شد اتیان نافله بود در حال مشی و حرکت نمودن
و اما در حال استقرار و در حال اختیار شیخ صریح نیست که با ترک استقبال قبله شرط نبوده باشد بل اتیان
بنافله در حال وقوف معتمد بغیر سمت قبله میتوان نمود لکن احوط رعایت استقبال است

در لباس مصلی و در این چند مطلب است

اول آنکه جایز نیست نماز در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم خواه آن حیوان نجس العین بوده باشد
مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و روباه و غیر اینها و خواه
آن چیزی که از حیوان طاهر العین جدا شده نجس بوده مثل بول گربه مثلا یا نجس نبوده باشد
مثل شیر گربه و آب دهن آن و موی آن و سایر اجزاء آن و فرقی که هست مابین
بول گربه و آب دهن آن است که بول گربه در لباس مصلی مادامی که رطوبت آن باقی است
از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از آن راه که جزء حیوان که غیر
حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورتی که زوال رطوبت و تحقق جفاف شد مخصوص بوده مانعیت
از راه نجاست و اما مثل آب دهن را مانعیت در آن منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم
بودن و معلوم است این در صورتی است که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شدن
مانع نخواهد بود تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم
یا با علم بموضوع و حکم است یا با جهل آن هر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس آن این
چهار قسم است مراد از علم بموضوع آن است که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ما
کول اللحم است و مراد از علم بحکم آن است که عالم بوده باشد که جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست
بلکه فاسد است هرگاه این دانسته شد میگوئیم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر
این است که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و هم چنین در قسم سیم که عبارت از علم
بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و اگر در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل
آنکه میدانست که در نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست که جزء غیر
ماکول اللحم با اوست چه در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل
بموضوع آن است که میداند که این چیز با اوست لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است

و این منصوص نبود و صورت میشود که صورت آن شکی منشأ آن شک حکم این مذکور خواهد شد و چهارم آنکه دانست
که آن از حیوان غیر مأکول اللحم است بلکه معتقد این است که از حیوان غیر مأکول اللحم است و در این صورت
ظاهر این است که صلوة فاسد نبوده باشد اعادهٔ آن لازم نبوده باشد و امّا در صورت نسیان پس این
نیز قسم است نظر به اینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اوّل مثل اینکه میدانسته است که جزء حیوان
غیر مأکول اللحم با او هست لکن در حال نماز فراموش کرده و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز متذکر شد
دوم ناسی حکم است و این دو صورت نیز نماز باطل است و تحقیق آنها و آنچه مذکور شد اعم است از اینکه
جزء لباس مصلّی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعرات چسبیده باشد به بدن مصلّی یا ثوب
مصلّی نیز چنین است بنا بر احتمال است که تفصیل داده شود در محمول به این نحو که اگر ملاصق بدن مصلّی
یا ثوب مصلّی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چه نابی سنجیده باشد مثل آنکه در جوف قلمدان بوده باشد
که در جیب مصلّی است در این صورت حکم نفسی نماز محل نظر است آنچه مذکور شد در صورتی است
که حیوان غیر مأکول اللحم غیر انسان بوده باشد و امّا انسان پس بحث در اجزاء آن از دو راه است اوّل
اجزاء هر شخص است بالاضافه به خود این شخص ظاهر این است که در غیر اجزائی که نجس بوده باشد مثل خون
و بول و منی و غایط به عیب بوده باشد مثل مو و چرک آدم و ناخن و عرق و قی و آب دهن و مذی
و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با شخص موجب بطلان نماز نمیشود و اگر چه دندان بوده باشد
بنا بر این هرگاه دندان کسی افتاده باشد و این دندان را در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح
خواهد بود و این در صورتی است که آن جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل
اینکه انگشت کسی را بریده باشند و آن انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم
به بطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است دوم آن است اجزاء شخص نسبت به دیگری
و این ظاهر این است در مثل مو و ناخن و عرق و قی و آب دهن و دماغ موجب بطلان
نماز نمیشود و امّا مثل دندان و انگشت و نحو اینها ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود و امّا
مثل شیر و اگر شیر پسر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت
و امّا در صورت جفاف پس حرمت اگر چه شیر دختر بوده باشد تحقیق شنیده باشد آنچه مذکور شد در اجزاء
حیوان غیر مأکول است در صورتی است که صاحب جان جهنده بوده باشد و امّا هرگاه نفس سائله نداشته باشد

پس هرگاه گوشت

پس هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش و کک و پشه و مگس و انگشت یا ثبت فی الجمله از اقسام اجتناب و هم
چنین است زنبور خصوصاً مثل موم و عسل بنا بر این شبیه در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود
و از این باب است ابریشم پس اجتناب از آن نیز لازم نیست و امّا در مثل حیواناتی که نفس سائله دارد
لکن صاحب گوشت باشد مثل بعضی اقسام ماهی که مأکول نیست پس چگونه است که اجتناب از اجزاء آن در حال
نماز لازم بوده باشد و از جمله حیواناتی که صاحب نفس سائله نیست صدف است امّا جوانب صدف پس مستفاد از نحو
از عبارت صحیح و امّا آنکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از نجس بوده و لکن ظاهر این است که اجتناب
از اجزاء آن در حال صلوة لازم نباشد و امّا مروارید که در جوف آن بوده باشد بلکه محتمل است ادّعای
استقرار سیرهٔ مسلمین شود در عدم اجتناب از آن و امّا چیزی که مشتبه بوده باشد پس مردود باشد
مابین آنکه از حیوان مأکول اللحم است یا غیر مأکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد
لکن جزء لباس نبوده باشد در این دو صورت ظاهر این است که اجتناب لازم نبوده باشد و امّا مثل
شلوارها که به بدن یا پیچامه مصلّی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از مأکول اللحم بوده یا از غیر
مأکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و هم چنین است استخوانهائی که مرده
بوده باشد ما بین آنکه از مأکول اللحم بوده باشد یا غیر مأکول اللحم بلکه اگر چه احتمال این بوده باشد
که از نجس العین بوده باشد یا از اجتناب از آن در احوال نماز لازم نیست و ظاهر این است وجوب
اجتناب از اجزاء غیر مأکول اللحم محقق بوده باشد یا بلکه حرمت اکل لحم و یا للاصالة بوده باشد بلکه تا
ثابت نیست اگر چه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانی که نحو زا یا به سبب موطوء انسان
بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحو اینها پس لزوم اجتناب از اجزاء حیوانی که اکل گوشت آن حرام بوده باشد
ثابت نیست در جمیع حیواناتی که حرمت اکل لحم در آنها ثابت باشد مگر چه چیز اوّل خز است
که اجتناب از آن نیست بلکه معمول از کرک آن بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها و هم چنین است
جلد آن لکن بنا بر مشهور و اقوی اجلا اجتناب از کرک و مو و پوست و خز و لازم نیست
و امّا سایر اجزاء آن مثل خزم و غیره محل اشکال است و ظاهر از هم اجتناب است دوم سنجاب
سیم حواصل است ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل مرغ بزرگی است
در بلاد مصر معروف است بکچ و لکجاف مضموم و با ساکنه تصریح نموده که این برای قسم بکفسم

سفید است و یک قسم سیاه این پوست مو و جلد او را استعمال می‌کنند و قسم سفید آن نیکو و خوش‌بو است
طبیعت آن قلیل الحراره و کثیر الرطوبه است و بسیار که از آن بعمل می‌آورند نافع امزجه حاره است و هم چنین
نافع امزجه‌ایست که صفرا بر آن غالب بوده باشد مجملاً مقصود این است که سنجاب و حواصل اگرچه از حیوان
غیر ماکول اللحم است لکن استعمال پوست معمول از جلد و موی اینها در نماز جایز است اگرچه اجتناب احوط است
و اما اجزاء دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیر چنانچه در غیر مذکور شد پس استعمال آنها در نماز جایز نیست
مطلب ثانی در استعمال اجزاء میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم است
و غیر ماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول در میته
از ماکول اللحم است بدانکه اجزاء میته ماکول اللحم یا چیزی نیست حیاة در آن مثل شعر و عظم
و نحو آنها یا چیزیست که حیاة در آن حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال آنها
در صلواة یا غیر صلواة جایز بوده باشد خواه بوده باشد که قطع نموده باشد از میته یا کنده شده باشد
لکن در صورت ثانی موضعی که اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزاء ما لا تحله الحیوة از
میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال در نماز موجب بطلان نمی‌شود مگر در صورتی که مایع
بوده باشد مثل بول و خون و شیر و نحو اینها مثل رطوبتی خارجه از میته در این صورت میگوییم
هرگاه یکی از آنها برسد بر بدن مصلی یا بلباس مصلی نماز در آن جایز نیست اگرچه بگوییم شیر
از میته ماکول اللحم طاهر است لکن چه در این صورت تفرقه باید نشود میان شیر و غیر شیر مانعیت
شیر بنابراین با بقاء رطوبت است پس در این صورت جفاف مانعی نخواهد بود بنابراین محتاج
بغسل ملاقی نخواهد بود و بخلاف بول و نحو آن اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیاة طاهر است
لکن بعد از ممات نظر بملاقات بمیته نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی خواهد بود
و ازاله آن محتاج بغسل است و اما اگر اجزائی بوده که حیاة در آنها حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو
اینها پس نماز در این بلکه نماز با آن جایز نیست اگرچه مالا یتم به الصلواة بوده باشد بلکه استعمال در آنها
در مقام انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست مقام ثانی در اجزاء میته غیر ماکول اللحم است که طاهر
العین بوده باشد حکم این از آنچه در سابق مذکور شد مستفاد میشود بلکه حکم در صورت موت اشد میشود
و وجه آن نیز از آنچه در این مقام مذکور شد ظاهر میشود بانکه اشیاء ما بوده منفصل از حیوان

غیر ماکول اللحم

غیر ماکول اللحم در حال حیاة غیر از بول و خون طاهر است پس مانعیت اجزاء مذکوره طاهر مشروط
خواه بود به بقای رطوبت بنابراین در صورت تحقق جفاف مانع نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله
از آن حیوان بعد از ممات نظر بملاقات آنها با نجاست مقام ثالث در اجزاء میته از نجس
العین است حکم این نیز از آنچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینجا اشد است
نظر بانکه تفرقه ما بین رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیات و بعد از ممات
از حیثیت نجاست نمیباشد بلکه ما لا تحله الحیواة از نجس العین مثل مو و عظم و نحو آن نیز نجس
است بدانکه فرق نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان آنکه
اجزاء میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس یا محمول مما یتم به الصلواة بوده باشد
یا نه ما لا تحله الحیواة بوده باشد یا نه مگر تفصیلی که در اجزاء میته از ماکول اللحم مذکور شد در جمیع
صور مذکوره اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است مطلب سیم
آن است که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة جزء میته بودن در نماز و غیر نماز
آیا مختص است بصورتی که علم حاصل باشد بر اینکه از اجزاء میته است پس در صورت عدم
حصول علم با آن یا حکم میشود بجواز استعمال اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نه باشد یا
یا جواز مشروط بثبوت تذکیه است عدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی
است بنابراین پس در صورت جلود مثلاً محکوم است بعدم جواز استعمال مگر آن است
که عالم بوده باشد بمیته بودن دیگری در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلد
مردد ما بین آنکه از میته بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند
چیز است اول مشاهده صدور تذکیه از مسلم که حکم نمیشود بعد از اخبار از عدلین بلکه از عدل
واحد تحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بازار مسلمانان اگرچه مشاهده تذکیه حیوان نشده باشد
و هم چنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه ننموده باشند اعم از اینکه ذو الید معلوم
الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال و اما اگر معلوم بوده استعمال آن جایز نیست مگر در صورتی که
مشاهده تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نمایند
بر صدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر آثار تصرف در آن بوده باشد

در آن نبوده باشد مثل آنکه قطعه‌ای از کفش بوده یا جلد کتاب یا قابلمه بوده و مثل اینها ظاهر این است
که استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد اگر چه
مثل دباغی نبوده باشد در این صورت استعمال آن جایز نیست مگر در صورتی که یکی از وجوه مذکوره
تذکیه آن ثابت شود یا مظنون الظن که بوده باشد نظیر از هر راه که حاصل شود ظاهر این است که
کفایت بکند و اما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر از بازار پس اگر آثار استعمال در آن هست
مثل پوستینی شده و درست مثل بخت در غیر بازار در این صورت نیز اشکال در جواز منع نیست
و جواز آن در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر آثار استعمال مطلقا در آن نبوده باشد پس اگر
مظنه نباشد که حمل بر استعمال آن جایز خواهد بود و الا فلا ضابطه قول در لباس مصلی منقضی این است
که گفته شود لباس مصلی یا مأخوذ از نباتات است مثل قطن و کتان و نحو اینها یا از غیر نباتات است
که از نباتات است شبهه در جواز آن مطلقا نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر
مأکول اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود مابین
آنکه نماز عاریا بوده باشد یا با لباس معمول از حیوان غیر مأکول اللحم البته نماز عاریا متعین است
و اگر معمول از حیوان مأکول اللحم بوده باشد یا مأخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز
است و اگر از ثانی است جایز نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود مابین لباس
مأخوذ از میته غیر مأکول اللحم یا از میته مأکول اللحم ظاهر این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد
و اما اگر مردد شود مابین لباس مأخوذ از میته مأکول اللحم و از مذکی غیر مأکول اللحم اشکالی
در ترجیح هست لکن بعید نیست که ترجیح میته مأکول اولی بوده باشد از عکس یا تخییر و الله العالم

در احکام حریر است و در آن چند مبحث است

آن است که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه
در حال نماز بوده باشد یا در حال غیر نماز بلکه اگر بپوشد لباس حریر را و نماز در آن بجا آورد
نماز باطل خواهد بود مگر در دو صورت که پوشیدن و نماز در آن بجا آوردن جایز است اول در حال
جنگ که رایج بوده باشد در شریعت مطهره دویم در حال ضرورت مثل برودت هوا به حدی که ترک لبس
حریر مظنه هلاکت نفس یا حدوث مرض بوده باشد و اما لبس به جهت دفع شپش علی وجه الاطلاق

مشکل بلکه جایز

مشکل بلکه جایز نیست مگر در صورتی که به حد ضرورت برسد و آنچه مذکور شد در حق مردان بود
و اما نسبت به زنان پس پوشیدن حریر بی اشکالی جایز است در حق آنها و اما نماز زنان
در حریر محض اگر چه شیخ صدوق فتوی به عدم جواز داده لکن مشهور و حق در مسئله آن است
که جایز بوده باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکالی نیست اگر چه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده

آن است که منع از پوشیدن حریر و نماز در آن در حق مردان در
صورتی است که مخلوط به چیزی نبوده باشد که نماز در آن جایز نبوده باشد و هم چنین نماز کردن
آنها در آن جایز خواهد بود خواه کل تار را ابریشم بوده باشد و کل پود ریسمان یا بعض از هر یک
از تار و پود هم ابریشم بوده و هم ریسمان یا کل تار را ابریشم بوده باشد و پود مرکب از ریسمان
و ابریشم یا بالعکس یا به نحوی که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در
جمیع این صور پوشیدن مردان چنین لباسی را و هم چنین نماز کردن در آن جایز خواهد بود و در
صورت امتزاج شرط نیست که باید ابریشم علاوه از ریسمان نبوده باشد پس جواز پوشیدن
مردان و نماز در آن ثابت است اگر چه ابریشم علاوه از ریسمان در صور مسطوره باشد مجملا منع
از پوشیدن حریر محض و از نماز در آن است پس هرگاه امتزاج به نحوی بوده باشد که صادق نباشد
که حریر محض است عیبی نخواهد داشت و اینها در صورتی است که ابریشم ممزوج بوده باشد
به غیر ابریشم از چیزهایی که نماز در آنها جایز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوان مأکول اللحم
و کتان و نحو اینها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد به چیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد
مثل کرک مخلوط بوده باشد به موی حیوان غیر مأکول اللحم یا بالطلا در این صورت امتزاج ثمری ندارد
و منع از استعمال در احوال نماز باقی است

در حکم کج است بدانکه حکم کج در این
مقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از
کج و غیر کج از چیزهایی که نماز در آنها جایز نیست خواندن در آن جایز نخواهد بود و اما پوشیدن
در غیر حال نماز گاه است منع ثابت است و گاه هست مشترک است تفصیل این اجمال این است
که اگر ثوب معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن آن در حق
مردان جایز نیست و اما اگر معمول از کج و موی حیوان غیر مأکول اللحم غیر محض حلال بوده باشد

پوشیدن آن در غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن آن اگرچه ممزوج
بوده باشد باجزای غیر الحیوان مشکل است ولکن احتیاط آنها در صورتیست که آن جزو مخلوط
مأخوذ بوده باشد از حیوان غیر مأکول اللحم در حال حیات و اما هرگاه مأخوذ بوده باشد از آن بعد
از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد مشکل است بلکه ظنی
نیست و محض بوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه عورت معنی مستور بغیر آن بوده باشد
بلکه منع ثابت است اگرچه روی جامه حریر بوده باشد و آستر غیر حریر یا بعکس آن والله هو العالم
آن است که حریر از موانع علمیه است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند با جهل
بموضوع نداند که این ثوب حریر است مثل اینکه در شب تار جامه پوشید و نماز کرد و بعد از
فراغ از نماز مشخص شد که نماز در حریر شده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن نماز
لازم نبوده باشد اگرچه عالم بحکم بوده باشد در وقت نحو و اما هرگاه بر عکس این بوده باشد باین نحو
که نماز در جامه ایشان نموده باعتقاد اینکه این جامه حریر میباشد بعد از فراغ از نماز مشخص شد
که حریر نبوده است ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی پس آن یا ناسی موضوع است
یا ناسی حکم ناسی موضوع ظاهر این است که مثل جاهل بوده باشد و اما ناسی حکم پس در آن تفصیل
است ان شاء الله در بحث مغصوب ظاهر خواهد شد آن است
که حکم به بطلان نماز مختص باین است که حریر قدر معتد به باشد که نماز به تنهایی در آن
توان نمود بلکه ثابت است اگرچه ما لا یتم به الصلاة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه
از حریر یا کمربند از حریر باطل خواهد بود و همچنین است نماز در کلاه حریر لکن این
منصور به چند صورت میشود یکقسم آن است که رویه کلاه و آستر کلاه هر دو
حریر بوده باشند دوم آن است که رویه تنها حریر بوده باشد و آستر غیر حریر سیم عکس این است
یعنی آستر حریر بوده باشد و رویه کلاه غیر حریر در هر یک از این سه صورت که بوده باشد نماز باطل
خواهد بود چهارم آن است که بعض از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعض از آستر آن حریر
آن حریر بوده باشد در این صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست
و اگر بسیار بوده باشد محل اشکال است حکم بجواز از ظاهر است اگرچه اجتناب اقرب بسبیل

نجاة واوفق

نجاة واوفق بطریق احتیاط است خصوصا در صورتی که کلاه و همه از حریر بوده باشد و کل همه حریر بوده باشد
و اما هرگاه سر کلاه که تعبیر از آن در عرف به [illegible] کلاه مینماید حریر بوده باشد و دیگر کلاه غیر
حریر بوده باشد اشکالی در آن کمتر است از آنچه مذکور شد در حکم نماز در ما لا یتم به الصلاة
از حریر است و همچنین در آنها بعض [illegible] کمربند که مرا با قولاد دادن بند زیر جامه در لیفه
زیر جامه یا کلاه حریر به سر گذارد آن جایز بوده باشد اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد
و اما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر این است که حکم بصحت نتوان نمود
پس بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن
آن زیر جامه در غیر حالت نماز جایز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بطریق سداد است

در بیان مسائل متعدده متعلقه باین مقام است

آن است حکم [illegible] مشکل در این مقام حکم رجال است پس جایز نیست در حق او پوشیدن
حریر محض و نه نماز کردن در آن آن است که هرگاه فرض شود که مکلف
متمکن نبوده باشد مگر از لباس حریر و امر او مردد بشود ما بین آنکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریا
[illegible] است اقتصار نماید پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت
بوده باشد هرگاه امر مردد شود ما بین آنکه نماز در نجس نماید یا در جامه حریر
لازم است اول را اختیار نماید واجب نیست بر ولی منع نماید مولی علیه
علیه را از پوشیدن حریر بلکه جایز است که طفل و ولی مولی علیه را بر پوشیدن حریر جایز
بوده باشد آن است که لازم است اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه
هرگاه لباس مردد باشد ما بین اینکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده باشد اجتناب از
آن لازم است و همچنین هرگاه شک کند که ممزوج است بحریر که نماز در آن مباح
بوده باشد یا نه آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است
و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه کردن
بر آن پس هیچ یک حرمت آن ثابت نیست و مرحوم ابن حمزه در این مقام قایل
بحرمت شده و معلوم است هر چیز که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن

آن ونکیه نمودن بر آن واین قول ضعیف است وهم چنین جایز نیست سوار شدن به جای وانکه
روی پالان آن حریر بوده باشد وهم چنین است هرگاه حریر بر روی زین الله انداخته شود لکن اگر زیر
بوده باشد استعمال آن مکروه است واما حریر بخود پیچیدن اگر چه این هم مثل پانوست وظاهر این است
که حکم حرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است واما در حال نماز پس جایز نیست وتتمه بحالهم

در حریر محمول است بدانکه محل حریر در غیر حالت نماز نیست در جواز آن
نیست واما در حال نماز پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود اگر چه جامه حریر نخشه باشد

لباس مکفوف بحریر است بعضی جامه که سجاف او حریر بوده باشد بدانکه
پوشیدن لباس چه در نکتهای جایز است اما نماز در آن پس ظاهر این است که جایز نبوده باشد
ومراد بکف جامه سجاف آن است لکن چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد
همچنین است جامه که قیطان ابریشم در آن دوخته باشند خواه در اطراف جامه بوده باشد یا علم
میل نظایر مثل اطراف بدن عربی یا چوخا بارله یا با مین نظایر مثل بافته باشند از ابریشم
که متعارف است ودر یخه قبا میگذارند وهم چنین سر آستین ومثل این است
تکمه ابریشم که در یخه یا سر آستین میدوزند محدث جمیع آنها به علت نماز با همه اینها صحیح است
وهم چنین است بند حریر که بقبا میدوزند آن نیز بی عیب است

در حکم نماز های در طلا است بدانکه بی اشکالی حرام است از برای مرد پوشیدن جامه
که از مفتول طلا بافته شده باشد با آنکه مخلوط نبوده باشد هر چیزیکه پوشیدن لباس از آن
جایز نبوده باشد مثل آنکه لباس از آن بافته شده باشد از مفتول طلا ومفتول نقره
یا از مفتول طلا وریسمان وپشم وغیرها وهم چنین نماز در چنین لباس باطل است
تفصیل مسئله آن است که مسئله منحصر بچند صورت میشود اول آن است که کل
لباس مصنع بافته شده از مفتول طلا دوم آن است که لباس مرکب باشد از مفتول
طلا وابریشم سیم آن است که لباس بافته شده باشد از مفتول طلا ومفتول نقره
چهارم آن است که بافته شده باشد از مفتول طلا وریسمان وظاهر این است که نماز
در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباس جایز نبوده

باشد اگرچه در خارج

باشد اگرچه در خارج نماز باشد واما هرگاه لباس بافته باشد مجموع آن از مفتول نقره با آنکه لباس
مرکب بوده باشد از مفتول نقره وابریشم وهکذا پوشیدن آن وهم چنین نماز در آن
جایز است پس نماز در جامه طلا باطل است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد
به چیزیکه نماز در آن جایز بوده باشد مثل ابریشم یا ممزوج بوده باشد به چیزیکه نماز در آن جایز
بوده باشد مثل مفتول نقره وریسمان ونحو آنها واین اعم است از آنکه عورت مستور
بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود عورت مستور بلباس ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را
یا لباس ممزوج بطلا را فوق آن پوشیده باشد باز نماز در آن باطل خواهد بود اینها در صورتی است
که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما تتم به الصلاة بوده باشد اما هرگاه مما لا تتم به الصلاة بوده باشد
ظاهر این است که بطلان نماز در مثل بند زیر جامه وکمر بند ونعلین بوده باشد واما انگشتر

حکم نماز در طلاء

طلا در دست او بوده باشد اگر چه محل کلام است لکن ظاهر این است که باطل بوده باشد واما مثل
تکمه طلا در قبا یا غیر قبا دوختن وهم چنین پارچه منسوج از مفتول طلا را سجاف لباس
نمودن پس مثل این نیز استعمال جایز نیست وجوز نیست که موجب بطلان نماز نیز نشود
واما افتراش طلا وجلوس بر فرش طلا که ریخت اینها نیز حرام بوده باشد وجمیع آنچه
مذکور شد در صورتیکه طلا خالص بوده باشد ظاهر است واما هرگاه خالص نبوده باشد
یا اینکه گونه طلا روکش آن بوده باشد اگر چه حکم بحرمت [illegible] صحیح وبطلان نماز در آن خالی
از اشکال نیست لکن [illegible] احتیاط شده بدور اجتناب از آن است خواه در نماز بوده باشد
یا خارج از نماز واما حمل طلا بعض طلا با خود داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز
نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد
هرگاه با مصنع بوده باشد موجب بطلان نماز نشود بنا بر این منع در صورتیست که ملبوس
مصنع بوده باشد پس ملبوس پس طلای محمول [illegible] محمول است موجب بطلان نماز
نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است واما در حق زنان مطلقا نقصی ندارد
نه پوشیدن لباس از طلا ونه نماز نمودن در آن ونه جلوس بر آن ونه خوابیدن بر روی
آن ونه بر رو انداختن بدانکه مناسب در این مقام آن است که گفته شود چیزی انکه موجود

بر سه قسم است اول آن است که ساتر زینت باشد مثل نعلین این قسم بی اشکالی نماز در آن
جایز است دوم آن است که ساتر زینت یا عورت تا مفصل و چیزی از ساق را نیز می پوشاند
مثل چکمه و جورابیکه ساق او بلند باشد این قسم نیز بی اشکالی نماز صحیح است بنابراین
کسی که چکمه در پای او بوده باشد با همان چکمه نماز میتواند مشغول گردد کندن چکمه لازم نیست قسم سیم آن
است که ساتر زینت قدم هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق او کوتاه
بوده باشد و مثل آنچه متعارف است در میان زنان که تعبیر از آن به نیم ساق میکنند این قسم
محل خلاف ما بین فقهاست بسیاری از فقها حکم فرموده اند باینکه نماز در آن جایز نیست پس
اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود و مختار در نزد حقیر خلاف آن است لکن احتیاط شدید
در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه فراموش
نموده بعد از نماز متذکر شود در اینصورت ظاهر این است که حاجت باعاده نداشته
باشد آن است که مانع از نماز در لباس بالذات است یا بالعرض اول مثل حریر
و طلا و نحو آنها دوم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد
بجهت آنکه عدم جواز نماز در آن بجهت نجاست آن است که باعث آن عدم تذکیه است
و از این قبیل است چیزیکه ساتر زینت قدم یا بعض باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده
باشد بنابر قول بعدم جواز نماز در آن گاه است دو جهت با هم جمع میشوند مثل پوست حیوان
غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد و مانع ذاتی گاه است مانع است
مطلق خواه در حق مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آن است مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز
در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثالث آن است که مانعیت آن
مخصوص است بمردان در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد و مانع
عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آن است که مانعیت آن مخصوص است در حق
زنان مثل لباسیکه حاجب بدن و ورای خود نبوده باشد در صورتیکه اقتصار بر آن نماید و قبل
و دبر مستور به چیزی دیگر نبوده باشد دوم آن است که مانعیت آن مشترک است میان زنان
و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در این مقام در بیان این

مطلب است

این مطلب است بدانکه لازم است در لباسیکه مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس ملک
او بوده یا بتبعیت عین یا بالاستقلال مثل آنکه منفعت لباس را در مدت معینه مالک آن باو مصالحه نموده باشد
یا مالک نبوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که این شخص مالک منفعت او نبوده باشد
یا ماذون در تصرف در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود و نماز در آن باطل است
و اذن بر سه قسم است اول اذن صریح است دوم اذن فحوای سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در
خصوص نماز است مثل آنکه بگوید ماذون هستی که نماز در این لباس بکنی یا بتعبیر مطلق است
بنحوی که شامل نماز نیز هست مثل آنکه بگوید هر تصرفی که خواسته باشی در این جامه بکنی ماذون
هستی کلامیکه در این مقام هست این است که معتبر در اذن صریح آن است که مفید علم برضای
مالک بوده باشد یا خیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است بیان مقدر این است که گفته شود
و اگر مالک لباس در حق غیر بگوید ماذون هستی در این جامه نماز کرده باشی یا مفید علم برضای او است
در این تصرف یا نه در صورت اول اشکالی در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانیه خالی
از این نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل آنکه از قرائن احوال مشخص
میشود که این کلام از راه خوف از او صادر شده یا برو در مانده در اینصورت شبهه در عدم جواز
تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد با این حالت نماز محکوم به بطلان خواهد بود یا مفید
علم برضا و عدم رضا هیچ یک نمیکند فرض این منصور است به صورت میشود
آن است که ظن برضا و عدم رضا
آنستکه مظنه بعدم رضای مالک دارد
هیچ یک حاصل نیست و در این دو قسم نیز ظاهر این است که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت
آنست این کلام از مالک اگرچه
نیز اگر اتیان بنماز در آن نماید نماز باطل خواهد بود
مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر این است که تصرف
جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود از جمله مطالبیکه در این مقام مناسب است که تنبیه بر آن
شود آن است که در فحوی و شاهد حال بر اذن مالک یا معلوم است یا نه در قسم ثانی اشکال نیست
و اما در قسم اول مالک در اعتقاد تحقق در هر یا مصیب یا مخطی در اول اشکالی در جواز تصرف
و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی که هست در قسم ثانی است مثل آنکه مشخص است که تا حیث

که باعث بر اذن مالک در نماز در آن جامه این است که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل
میباشد یا معتقد این بود که این شخص صدیق او میباشد در اینصورت اگر این اعتقاد مطابق وا
قع نبوده باشد یعنی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باین سبب او را اذن
در نماز در جامه خود داده و مأذون از این باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد مشخص است
رنگها در جواز تصرف و نماز در این حالت نیست و اشکالی که هست در این است که مأذون له
معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند داعی بر اذن
بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق بودن
اوست و در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن اوست پس علت صدور اذن از مالک
اعتقاد صدیق بودن اوست و خود عالم است باینکه از اذعای اوست پس انتفاء علت مقتضی انتفای
معلول است پس میباید تصرف جایز نبوده باشد این بیان و وجه اشکال است جواب از این آن است
که انتفاء علت اگر چه مستلزم انتفاء معلول است لکن مسلم نداریم که در این مقام علت منتفی بوده است
بجهت آنکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد هم
متحقق است چه تا تصرف در مال مالک تابع علم متصرف است برضای مالک و علم برضای مالک حاصل است هم
نظر بعلم متصرف که باعث اذن اعتقاد مالک است بعدالت آن و مفروض این است که این اعتقاد هم
متحقق است پس برضای علم او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که قلب این اعتقاد شده باین نحو که مالک هم
مطلع شده بر فسق این شخص در اینصورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود انتفاء علت هم
مستلزم انتفاء معلول است پس عالم بعدم رضای او بتصرف خواهد بود پس تصرف در این حالت جایز
نخواهد بود تحقیق حال در امثال این مقام مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا
از عالم بعواقب امور است یا از غیر اگر اول است در اینصورت در حق کسیکه عالم است بعدم
اتصاف خود بآن صفت تصرف او در آن چیزی که مشروط بتحقق آن صفت است جایز نخواهد بود نظر
باینکه مناط در اینوقت واقع و نفس الامر خواهد بود از این قبیل است آیه شریفه انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیه پس صدقات بمقتضای آیه شریفه مختص فقراست در واقع
پس هرگاه کسی عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در آن نمیتواند نمود اگر چه دیگران معتقد فقر او بوده

باشند و هم چنین

باشند و هم چنین است هرکس که خلاق عالم جل شأنه خمس را بجهت فقرای از سادات مقرر فرموده
پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سیادت هست لکن فقیر نیست تصرف در آن
نمیتواند نمود اگر چه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر معلوم است که اعتبار صفت
مخصوصه در امری از غیر عالم بعواقب امور است در اینصورت خالی نیست یا کلام بنحوی ادا
نموده که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس رعایت آن لازم و در صورت
انتفاء آن تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید که من راضیم تصرف در مال من بکند
کسیکه صدیق من بوده باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسیکه در نفس الامر از اعادی
اوست تصرف در آن مال جایز نخواهد بود اگر چه عالم نبوده باشد که مالک معتقد این است
که او از اصدقای اوست مگر در صورتیکه متفحص بوده باشد مراد مالک اعتبار واقع نیست بحسب
بلکه مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را چنین بداند که بحسب
واقع چنین است یا نداند لکن در واقع چنین ظاهر بوده باشد در اینصورت اگر کسی چنین داند
که مالک او را از اصدقای خود میداند باز معلوم نیست که تصرف تواند نمود مگر بنا بر تقدیریکه مذ
کور شد و اما هرگاه الفاظ خطاب شخص معین نماید باین نحو که راضیم که تصرف در این لباس
من نمائی بعلت آنکه تو از اصدقای منی تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود اگر چه
این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگر چنین است لکن فهمیدن آن محتاج است
بتأمل تام بعد از استمداد توفیق از موفق علام جل آلائه و علی قاطبة الانام و از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل آنکه مالک مرا گوید بکسی اذن نمیدهم
باینکه تو تصرف در لباس من نمائی بعلت آنکه تو دشمن منی و فرض شود که این شخص از اصدقای
اصدقای اوست در اینصورت میگوئیم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه
منع او مستند به حیثیت باعتقاد اوست که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای
او ثابت است اگر چه عدم رضای او مستند بحیثیتی است که واقعیت ندارد و اما هرگاه
بگوید که راضی نیستم هرکس که دشمن من است تصرف در لباس نماید آیا میتواند این شخص
که دوست اوست در واقع تصرف در آن لباس نماید یا خیر نظر باینکه مفروض این است

که مالک این شخص بخصوصه او را دشمن خود میداند پس منع منصرف باو هم میشود نظر باعتقاد او و ظاهر
ظاهر نمایی است پس تصرف در چنین صورت در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست
او میباشد و این در صورتیست که مشخص بعینه باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص اینست
که از اعدای اوست و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص مشخص نبوده باشد با انکشاف منع
منصرف باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضا بالاضافه
بدوست و ممنوع حق این است که این شخص جنابی است پس حکم تصرف در حق او جایز خواهد بود
و اما هرگاه القای کلام بنوعی نماید که مظهر و معلق از واقع و نفس الامر بوده باشد مثل اینکه
بگوید هر کس که دشمن من بوده باشد در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق
چنین شخصی که مالک معتقد این است که دشمن اوست ولکن در واقع و نفس الامر از اصدقای
اصدقای اوست تصرف در لباس او مجبور خواهد بود مگر بنا بر احتمالی که سابق اشاره بآن شد
فهمیدن حق مطلب محتاج بتأمل بسیار است و آنچه مذکور شد تا این مقام در بیان اذن
صریح بود و اما اذن فحوای پس آن استفاده رضای مالک است در تصرف اعلی باعتبار صدور
اذن از مالک در تصرف ادنی و این گاه است نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع
تصرف یا نسبت بمتصرف متعدد است مختلف بشرافت و دنائت اما اول
مثل اینکه میگوید نسبت بشخصی که من راضیم تو این لباس مرا
استعمال نمائی در وقت بنائی نمودن مثلا اذن از این استفاده میشود رضای او در استعمال
آن لباس در حین نماز کردن و هکذا مثل اینکه بدو شخص بخصوصه میگوید
راضیم که استعمال این لباس من نمائی در جای نماز پس از این استفاده میشود رضای او
در پوشیدن آن لباس در حق دوست او با آنکه نسبت بفاسقی گوید راضیم که این جامه مرا
بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این استعمال در حق شخص صالح
مقدس و اما اذن شاهد حال پس آن اذنیست که استفاده میشود بملاحظه ارتباطی که بین مالک
و متصرف میباشد و بعبارة اخری اذن شاهد حال اذنیست که حاصل میشود بجهة متصرف
بملاحظه حالی مالک با خود و گاه است کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک

اگرچه بخصوصه

اگرچه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحاری متسعه بهمان قدر که مشخص شد که مالک
این صحرا مسلمان است حال آن ناطق است برضای آن مالک در نماز کردن در صحرا و همچنین بعد
مالک آن صغیر بوده باشد ظاهر این است که مضر نبوده باشد چه اذن و ما در امثال مقامات که قطع
بعدم تضرر مالک است کفایت میکند و اما این قدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در خانه
کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است در تحقق ارتباط لازم از این مقدار که مذکور شد مثل صلاح مالک
با صداقت او یا قرابت او با متصرف پس هر تصرفی که اسلام مفید اذن اوست صلاح طرفین مفید
آن است بعلاوه و هکذا هر تصرفی که صلاح طرفین من غیر قرابت مفید آن است صلاح
طرفین با قرابت مفید آن است بعلاوه و ظاهر این است معتبر در اذن شاهد حال علم
برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر این است که ظن برضای مالک
را کافی میدانند گاه است تعارض میشود مابین اقسام مذکوره در اذن
مثل اینکه قال ظنی برضا است و حال ظنی بر خلاف آن پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است
بر تصرف مثل اینکه میگوید راضیم که در این لباس من نماز بعمل آورده باشی و حال او شهادت
میدهد بر خلاف آن مثل اینکه قول او از راه خوف است یا از این راه است که برو در مانده است
مشخص است که در این صورت عمل بمقتضای حال است و اعتماد بقول او بی توقف که مفروض شده است
و همچنین است هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی رضا بوده و صورت عمل بمقتضای حال
لازم است و بسیار کم اتفاق است که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند
بجا آوردن نماز و حال او شهادت میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارفات
و ظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب نیست عمل بمقتضای قول در این صورت نمیتوان نمود
هرگاه کسی نماز میکند در جامه که مالک نصف او نباشد و مأذون نیز نبوده باشند
نه باذن صریح و نه باذن فحوای و نه باذن شاهد حال در این صورت اگر عمدا بوده باشد آن نماز
او باطل و اعاده آن لازم است و اگر نسیانا بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده
یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست این غصب ملک کسی است و همچنین میدانست
از جانب مالک آن نیست و در آن نماز بسجد آورد ولکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن

در آن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک
آن لازم نبوده باشد اگر چه متذکر غصبیت حال شود در وقت نماز و اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش
کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او ناشی شده مثل اینکه بی مبالاتی و تسامح
در تعلم آن نموده فراموش نموده در این صورت ظاهر این است که نماز او باطل و اعاده آن لازم بوده باشد
و اگر نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه از اهل المعرفه شنید بدون آنکه قصد او مسامحه در این
نموده باشد با آنکه مکرر متذکر این حکم بوده بنحوی که مطمئن شد که از خواطر او محو نخواهد شد لکن خلاف
آن بظهور رسید و محو شد با عدم تقصیر در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده اعاده آن
لازم نبوده باشد اگر چه اعاده اقرب باحتیاط و اوفق بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد
مثل اینکه نماز در لباسی بجا آورد باعتقاد اینکه لباس از خود اوست یا ماذون بوده است در تصرف
در آن با آنکه ذو الید او را ماذون نموده که نماز در این لباس نماید یا ادعای آنکه این جامه از اوست
با آنکه کشف بطلان ذو الید بعد از آنکه نماز در آن لباس بجا آورد ظاهر این است در جمیع صور نماز صحیح
بوده اعاده آن لازم نبوده باشد اگر چه عالم شود بغصبیت حین اشتغال در اثنای وقت والله العالم

هرگاه مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز کردن در آن
ثوب پس اذن یا نسبت بغیر غاصب خواهد بود یا بالاضافه بخصوص غاصب یا مطلق خواهد بود
آن است که مالک لباسی که کسی از او غصب نموده شخص دیگر را و مالک آن لباس همان شخص
معین را ماذون نموده که نماز در آن لباس نماید در این صورت بی اشکال نماز این شخص در آن جایز
و بی عیب خواهد بود و خواه این اذن صریح بوده باشد چنانکه مذکور شد یا باذن فحوای و شاهد حال
هر یک که بوده باشد کفایت میکند در حکم بصحت نماز مستحق است این حکم متحقق باذن است پس در حق
غیر ماذون متحقق نیست آن است که این اذن نسبت بغاصب است و در حقیقت اذن هم
بوده باشد در این صورت نماز غاصب در آن لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگر چه آثم بوده باشد
در استعمال خارج نماز اگر اذن متحقق بحالت نماز بوده باشد و گاه هست در این صورت اذن فحوای
در حق غیر غاصب متحقق میشود بنا بر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد نماز غاصب را در آن پس رضای
او در نماز دیگران در لباس بطریق اولی خواهد بود آن است که اذن مالک در نماز

در آن بطریق اطلاق

در آن بطریق اطلاق یا عموم بوده در این صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی اشکال خواهد بود و اما
نماز نمودن غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلومیت آن از طرف اطلاق یا عموم در حق غاصب مجدد
در نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک است در حق هر کسی که متحقق شد بی اشکال است اگر چه
غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگر چه غیر غاصب بوده باشد بنا بر
این فرق ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر آنکه غالب این است که غاصب
مغصوب مالک رضای و در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است والله

واجب است بر مردان ستر عورتین در حال نماز و هم چنین در غیر حالت
نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورتین که ستر آن بر مردان
واجب است در نماز بنا بر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد از قبل ذکر
و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس عانه که عبارت
از محل روئیدن مو است فوق ذکر از عورت نیست و هم چنین است عجان که عبارت از ما بین
ذکر و مخرج و هم چنین دو طرف مقعد و قول دیگر در تحدید عورت مردان است که عورت
عبارت است از ناف تا زانو و قول سیم مثل این است در بدایه و لکن بخلاف این است
در نهایه یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این دو قول ضعیف است و مخفی نماند
چنانچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز نیز هست پس اگر
کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدیهما عامدا از این جهت باطل خواهد بود یا ناسیا یا
جاهلا پس اگر عامدا بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر ناسیا بوده باشد خواه ناسی موضوع
بوده باشد یعنی میدانست عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش کرد که عورت
او منکشف است یا عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که ستر عورتین
در حال نماز واجب است در هر صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده
یعنی نمیدانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بوده که عورت او مستور است
بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر این است که نماز او در این
صورت صحیح بوده باشد اگر چه عالم شود بکشف حال در وقت و آنچه مذکور شد در حق هر دو

و اما عورت زن که ستر آن در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امه یعنی آزاد است یا کنیز
پس اگر حره بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو
و دو کف و دو قدم بنا بر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو که ستر
آن بر زن در حال نماز لازم نیست و کشف آن منضر بصحت نماز او نیست آن مقداریست
که شستن آن در وضو واجب است پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد
بلکه بعضی از مقداری که غسل آن در وضو لازم است مثل آنچه در باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر
آن چه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی
سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر این است که مراد از آن از زند بوده باشد تا سر
انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنا بر این باید چیزی از پاهای غیر
نیز پوشانیده شود تا مشخص شود و تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم این است
پشت دو کف نیز پوشانیده و اما قدم پس ظاهر این است که مراد از سر انگشتان پا است تا محل
اجتماع استخوان ساق و قدم پس آن مقدار مکشوف بودن آن منضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه
در رو و کف مذکور شد قلیلی از این زاید مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده
خواهد بود بنا بر این پس مکشوف بودن پشت قدم منضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا که
عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما باطن قدم پس ظاهر آن است که در حال قیام
این مستور است بسبب ملاصقه آن بر زمین و در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است
و هم چنین در حال جلوس مستور است بجامه و به بعضی اعضای زن بنا بر این ثمر چندانی ندارد که
باطن گفته شود که کشف آن منضر است یا نه اگر چه ممکن است که گفته شود چونکه متعارف و معهود آن است
که قدم مستور نبوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی این است که بطریق متعارف معهود معمول
داشته شود و فقره در آنچه مذکور شد تنبیه شد ما بین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود احدی
در اینجا نبوده باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد اگر چه فرض شود در شب تار در موضعی
بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود باز لازم است که آن مقدار
که مذکور شد بپوشد و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید کلا او بعضاً نماز باطل خواهد بود اگر چه قاطع

باشند که اگر

باشند که احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود یا هر گاه ناظر نامحرمی نبوده باشد کاهست این مقدار
که مستحق شد نیز لازم است که پوشانیده شود و اما هر گاه تخلف نماید چیزی از وجوه ناظر نامحرمی که ستر
رو از آن لازم بوده باشد رو را نپوشاند و نماز کند ظاهر این است که نماز او باطل نبوده باشد
اگر چه بر ترک ستر در چنین صورت آثم میشود آنچه مذکور شد اقوی اقوال در مسئله است قول ثانی
آن است که ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنا بر این هر گاه جمیع ستر مستور نبوده
نماز بجا آورد نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل این آنست
که ستر جمیع اجزای بدن بر زن در حال نماز لازم است اگر چه کفین و قدمین بوده باشد
سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این بعض این است که لازم است
بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگر چه کفین و قدمین در او بوده باشد مگر مقداری از پیشانی
که بآن سجده متحقق میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول نیز اگر چه ضعیف است
لکن رعایت این دو احتیاط هم بی عیب نیست و اما هر گاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز
ستر کردن آن بعلاوه رو و کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است
اگر چه جمیع سر و گردن آن منکشف بوده باشد و هم چنین است دختر غیر بالغ مقصود
این است صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و رقبه او نیست و با عدم آن نماز او
صحیح است لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر و گردن است و قول بر وجوب
آن ضعیف است نظر اضمحی در کلام شیخ صدوق و مستند آن ضعیف است
چنانچه در محل آن خود بیان نموده ایم مجملا واجب است در حق مردان و زنان در حال نماز
ستر عورت نمایند پس هر گاه اخلال بان نمایند نماز باطل خواهد بود خواه عمدا بوده باشد
یا نسیانا بتفصیلی که بیان شد و اما با جهل بموضوع مثل آنکه ضعیفه نمیدانست که گوش
او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر این است که نماز در این صورت صحیح بوده باشد
چنانچه در حق مردان بیان شد فرق در این باب ما بین مرد و زن نبوده باشد پس
در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح بوده باشد و اینها
در صورتی است که متذکر شد در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع بعد از

فراغ از نماز و امّا هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهل است یا صورت
نسیان پس در این دو مقام است   آن است که عورت او منکشف بوده و این شخص
جاهل بود در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهة اینکه بعد از علم
بحقیقت حال این شخص یا متمکّن از تحصیل ساتر است بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد
یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکّن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه در صورت
تمکّن این در سعة وقت است یا در ضیق وقت اوّل آن است بعد از علم بحقیقت حال متمکّن
بوده باشد از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل منافی بوده باشد در اینصورت که بعد از علم بحقیقت
حال و قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلاة شده باشد و در صورت عدم
مباشرت یا فصلی متخلل شده ما بین علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم
بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال صلاة نشد و فصل هم متخلل نشد یعنی بعد از
اطّلاع بلا فصل ستر عورت و نماز را اتمام نمود من غیر اشکال نماز او صحیح خواهد بود و همچنین
در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نشده باشد در اینصورت نماز
او باطل است دوم آن است که بعد از علم بحقیقت حال متمکّن از تحصیل ساتر با عدم فعل
منافی نبوده باشد در اینصورت یا وقت مضیّق است بنحویکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر
نماید متمکّن از درک رکعة از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسّع است در صورت
اوّل لازم است که نماز را تمام کند با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید و در رکوع و سجود بایماء
بدل هر یک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف
نماز نماید سیّم آن است که متمکّن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگر چه با قطع کردن بوده باشد
و در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه بهمان حالت نماز را تمام کند لکن در رکوع
و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید بایماء بدل هر یک و فرقی در حالت ما بین ضیق وقت
و سعة آن نیست و در صورت امن از ناظر محترم اتیان بنماز نماید جالساً و در اینصورت
و در صورت سابقه که نماز را ایستاده اتیان مینماید و در صورت امن از ناظر احتیاط
در دین مقتضی این است که دست را بر عورت بگذارد   و در صورت

نسیان است

نسیان است بعد عالم بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اشتغال بنماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکّر
شد در اینصورت اگر متمکّن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسّع بوده باشد قطع نماز لازم است پس
قطع نماز نماید بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید ظاهر این است که قطع نماز لازم باشد
اگر چه متمکّن از ستر در نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و امّا هرگاه متمکّن از تحصیل ساتر نبوده باشد
در اینصورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر محترم برکوع
و سجود اکتفا مینماید بایماء و در صورت امن ناظر اتمام نماز نماید نشسته و امّا در صورت
ضیق وقت پس اگر در نماز متمکّن از ستر عورت بود بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد
لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکّن از ستر عورت بأین نحو نبوده باشد
بهمان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت عدم
امن با وضع ید بر عورت و ایماء بدل از رکوع و سجود   آن است که شرطیّه
ستر عورت مختص بنماز نیست بلکه عام است شامل صلاة مفروضه بوده باشد یا نافله مع
شرطیّت ستر در نافله آن است که با عدم آن نافله باطل است و محرم نیست با علم و شعور آنکه
ستر بوده باشد و هم چنین ظاهر این است شرطیّة ستر عورت مختص نیست بنوافل یومیّه بلکه
ثابت است در جمیع صلاة مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات با کلام که بسته در این
آن است که نماز میّت هم مثل سایر صلاة است در این باب پس هرگاه کسی خواهد که نماز
میّت نماید عورت او مستور نبوده باشد لازم است اوّل ستر عورت نماید بعد از آن شروع
بنماز میّت نماید مرحوم شهید و محقّق ثانی رفع الله درجاتهما چنین فرموده‌اند و محقّق اردبیلی
حضرت خلاف این است پس ستر عورت در نماز میّت لازم نیست بنا بر این در صورت عدم
امن از ناظر با تمکّن در ستر عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میّت نماید صحیح خواهد بود
لکن در این صورت آثم از وجه ناظر است و امّا هرگاه ایمن از وجه ناظر است و امّا
هرگاه ایمن از وجه ناظر نبوده باشد پس اگر متمکّن از ستر نبوده باشد بلکه ساتر موجود باشد
در این وقت حکمی است که تفصیل داده شود ما بین اینکه متمکّن از ستر نبوده باشد
پس اگر متمکّن از ستر نبوده باشد و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر بهمان

حالتی که اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر این است در این صورت نماز صحیح بوده باشد
واما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت
ایستاده نماید ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد نظر بآنکه نماز ایستاده در این صورت
مامور به نیست نظر باستحاله انفکاک قیام از قبح در این صورت متعین است که نماز
میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة فاقده مامور به در این حالت خواهد بود مخفی نماند
این در صورتیست که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده باشد
مثل کسیکه فرض شود مقطوع الیدین بوده باشد واما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل نماید
و دبر مستور است بجهت که محیط بآن است از دو طرف واین نماز مشتمل بر رکوع و سجود
نیست تا انحنا باعث کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است ایستاده
اتیان بنماز نماید با وضع ید بر قبل مشخص شد که در صورت وجود ناظر است واما در صورت
انتفاء ناظر با تمکن از ستر عورت میتواند ترک ستر عورت نمود اتیان بنماز با مکشوفیه عورت
نموده باشد چنانچه بیان شد بدانکه آنچه مذکور شد بعضی با وجود ناظر و عدم ترک لازم نیز
لازم نیست ترک نماز ایستاده نمود واتیان نماید بنماز نشسته این در صورتیست که کسی دراتیان
نموده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است واما هرگاه کسی باشد که متمکن از
نماز ایستاده بوده باشد آیا اجتزا به مانع نماز میتوان نمود لازم است آنکس که متمکن از نماز
ایستاده بوده باشد اتیان بنماز ایستاده نماید محتمل است نظر بآنکه واجب واجب
عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق هر مکلف عینا تا آنکه نتواند هر کس بقدر مقدور خود
اتیان بمکلف به نموده باشد بلکه واجب کفائی است مفروض این است که نماز میتی که واجب
میباشد نماز ایستاده است در صورت عجز مکلفین باسرهم از نماز ایستاده تا مشروعیت
درجواز اتیان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد و دیگران نیز اجتزا به آن
میتوانند نمود واما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان بان نماز قائما بوده باشند و بعضی
متمکن نبوده باشند هریک نیز عالم بحال دیگری باشد در این صورت اکتفا نمودن کسیکه متمکن
از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسیکه اتیان بنماز نشسته نموده بسیار مشکل است

نظر بانکه

نظر بانکه اخلال بواجب کفائی در صورتی جایز است که دیگری اقدام بآن نماید و
مفروض این است که اتیان بنماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است در حق
متمکن از قیام اتیان بنماز قائما نموده باشد بنابراین تجویز کردند اتیان بنماز جالسا در حق
کسیکه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد در چنین صورت که مفروض این است دیگری متمکن
از نماز ایستاده میباشد خالی از اشکال نیست نظر بآنکه واجب کفائی با متمکن از قیام
نماز ایستاده است و مفروض این است که اتیان بآن ممکن است پس با امکان اتیان
بآن ایستاده عدول از قیام بجلوس با صورت است اگرچه این شخص بخصوص متمکن از نماز
ایستاده نبوده باشد ولکن چونکه مطلوبیت عینی منتفی است بلکه کفائی است و مطلوب شارع
نحویکه مطلوب بوده اتیان بآن در حق دیگری ممکن است پس تعلق امر شارع در چنین صورت
بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت میکند در حکم بعدم جواز آن والله اعلم
در مسائل متفرقه مناسبه این مقام است
ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزای منسیه
از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر این است که در سجده سهو
لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت صحیح خواهد بود و همچنین است سجده
شکر و سجود تلاوت سابق بیان شد که ستر عورت واجب است
در نماز خواه ناظری در آنجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکان خالی بوده باشد
که قاطع بوده باشد تا فارغ از نماز ناظری در آنجا نخواهد رسید باز ستر عورت لازم است
کلامیکه هست در این است که ستر که کجا مستحب بلکه اگر فرض شود ناظری در آن مکان بوده
و موانع رؤیت منتفی بوده باشد و ناظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نشود واین
متحقق میشود بستر عورت از پیش وعقب اما در جانب راست و از جانب چپ پس مستور
هم آن است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابراین هرگاه این معنی متحقق شد ستر بکنه
شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رؤیت ممکن
بوده باشد مثل اینکه نماز در بیرون تنها سجده آورد و در این صورت در حالی که مشرف برکوع گاه است

روبه عورت نسبت بجنو متحقق نظاهر نشود و ظاهر این است مثل این مضطر بتحت نماز نبوده باشد
مجلید عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتی که فرض شود کسی اینان بتمام نماید در بالای سقف
و از آن سقف سوراخ باشد که بتحت این شخص ها را برو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخصی نبوده باشد
هر گاه منظر به بالا نماید عورت او را ببیند در اینصورت ظاهر نیست که ستر از تحت نیز واجب باشد
لازم است رعایت ترتیب ما بین ثوب و گیاه و گل پس

در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت نمودن بگیاه و برگ درخت در
صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن
لازم است و عدول از آن و نماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه برگل و در صورتی که
متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در این وقت متعین است که با امکان ستر عورت نماید
بگل و احتیاط این است این قدر بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن آن
وقت نماز را برهنه میتواند بجا آورد بهمان ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه
متعین است بعضی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه لازم است رعایت
وقت نماز در کیفیت نماز در اینوقت اگر چه خلاف بسیاری است میان فقها لکن ظاهر این است
نماز را ایستاده بجا آورد و در صورت امن از ناظر و نشسته بجا آورد در صورت عدم امن از ناظر
و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است ایمای بسر بدل هر یک
از رکوع و سجود چنانچه سابق باین اشاره شد ایما بجهت سجود بسر را پستتر باید بجا آورد
ظاهر این است در صورت ایمای بجهت سجود لازم نبوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن
صحیح بوده باشد تا پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا به کس
دیگر بلند نماید مراد بناظر بلکه در این مقام موجب عدول است از قیام بجلوس ناظری است که ستر عورت
از آن واجب بوده باشد پس هر گاه کسی در آنجا که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل
زن یا کنیز یا طفل و هکذا در اینصورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است
که نماز را ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر این است که چنین بوده باشد اگر چه شخص کوری
در آن مکان بوده باشد پس نماز در اینصورت باز ایستاده خواهد بود ظاهر این است

که لازم

ظاهر این است که لازم نبوده باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد
یا نشسته دست خود بر عورت خود بگذارد و نماز کند اگر چه رعایت این اقرب باحتیاط
و اوفق بطریق نجات است مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت لازم نیست
نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت
و اما هر گاه ناظر بوده باشد دست گذاشتن بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر این است که لازم
بوده باشد هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگر چه باعتبار صحت صلوة
وضع دست لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است آیا واجب است
بر فاقد ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت یا نه این مسئله متصور بچند صورة میشود
آن است که مکلف عالم است که متمکن از ساتر نخواهد شد اگر چه نماز را
تاخیر نماید تا آخر وقت در اینصورت بی اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم برجحان تا
خیر نیز حکمی نیست بلکه ادله داله بر رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مبادرت
صورت ثانیه مقابل آن است یعنی عالم هست که با تاخیر متمکن از ساتر خواهد شد
در اینوقت ظاهر این است که تاخیر لازم نبوده باشد صورت ثالثه آن است که عالم بتمکن
از ساتر و عدم تمکن از آن هیچ یک نیست در اینصورت نیز ظاهر این است که تاخیر لازم
نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا نه لکن احوط در صورت ظن بتمکن تاخیر است
لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر باشند نماز را فرادی اتیان
نمایند بلکه چنانچه ظاهر است جایز است فرادی جایز است جماعت قول بانکار جماعت در این
مقام ضعیف است انکار در جواز جماعت نیست کلا بلکه مهم این است بعد از
اطباق فقها بر اینکه امام و ماموم لازم است نماز را نشسته بعمل آورند و بر امام لازم
است اشاره نماید بدل رکوع و سجود اختلاف کرده اند در حق ماموم که آیا ماموم مثل امام
در اینکه بدل رکوع و سجود ایما بجا آورد یا اینکه ضرر بلکه لازم است که رکوع و سجود نماید
ظاهر اول است پس فرق در این باب ما بین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام
می نشیند در وسط ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی ماموین بوده باشد

اشکالی که در این مقام میتوان نمود در اصل نماز جماعت است و در مانحن فیه این است که با تمکن از
نماز ایستاده نماز نشسته باید جایز نباشد و تجویز جماعت در این مسئله منافی آن است که تو
توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسیکه متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن از وجود
ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایشان بنماز
نشسته نموده باشند و در مانحن فیه این اشخاص چگونه متمکن از ساتر نیستند هرگاه یکی حاضر شوند
از دیگری بجهت یکه ایمن نشوند از وجود ناظر نماز ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز بجماعت
نمایند در این صورت هر یک نسبت بدیگری ناظر است که نماز نشسته بعمل آورده باشند
پس فی الحقیقه تجویز نماز جماعت در این مقام راجع باین میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته
با تمکن از نماز ایستاده جواب از اظهار این اشکال در این مقام نیست که این استبعادی است
در مقابل نص و اعتنائی بآن نیست چه شود ضرری که بر نماز نشسته بجماعت مترتب شود اقوای
بوده باشد از ضرری که مترتب میشود بنماز ایستاده منفرداً علاوه آنکه میتوان گفت حاصل شدن
هر یک از دیگران مستلزم این نبوده باشد که ایمن باشند شخص از وجود ناظر محتمل نیست
در صورت جماعت در مانحن فیه ظاهر این است که لازم نبوده باشد که قاطبهٔ
ماموماین در یک صف بایستند تعدد صفوف جایز نبوده باشد و این ادریس در این مطلب
ادعای نفی خلاف نموده آیا جایز است کسی که عورت او مستور نبوده باشد اقتدا نماید
بجنس امامی اگرچه تجویز این مطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود ولکن این مستلزم این است
که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد با هرگاه فرض شود این شخص مستور العورة متمکن از قیام
و رکوع و سجود متعارف نبوده باشند اشکالی در جواز آن نخواهد بود و اما هرگاه
فرض شود که متمکن از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود نبوده باشد لازم نیست که بگوئیم
که باز اقتدا جایز نبوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایما بوده باشد در رکوع و سجود این بطریق
متعارف است اشکالی دیگر که در این مقام میتوان نمود آن است که بیان شد نماز کسی
که متمکن از ستر عورت نیست در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد
و در صورت عدم امن از ناظر نشسته و ایماء رکوع و سجود در هر صورت لازم است که بایماء

بوده باشد

بوده باشد مشخص است وجه عدول از رکوع و سجود متعارف با یما بجهت عدم ظهور عورت است
که عبارت از دبر بوده باشد تمامیت این موقوف بر این است که انحنا بجهت هر یک از رکوع
و سجود مستلزم ظهور مخرج نبوده باشد و این مسلم نیست چه ممکن است انحنا بجهت رکوع و سجود
با انضمام اجزای بدن بنحوی که مخرج ظاهر نشود بر فرض عدم امکان در سجود تشکیکی در امکان
این در رکوع نیست باشد پس می باید تفرقه شود ما بین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود رکوع بطریق
متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایما جواب از این نیز همان است این استبعادی است
در مقابل نص پس از نص چنین ظاهر میشود که انحنا هر دو مخرج را نمایان میکند تجویز عدول از رکوع
با یما منوط فرموده است ظاهر این است که آنچه مذکور شد غیر متمکن
از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر ایشان نماز نشسته نماید این در صورت
که ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود
است ولکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجه این
شخص است یا کنیز او است ظاهر این است در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بوده باشد
عدول از قیام بجلوس در این صورت جایز نبوده باشد و هم چنین هرگاه فرض شود که این شخص ایمن
از ناظر است بلکه ناظر موجود است لکن در جانب خلف این شخص بوده باشد و مطمئن است
تا فراغ این شخص از نماز از امکان خود حرکت نخواهد شد باین نحو که آمده باشد بجائیکه قبل
مرئی او شود در چنین صورت باز ظاهر این است که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول
از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر این است که جایز نبوده باشد والله
آن است هرگاه کسی قبل را باو نماید باستر دبر را منحصر است
ظاهر این است که دبر را با و مستور نماید بعد از آن ایشان بنماز نماید باز رکوع و سجود
نظر باینکه امر بایما بدل رکوع و سجود در حق عاری در حدیث صحیح معلل است بعدم
ظهور دبر پس هرگاه رکوع باستر دبر باشد آن نشود علت عدول از رکوع و سجود در حق عاری
با یما منتفی میشود انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول است پس در چنین صورت رکوع و سجده
متعین خواهد بود و آنچه مذکور شد اعم است از اینکه ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا نه

در صورت اوّل نماز را ایستاده می‌نماید با رکوع و سجود و در صورت ثانی نماز را نشسته می‌نماید باز
با رکوع لکن در صورت امن از ناظر که نماز ایستاده است آنچه مذکور شد معیّن است
و امّا در صورت عدم امن از ناظر چون نماز نشسته می‌باشد در چنین صورت هرگاه قبل را
ستر نماید بآن چیز نماز را ایستاده خواهد بود پس ستر قبل در چنین صورت ادا خواهد بود مگر اینکه
کسی بگوید اگر چه با ستر دبر با آن چیز نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود می‌باشد و در
صورت منصوره دُبُر نماز در حالت امن از ناظر ایستاده می‌باشد با رکوع و سجود مطلقا خلاف
در کار نیست مگر مکشوفیة قبل و این منضم است نظر بعدم تمکّن از ستر و امّا در صورت
عدم امن از ناظر پس امر مردّد است مابین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع
و سجود و نماز با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولیست از نماز ایستاده با عدم
رکوع و سجود و حکمی است جواب از این باین نحو که اوّلا موجب قیام در نماز متفق است
که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در این صورت
هرگاه حکم کنیم بستر قبل با آن چیز متمکّن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بآن لازم است
بعد از وصول بحدّ رکوع چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو انحراف است ایماء نماید بدل آنها
و اگر فرض شود که مکلّف متمکّن بوده باشد از ستر قبل بآن در حالت قیام و ستر دبر بآن
در حالت رکوع و سجود اشکالی مرتفع میشود بالمرّة
آنستکه
هرگاه کسی متمکّن نبوده باشد مگر از لباس نجس امر او مردّد است مابین آنکه نماز عاری بوده
باشد یا ایماء بجهة رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز عاریا
داده اند و بعضی قائل بتخییر شده اند مختار نزد حقیر قول ثانی است پس در لباس نجس در
چنین صورت جایز خواهد بود بلکه هرگاه ضرورة داعی در صلاة در لباس نجس بوده باشد
مثل برودت هوا در این صورت امری است دیگر کلام در صورت افتقار است پس هرگاه ضرورة
داعی بر لبس نجس شود حتّی در حالت نماز در این وقت نماز در همان لباس نجس واجب است
هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکّن از خریدن آن بوده باشد
خریدن آن لازم است اگر چه زیاده از ثمن مثل آن بوده باشد مجملا تحصیل ساتر مهما امکن لازم است

خواه بیع بوده

خواه بیع بوده باشد یا جاریه یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباس در چنین صورت با و هبه نماید
[illegible] قبول آن لازم بوده باشد فرق بین مقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج
واجب مشروط است تحصیل مقدّمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی بکسی هبه
نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز نظر
باینکه وآن واجب مطلق است تحصیل مقدّمات آن بامکان لازم است پس طلب در تحصیل
مقدّمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر این است وجوب طلب ثابت است مگر در صورتیکه
مأیوس بوده باشد از تحصیل پس با احتمال تمکّن نیز طلب لازم خواهد بود مسئله سیزدهم
سنّت است در حق مصلّی عاریا یا در صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد بمثل زیر
جامه و لنگ و غیره اینکه چیزی را به دوش خود بیندازد مثل دستمالی یا بند زیر جامه
یا طناب یا ریسمان یا خیاط و نماز کند و اگر بهر دو دوش بیندازد افضل خواهد بود
مسئله چهاردهم شایع بیان شده که نماز کنیز با کشف راس و رقبه صحیح است
پس هرگاه کنیز آزاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اوّل آن است مطّلع بر آزاد شدن
خود شد قبل از شروع در نماز در این صورت به انگای ستر راس و رقبه در جمیع
احوال نماز بر او لازم است مثل سایر زنان دوم آن است که مطّلع بر آزاد شدن
خود نشد مگر بعد از فراغ از نماز در این صورت نمازی که با مکشوف بودن سر و گردن
نموده صحیح است اگر چه در وسعت بوده سیم آن است که مطّلع بر آزاد شدن خود شد
در اثنای نماز و در این صورت اگر در اثنای نماز متمکّن از ستر راس و رقبه خود بوده
بنحوی که مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر
نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکّن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب
فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در وسعت
وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان
حالت تمام ننماید بر حقّ او جایز نبوده باشد و اعاده همان نماز نتواند نمود و لکن احتیاط
اعاده آن نماز است بعد از اتمام در تمام هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از [illegible] نماز

علم شود که آقای او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود آیا میتواند با عدم ستر رأس و رقبه
با تیان نماز نماید یا نه ظاهر اول است واما هرگاه بداند در اثنای نماز هم ورا آزاد خواهد نمود
آیا میتواند با عدم ستر رأس و رقبه با تیان نماز نماید یا نه ظاهر و در اینصورت باز حکم بلزوم
ستر رأس و رقبه قبل از شروع در نماز حکمی نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است
با حین شروع نمودن در نماز ستر رأس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید بعد
از تحقق آزادی ستر نماید منتج بارتکاب فعل منافی نشود و این در صورتیست که وقت آزاد
شدن مشخص او نبوده باشد واما اگر مشخص او نبوده باشد اگر نداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد
حکم بعدم وجوب ظاهر است واگر داند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن نداند چه وقت
آزاد خواهد شد در اینصورت اگرچه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط
در اینصورت مقتضی این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید واما صبیه علم بهم رساند
ببلوغ خود در اثنای وقت حکم در آن از راه دیگر اصعب از این است که مذکور شد نظر
بانکه نماز بر آن صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از آن واجب میشود بنا برین اگر علم
به بلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی در جواز اتیان بنماز نیست خواه بستر
رأس و رقبه نموده باشد یا مکشوفه آنها و اشکال در صورت حصول علم به بلوغ است قبل از انقضای
وقت در اینصورت اگر عالم باشد بنا برانکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت از نماز را نخواهد
شد باز شبهه در جواز اتیان نماز نخواهد بود اگرچه بعضی اجزاء نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای
وقت واقع شود در اینصورت نیز با عدم ستر رأس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود واما هرگاه
چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد برانکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک نماز را خواهد داشت
یا یک رکعت از آنرا و وجه اشکال در اینصورت این است که نماز ظهر در اینصورت این است که نماز
ظهر در حق شخص مطلوب نیست مگر یکی از این دو یا مستحب است یا واجب میشود فی این است این الاظهر
علم دارد به بلوغ خود در اثنای وقت با مشخص است که نماز ظهر مطلوب در حق او و نماز ظهر واجب
پس نماز ظهر مستحب در حق او و مطلوب نیست ثمره این آن است در صورتی که با علم بانچه مذکور شد
اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بر آن مترتب نشود نه انکه عاصی بوده باشد نظر بانکه ستر از اظهر تکلیف

در حق او ابی

در حق او و در انحال ثابت نیست پس حکم بثبوت مؤاخذه و عقاب نمیتوان نمود و چونکه ترتب
ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرعی است چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم با آن نمیتوان نمود
و فرض استصحاب از طرفین حکم است مثل فرض حصول علم بتحقیق حال قبل از دخول وقت
بعد از دخول آن در اول استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از انجا
نقض شاید فقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمره بآن متمسک خواهد شد بنا برین در
چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ از وقت مقداری بر در زمان ستر رأس و رقبه منهم
نماز خواهد نمود واما هرگاه بداند در اثنای نماز به بلوغ خواهد رسید پس اگر تواند بعد از
بلوغ درک نخواهد نمود مقداری را که کفایت یک رکعت نماید اشکالی در ترتب ثمره با آن
عمل نخواهد بود اگرچه ستر رأس و رقبه ننموده باشد واگر چنین نموده باشد ظاهر این است
که ثمره بآن عمل مترتب نشود پس صبر نماید بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب
نماید با ستر رأس و رقبه بطریق لزوم واما هرگاه اتفاق افتد و بلوغ اثنای نماز
با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ در جزئی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد
و مسقط تکلیف بنماز نشد حتی اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد
بود واگر مبطل طهارت بوده باشد نه بعد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال پس
اگر وقت طهارت کفایت اگرچه تیمم بوده باشد نماید یا یک رکعت نماز لازم است بعد از
اتیان بالطهارت استیناف نماز نماید با ستر رأس و رقبه واگر وقت کفایت بعد از
بلوغ کفایت یک رکعت نماز قضا را نماید یا شکال نماز را اتمام میتواند نمود اگرچه
با عدم ستر رأس و رقبه بوده باشد و قضای بر آن نخواهد بود واگر باقی از وقت
وسعت آزاد داشته باشد خالی از این نیست یا اتمام نماز مقداری از وقت
باقی خواهد ماند که کفایت یک نماز در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع را
استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر
این است نماز قطع و استیناف صلوة بعد از ستر رأس و رقبه لازم بوده باشد

مطلب دوازدهم

در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلق بلباس است و آن

وآن چند امر است اوّل نماز کردن است در جامه سفید که از پنبه یا کتان باشد دوّم نماز کردن است
در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرف اوّل عمامه را از زیر ذقن تا بطرف دیگر
که مقابل آن طرف است ببندانند خواه بیندازد طرف عمامه را از طرف دیگر بزیر عمامه یا در زیر
کلاه ظاهر این است که امتثال بهمه اینها حاصل شود و ثابت نیست که اینها مستحب اختصاصی ندارد
باشد یا آنکه طرف عمامه را از جانب راست داخل زیر ذقن نموده ختم بجانب یسار نماید بلکه بعکس
این نیز ان شاء الله خواهد بود پس نظر بآنچه مذکور شد انسب آنست که چند نحو حاصل شود اوّل آنست
که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده و برگردانند تا جانب یمین آن طرف عمامه را از جانب
دوش راست بیندازد دوم آنست که آن طرف را از جانب راست ~~بجانب راست~~ بیندازد در زیر عمامه
یا زیر کلاه داخل نماید سیم آنست که طرف عمامه را بگرداند بهمه گردن از پیش و پشت تا آنکه بدوش
اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه را یا بزیر کلاه داخل نماید چهارم آنست که ابتدا از جانب
یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم به یسار نماید خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب
چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را دور گردانیده همه گردن را
از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید چنانچه در جانب یسار مذکور شد احسن صور آنست
که طرف عمامه را از جانب یسار زیر ذقن نموده دور گردانیده تا بدوش راست بیندازد و بهتر آنکه
آن طرف را به پشت بیندازد تا تا آخر کتف یا پایین تر برسد مجملا از جمله مستحبات نماز کردن است
در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق آنست که نماز کردن را با عمامه
که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است لیکن رعایت آن بسیار
خوب است بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رعایت آن
از زینت که احوط باشد ششم نماز کردن با رداست یعنی جامه که بدوش اندازند خواه
باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید دو طرف جامه را بر دوش راست خود یعنی طرفی
که بر جانب راست او را نیز بدوش راست اندازند تا هر دو طرف جمع شود در دوش راست
چهارم پوشیدن ما بین ناف تا زانو بلکه پوشیدن کمتر از این است در حق مردان پنجم نماز
کردن در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده روایت شده است که یک رکعت نماز با زیر

جامه مفاوضت

زیر جامه مفاوضت میکند با چهار رکعت بغیر از زیر جامه **بحث دوّم**
در بیان امور مکروهه متعلق بلباس است وآن بسیار است اوّل نماز کردن در جامه
سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد دوّم
چنین است مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسیکه بزعفران
رنگ نموده باشند یا بعصفر رنگ شده باشد و در جمیع اینها نماز کردن مکروه است
استثنای در این الوان نشده بالاپوش یا جامه نشده است پس کراهت در جمیع
ثابت است و بعضی از اعاظم علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در جامه که رنگ شده باشد
برنگ سبز سوم نماز کردن مردان است در جامه واحده که رقیق باشد بحدیکه بسیار از پشت
بدن ظاهر باشد چنانکه مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان
ثابت است اگرچه ضعیف بوده باشد سیم نماز کردن در صورتیکه لنگ را به بالای پیرا
هن بسته باشد چهارم نماز کردن است در صورتیکه لنگ را بطریق توشیح بالای پیرا
هن بسته باشد لنگ را و مراد از بستن لنگ بطریق توشیح فوق پیراهن آن است
که کسیکه در حالتیکه پیراهن پوشیده باشد لنگ را مانند قطیفه بدوش بیندازد و یک طرف
آنرا در زیر بغل در بیاورد و بدوش دیگر بیاورد و دو طرف آن لنگ را به پشت سر
با هم گره زنند و در تصحیح حدیث وجه کراهت چنین بیان شده که این از علامت زنان
جاهلیت بوده و بعضی استثنای حمام است واین چنین چه در حدیث صحیح تفسیر شده که توشیح آنست
که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آنرا بیک دوش بیندازد و مصداق
این بچند صورت متحقق میشود اوّل آنست که عبا را بدوش گرفته آنوقت دو طرف
عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد دوم عکس آن
است که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست باندازند
سیم آنست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست
بیندازد چهارم آنست هر دو طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را
بدوش چپ اندازد پنجم آنست یک طرف را در زیر بغل راست داخل نموده و طرف

دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست انداز دوم آنکه مثل این است مگر اینکه هر دو طرف را
بدوش چپ اندازد آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود آنست که جمیع آنها مکروه است هفتم ترک کردن
نماز کردن در عمامه است که تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ
صدوق که نماز کردن در عمامه است با چنین عمامه جایز نیست و این قول ضعیف است هشتم نماز
کردن است در قبا تنگ بسیار تنگ نبوده باشد مگر در حال حرب که تنگی آن قبا در آن وقت
مطلوب است نماز کردن در آن حالت کراهت ندارد نهم امامت کردن است
در صورت ردا در صورت تمکن از آن دهم نماز کردن است در جامه که در آن صورت حیوانی نقش
کرده اند یا صورت درختها نشسته و نحو آنها و اما هر گاه مثل برگ گل و نحو آن نقش نموده باشند
ظاهر این است که حکم بکراهت نتوان نمود ظاهر این است که فرقی در ثبوت کراهت
و عدم آن ما بین زن و مرد نبوده باشد یازدهم نماز کردن است در حالتیکه در دست انگشتری
بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش کرده باشد و الا غیر حیوان ظاهر این است
که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند آنچه مذکور شد از کراهت نماز در نحو جامه که صورت حیوان
در آن نقش شده باشد در صورتیست که صورت تمام شده باشد و اما هر گاه ناقص بوده باشد
بسبب نقص کردن جزئی از اجزای آن در این صورت ظاهر این است که کراهت نبوده باشد
و هم چنین هر گاه صورت حیوان در انگشتر نبوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه
است و با تغییر کراهت منتفی میشود دوازدهم نماز کردن با بوریا که در آن صورت
بت یا صورت دیگر در آن نقش شده باشد در صورتیکه آن بوریا ظاهر نبوده باشد و اما
هر گاه مستور بوده باشد مثل اینکه جوف کیسه بوده باشد ظاهر اینست که کراهت نداشته
باشد و در این هر گاه در جیب یا آستین بوده باشد بهتر از این است که در جیب نقل
بوده باشد و هم چنین ما بین لباس و بینش معلق بوده باشد بهتر این است که ما بین لباس
و بینش معلق مواجه قبله است نبوده باشد سیزدهم نماز کردن است مع خضاب
و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه مرد بوده یا زن و خضاب در ریش بوده باشد
یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد مستفاد است مراد با خضاب حنا و زنگ است

نه با لوان

نه بالوان چهاردهم داخل کردانیدن دستها است در زیر لباس و تفصیل این اجمال مقصد آنست
که گفته میشود لباس مصلی یا منحصرست در پیراهن و زیر جامه یا نه بلکه مشتمل بر چند قسم است
اول آن است که لباس مصلی نبوده باشد منحصر نبوده باشد در پیراهن تنها در این صورت داخل
نمودن دست در زیر پیراهن بی اشکال مکروه است خواه در حال قرائت نبوده باشد یا در حال
رکوع یا غیر این دو حالت دوم آن است که پیراهن ارخالق و قبا پوشیده است لکن زیر جامه
نپوشیده است در این صورت هر گاه دو دست را در زیر همه جامه بی اشکال مکروه است
سیم مثل ثانی است الا اینکه دستها را داخل نماید زیر ارخالق و روی پیراهن در این صورت
اینهم مکروه نبوده باشد و مثل این است هر گاه دو دست را زیر قبا و روی ارخالق بگذارد
چهارم آن است که پیراهن در زیر جامه هر دو پوشیده باشد در این صورت هر گاه دو دست
را زیر پیراهن نماید لکن زیر روی زیر جامه اگر در قرائت نبوده باشد ظاهر این است
حکم بکراهت نتوان نمود نظر بمقتضای که از حدیث موثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع نبوده
باشد اگر چه مقتضای حدیث مذکور باز انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت
کراهت است نفا و ثانیا در این ما بین آنکه ارخالق و قبا پوشیده باشد یا نه و بر
جمیع تقادیر ظاهر است این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو هما ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت
گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال از حکمی نیست پانزدهم نماز
کردن است در جامه که متهم نبوده باشد که اجتناب از نجاست نمیکند شانزدهم نماز
کردن است در صورتیکه با مصلی آهنی نبوده باشد که ظاهر نبوده باشد و اما هر گاه ظاهر نبوده باشد
مثل چاقو در جوف قلمدان در جیب نبوده باشد یا چاقو در جیب نبوده باشد یا کلید
در جیب نبوده باشد انتفاء کراهت بعید ندارد است و بعضی از قدماء فقها حکم کرده
بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی باشد لکن ظاهر نبوده باشد و هم چنین
هر گاه کلیدی از آهن در آستین مصلی بوده باشد مگر آنکه آن کلید را در چیزی به
پیچد و این قول اگر چه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن بهتر است هفدهم
نماز کردن است با خلخالی که صدا داشته باشد خلخالی چیزیست که در پای کنند در عربستان

شبهه وارد است چه هم نماز کردن زن است در خصوصی که در کردن او با بازو منفی نباشد

فصل پنجم

در مکان مصلی است و در آن چند بحث است

اول در تعریف مکان است و این مقام بدانکه تعریف محتاج است به بحث در مکان
مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت و ثانی باعتبار اول عبارت است از
چیزی که محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه خواه قطعه
زمینی که بر روی آن مرا ایستد یا بواسطه واحده یا بوسائط متعدده مثل اینکه ده فرش
بر روی هم میگذارند بر روی آنها مرا ایستد در اینوقت بر اصل زمینی که زیر همه
صادق است که مکان مصلی است بجهه آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند واسطه
و بر هر یک از آن فرشها صادق است که مکان مصلی است بجهه آنکه بر هر یک صادق است
که محل وقوف او است غیر از یک بواسطه که آنکه فوق همه میباشد آن محل وقوف مصلی است
بلا واسطه مجملاً پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است از محل وقوف
مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه پر میکند آنرا بدن مصلی در هر حالت از
احوال نماز که بوده باشد اگرچه بگوشه جامه او بوده بسبب ارتکاب فعل از افعال
نماز چون بنا بر این هر گاه کسی صد فرش سر هم بگذارد و بر روی آن جایکه فوق همه است
باستد اگر این فرشها و قطعه زمینیکه این فرشها بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی
بوده باشد عیناً و منفعةً یا منفعت تنها در اینوقت میگوئیم که مکان مصلی مباح است
بغیر اباحه مکانی که معتبر است در صحت نماز متحقق است و هم چنین هر گاه مملوک مصلی
نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد و در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف بر اباحه
همه این فرشها و قطعه زمینیست که این فرشها بر روی آن واقع شده پس هر گاه واحدی
از این فرشها مغصوب بوده باشد یا کل آنها مباح بوده باشد در اینوقت اباحه مکان که شرط
صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه میگوئیم در اینوقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین
هر گاه کل این فرشها و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن این فضا را در آن
منقضب بعضی به بعضی اسباب نافذ شرعیه باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت

نماز است

نماز است منوط نیست بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوب است و هم چنین هر گاه فرض
کنیم که کل این فضا و فرشها و قطعه زمین مفروضه مباح باشند لکن فضائیکه نه در حالت سجود
بدن مصلی آنرا پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده و موضع دستها هم مغصوب
بوده باشد یا نه بلکه محل آنها مباح بوده باشد مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد
و هم چنین فضائیکه بدن این مالک او هست در حالت قیام مملوک بوده و محل سجده و موضع
دستها و دو دست و محل دو زانوی او نیز مملوک او بوده باشد لکن آن فضائیکه واقع شده مابین
محل سجده و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان که شرط نماز است و ظاهر
بحقیقت آن است منتفی خواهد بود بلکه هر گاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در جنسی
که دستها را در حین سجده در موضعی میگذارد و آستین مصلی در اینوقت واقع شود
در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت آن نماز است منتفی پس انتفاء اباحه مکان
مصلی در چندین صورت متحقق است یکی آن است که هر گاه اگر از فرشها بر روی هم
انداخت و فرض کنیم کل این فرشها مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع
شده آن مغصوب باشد در اینصورت میگوئیم نماز این شخص باطل است نظر بانکه اباحه
مکان مصلی شرط صحت نماز است و این در اینحالت متحقق نیست و ثانی در صورتیست
که فرض کنیم که کل این فرشها بقطعه زمینی که این فرشها بر آن واقع شده مباح است لکن فضائیکه
که بدن این شخص آنرا پر میکند در حالت قیام فقط یا در حالت قعود فقط آن غیر مباح است
باز نماز باطل خواهد بود لکن بعضیت آنکه فضا کلا او بعضا و ثالث آنست که کل این فرشها و قطعه
زمین و فضائیکه بدن این شخص در حالت قیام و قعود آنرا پر می نماید مباح بوده باشد لکن محل سجود
و موضع دستها همه یا بعضی مغصوب است در اینصورت نیز اباحه مکان که شرط صحت است منتفی و نماز باطل
خواهد بود و رابع آنست که جمیع اینها مباح است لکن فضائیکه بعضی از بدن یعنی آنرا پر میکند
در حال سجود آن مغصوب بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان مصلی متحقق نیست خامس آنست
که همه اینها مباح است لکن آستین مصلی مشغول در چیزیکه در سجده است واقع میشود در ملک
مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم اباحه که شرط نماز است متحقق نیست پس از جمیع این صور نماز معلوم به نظر

بالبطلان است نظر بانتفاء اباحه مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتی متحقق
که جمیع آنچه مذکور شد مباح بوده باشد بنابراین اباحه مکان در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف
و محل اعضای او بلا واسطه یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضائی که
بدن او کلا یا بعضا او را پر میکند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد بلکه
مواضعی که لباس مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اتیان بافعال نماز بر جهت انها مباح بوده
باشند پس اولی این است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است
از محل وقوف و قعود آن با محل وقوع اعضاء سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس آن بسبب
اتیان بافعال نماز با فضائی که بدن و لباس مصلی آنرا پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود
هر گاه جمیع مباح است آن وقت اباحه مکان متحقق خواهد بود و الا فلا هر گاه اینها غصب بوده باشند
یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفاء اباحه مکان انتفاء اباحه در محلیکه جبین مصلی در آن واقع
میشود در زمین سجود مثلا چنان چه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز کفایت
نمیکند در تحقق اباحه مکان بعلت آنکه هر گاه فرض شود که همه اینها متحقق است لکن در حال
قیام مثلا بدن او ملاقی و ملاصق دیوار غصبی شود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است بلکه اینکه
ادعا کنیم نفی از تصرف در مال غیر الا فرق آن مثل این معلوم نیست

و اما مکان

مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت نماز منوط است بخلو مکان از نجاست
مطلقا بلکه آنقدر که مسلم است آن است که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگر چه متعدی
بر مصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای ملاقی یا اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود
از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست متعدیه بوده باشد یعنی نجاستی
نبوده باشد که خلو مواضع از نجاست سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنابراین هر گاه موضع
وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست آن متعدی بمصلی نشود مضر نخواهد بود پس اگر هم
میگوئیم که مکان مصلی نجس است در این حالت پس پیدا شد نمیرسد در نفی مکان مصلی باعتبار طهارت
و نجاست مترتب نشود پس هر گاه یک طرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد با رطوبت
لکن طرف خشک بوده باشد در این صورت طرف نجس آن جای نماز را متصل بر زمین نماید و بطرف دیگر

بالسنه

باشند نماز را بعمل آورد بی عیب است **بحث دوم** لابد است که مکان مصلی مباح
که متحقق شد در اول مملوک مصلی بوده باشد عینا یا منفعة یا عین مملوک مصلی نباشد
لکن منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسیکه قائم مقام
مالک است منفعت آنرا مشغول مصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت
مصلی نماز نیست منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آنجا منوط بر او مالکیت عین بدون
منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در این
صورت اگر چه عین خانه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن مال مستاجر است
پس مالک در چنین صورت نماز در آن خانه با عدم اذن مستاجر نمیتواند نمود و جملة
مکانیکه در آن نماز بعمل می آورد لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد
یا ماذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق
این اقسام اذن در مبحث لباس بسیط تمام مذکور شد هر گاه کسی خواهد مطلع شده باشد
رجوع بآن مبحث نماید پس هر گاه کسی در مکانی نماز بجا آورد که مالک منفعت آن
نبوده باشد و ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این منصور بچند صورت میشود
اول آن است که عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد در این صورت بی اشکال مصلی
آثم و نماز او باطل است اعاده آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است
خواه عالم بآن بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه دوم آن است
که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را بآنجا خود برده و ماذون نمود
که نماز را در خانه او بجا آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب
بوده در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نباشد اگر چه
بعد از علم بغصبیت حال حاضر وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم آن است که ناسی بوده
این بر دو قسم است بجهت آنکه ناسی یا ناسی بموضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده
باین معنی که عالم بود این مکان غصب است لکن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد
در این وقت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگر چه نماز باقی بوده باشد

ضرور نباشد و ظاهر این است فرقی نباشد ما بین آنکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی بحکم بوده
بعد فهمیده است که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نمود نماز در آن مکان
با علم و غصبیت بجا آورد در این صورت اگر نسیان مسئله بتقصیر این شخص بوده باشد
آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد چنانکه در مبحث لباس مذکور شد
ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد **بحث سیم** فرقی در این باب ما بین نماز واجبی
و سنتی نیست پس در این صورت که نماز واجب در مکان مغصوب باطل و نماز نافله نیز
باطل است و هم چنین در صورتیکه نماز واجب صحیح و نماز نافله نیز صحیح خواهد بود
با فرقیکه هست و نیست چونکه نماز نافله در وسعت وقت در حال مشی جایز نیست بنا
بر این هرگاه کسی را اتفاق افتاد و داخل در مکان مغصوب شده لازم است خود را
بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه اتیان بنافله نماید با ایما بجهت رکوع و سجود ممکن است
که حکم شود بصحت آن با انتفای نظر باینکه ایما بر بجهت رکوع و سجود خارج است
از حقیقت خروج مامور به پس لهذا این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب
مگر اینکه بگوئیم که نهی از تصرف در مال غیر شامل امثال این تصرفات نخواهد بود
با آنکه در ضمن صورت ایما بچشم تجویز کرده شود لکن تا ثابت نیست و ظاهر
از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات
الخ پس حکم بجواز نافله در مکان مغصوب اگر چه در ضمن این صورت بوده باشد
خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه امر مردد است ما بین اتیان بمستحب و فعل حرام
شبهه در اینجا ~~خالی از اشکال نیست~~ ترک در ضمن این صورت نخواهد بود پس ترک
اتیان بنافله اولی خواهد بود **بحث چهارم** در بیان اتیان بقرائت
منذوره و صوم و ادای زکوة نیست در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر
علما مثل مرحوم علامه و شیخ شهید در دروس تفرقه فرموده اند ما بین اتیان
بصوم واجب در مکان مغصوب و غیره پس حکم فرموده اند به بطلان قرائت
منذوره و ادای زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنا بر این هرگاه کسی

نذر کرده باشد

بحث سیم

بحث چهارم

نذر کرده باشد سوره از سوره های قرآنیه را مثل یس را تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت را
در مکان غصبی بجا آورده از عهده نذر خارج نشده خواهد بود و وجه فرق آن است چون صوم
عبارت از امساک مخصوص است ما بین نیت و شخص نیست که نیت امر قلبی است
پس مطلقا در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در آن و آن خارج است از حقیقت
صوم بخلاف نذر باینکه قرائت موقوف است بتحریک لسان و شفتین و این تصرف است
در مغصوب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم نهی از ملزوم است پس قرائت منهی عنه
خواهد بود و لکن در نظر بگوئیم که قرائت صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست
که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این
تصرفات نیست پس اتیان نماز مبعوره کرده خواهد بود و آنچه متعلق نهی است
کون در آن مکان است و آن خارج از حقیقت قرائت است و اما اعطای زکوة
در مکان مغصوب پس آن نیز گاه است نماید تا در صحت آن بوده باشد مثل اینکه
مال زکوة در مکان مغصوب است و مزکی خطاب مینماید با مالک آن مکان که این زکوة
مال من است بتو دادم و آن شخص نیز قبول مینماید در این صورت نماید تامل کنیم
در صحت آن و هم چنین هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده باشد
و مستحق در آن مکان با اذن مالک داخل شود و این شخص مزکی گوید که این زکوة
مال من است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته با خود برده باشد و هم
چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول از جیب خود در آورد
و بدست مستحق دهد بعد از آن در این مکان نیز زکوة محسوب دارد این نیز بلا اشکال است
و هم چنین هرگاه مستحق با اذن مالک داخل در آن مکان نشده باشد یا نکو
مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من است خود بیرون آورد و تصرف کن
این نیز بلا اشکال است و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس امر آن اظهر
از زکوة و قرائت منذوره است و لهذا کسیکه حکم بتفرقه در اینها نموده در صوم
حکم بصحت نموده از آن راه که مذکور شد مثل شهید ثانی در شرح رساله اشکال در صحت صوم

در مکان مغصوب نموده ظاهر این است که صحت صوم مشروط باین نیست و نیت اگرچه امر قلبی است
لکن موقوف نیست بر مکان و این ضعیف است **بحث پنجم** هرگاه کسی داخل در
مکان مغصوب شده اما یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شده بغصبیت حکم این
شخص لازم است فورا بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است
اشتغال بنماز در آن مکان جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر اتیان بنماز نماید در
آن حالت و در این مکان نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد
یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از درک یک رکعت
از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تاخیر نماز لازم بوده باشد
پس لازم است که تاخیر در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز
را در وقت اتیان نماید و بقیه را بعد از انقضای وقت و در این وقت نیز اتیان
بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک
خروج نموده باشند و مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز باطل
بوده باشد و اما اگر تنگی وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب
متمکن از اتیان یک رکعت از نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد
در این صورت صورت ظاهر این است که اتیان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد
لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت
دادن سر بجهة سجود و نیز بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است که حرکت
دادن سر فی الجمله بجهة رکوع و اندکی زیاده از آن بجهة سجود منحصر بجهة باشد و اگر ا
امتدادی داشته باشد که چون نماز بجا آورد دفعه یا با سر بجهة رکوع و سجود در نماز دیگر بالاجماع
بجهة آنها احوط خواهد بود و مخفی نماند فرقی نمی باشد در این باب ما بین آنکه غصب
ابتدائی بوده باشد مثل آنکه در اول دفعه داخل شده در ملک کسی با عدم اذن مالک
یا ثانوی مثل آنکه کسی باشد در خانه کسی بخواهش و رغبت مالک بعد از چندی
مالک نادم شود و اظهار نماید که طلب خواهش نموده که بعد از این راضی نیستم که در خانه

من توقف نموده باشی

من توقف نموده باشی در این صورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان بعمل
آورد نماز باطل خواهد بود و پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود و نماز را
در مکان مباح بجا آورد و اگر مضیق بنحوی که مذکور شد لازم است اتیان نماید به
در حال خروج بنحوی که بیان شد و اگر امر بخروج از مکان ماذون در اثنای نماز بوده
باشد در این صورت اگر مشخص شد که مراد مالک این است که بعد از فراغ از نماز
بیرون رفته باشد اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال
نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص شود که مراد مالک از امر بخروج از آن
مکان بعد از فراغ از نماز است و در اثنای نماز با رضا است در این قسم
نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اگر هرگاه مشخص شود که مراد
مالک این است نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در این وقت حکم خالی از
اشکالی نیست لکن احوط نیست قطع جایز نبوده باشد و بلکه نماز را اتمام نماید مشغول
بعد از فراغ بیرون رود ولکن احتیاط مقتضی این است که در این وقت اقتصار
نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید این ها همه در صورت
سکون در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه بنحوی
نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد در بودن در آن مکان مغصوب پس هرگاه
مجبور در اتیان بنماز در آن مکان بوده باشد بنحوی که قدرت بر تخلف نداشته
باشد در این صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در آن مکان
بوده باشد بجبور نماز در آن مکان مثل کسی که محبوس در مکان مغصوب بوده باشد
در این صورت شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست لکن کلام که هست
در این است که نماز را با رکوع و سجود بجا آورد یا نه در این صورت نماز او صحیح خواهد
بود و اما هرگاه که غالب این است حال مست برضای مالک در اتیان بنماز
بطریق معهود اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر این است که لازم باشد
در این صورت اقتصار نماید در تصرف باینکه کون در آن مکان منفک از آن نمی شود

پس رکوع و سجود بطریق متعارف نتوانند بود بلکه بجهت رکوع و سجود ایماء نماید

بحث ششم

بحث ششم در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصلی است در صورت
تعدد و تقدم و تأخر و عدم اعتبار آن بدانکه تعدد مصلی یا با اتحاد صنف است
مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک از این صورت
که بوده باشند شکی نیست در اینکه تقدم و تأخر ضرر ندارد مگر در صورتیکه
بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در این مقام نیست و اما در صورت
اختلاف در صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشند و دیگری زن در این صورت اختلاف است
مابین فقها در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول [illegible] و هرگاه زن در مکانی
مشغول نماز بوده باشد آیا جایز است در حق زن در محاذی آن مرد یا پیش روی او
مشغول نماز شود یا نه و هم جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز شود
یا نه ظاهر این است در هر صورت جایز بوده باشد لکن با کراهت شدیده اما احتیاط
این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست مابین آنکه زن محرم بوده باشد و مابین آنکه
زن چادر در سر داشته باشد یا عبائی بخود پیچیده باشد در جمیع صور کراهت
یا حرمت ثابت نیست لیکن اگر کراهت یا حرمت مختص است بآن کسیکه متاخر است
در نماز و در حق سابق ثابت نیست و لکن پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده باشد زنی
در آن حالت در برابر آن یا پیش روی او مشغول نماز شود کراهت یا حرمت مختص
بزن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد
و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر آن زن یا پشت سر آن در این صورت کراهت
مختص بمرد خواهد بود نه زن یا هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نمایند
کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم و تأخر کراهت مختص
بمتاخر است و این در صورتی است که فساد نماز سابق مشخص نبوده باشد پس هرگاه
متاخر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد که نماز
او بی وضو است یا اینکه این شخص سابق اخلال به بعض امور واجب نماید مثل اینکه

فراموشاً وضو کرده

فراموشا [illegible]

او نبوده باشد مجملا نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در این صورت کراهتی
نخواهد بود اگرچه بحالتی که در شروع در نماز نماید پس اگر احتمال عالم بوده باشد که نماز دیگری
صحیح نیست کراهت در حق آنکسی که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و هم چنین است
هرگاه حایلی در میان زن و مرد بوده باشد یا بعد مابین الشخصین بقدر ده ذرع
فصاعدا بوده باشد یا زن متاخر بوده باشد در هر یک از این صور که بوده باشد کراهت
ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در صورت تعدد مصلی و اختلاف
در رجولیت و انوثیت نماز کردن آنها با هم مرجوح است و رفع مرجوحیت میشود
بچند چیز اول آنست که حایل مابین آنها بوده باشد پس اگر حایل بوده زن پیش
باشد و مرد عقب یا محاذی یکدیگر لکن [illegible] یکطرف حایل و دیگری در طرف دیگر حایل
مرجوحیت منتفی است و آیا معتبر در حایل است که حیلوله متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز
یا حیلوله در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اول است بنابر این هرگاه فرض شود دیوار کوتاهی بوده باشد
زن در یکطرف آن دیوار باشد و پیش مرد در طرف دیگر باشد لکن عقب در حال
جلوس مرد زن را نتوانند دید و اما در حال قیام رویت متحقق شود ظاهر این است مرجوحیت
ثابت باشد و ما نعیت ظلمت و تاریکی ظاهر این است که کفایت نکند در رفع محذور
و ظاهر این است چادر و عبا کفایت نکند در رفع محذور و در این مقام و هم چنین ظاهر
این است که حکم مختص به بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگرچه اقرب متاخر
در موقف بوده باشد و هم از چیزها آنکه مرجوحیت با آن منتفی میشود تاخر زن است از مرد
آیا معتبر در تاخر آن است که زن بنحوی عقب باشد که موضع سجود او پس تر از موضع قدم
مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند عدم محاذات در سجده یا بنحوی که موضع سجود او
پایین تر بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند در رفع مرجوحیت ظاهر ثانی است لکن
بنحوی که موضع قدم زن متاخر بوده باشد از موضع قدم مرد بمقداریکه بموجب یا یک شبر
این اقرب مراتب است که کفایت میکند در رفع منع بغیر از این آن است که زن متاخر
بوده باشد بنحوی که موضع سجود و محاذی سینه مرد بوده باشد و بالاتر از آن این است که موضع

سجود زن محاذی با موضع چهار زانوهای مرد بوده احسن از این آن است که موضع سجود زن محاذی
با موضع قدم مرد بوده باشد اگر از جهة آن است که زن خواهی باشند که جمیع اجزای او
متأخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارت اخری موضع سجود زن متأخر بوده باشد از موضع
قدم مرد سیم از چیزهای مذکوره آن است که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات
یا در صورت تقدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد تشکیک نیست در اینکه بعد مقدار مذکور
موجب نفی کراهت منتفی میشود کلامی که هست در این است که تحدید این مقدار از کجاست
پس میگوئیم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت
تقدم زن چهار احتمال قائم است اوّل آن است که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار
این امتداد شود از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن دوّم اعتبار این امتداد است
از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل قدم
زن چهارم اعتبار این است از محل قدم مرد تا محل سجود زن اظهر اوّل است بنا
بر این هرگاه امتداد ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد
منتفی نباشد لکن احوط اعتبار این امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن
که سیم از احتمالات مذکوره است بدانکه آنچه مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف
مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف ایشان با دیگری در ارتفاع
و انخفاض بقدر معتدبه و اما هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتدبه مثل اینکه
سر بلندی است یا قطعه زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن
در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین یمین مرد و در جانب یسار
و در این صورت تحدید این مقدار از نقطه که محاذی رأس مرد بوده از جانبی و محاذی قدم زن بوده
از جانب دیگر تا محل قدم زن یا خیر بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرف
پس در این مقام احتمال است توضیح این حال مقتضی این است که گفته شود در چنین صورت
مثلث تصور میشود که یک ضلع آن مثلث توهم میشود از محل قدم مرد با استقامت قامت
او مشهور میشود به نقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن

وضلع

وضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و ممکن است تصور مثلث بنحو دیگر باین
نحو که یک ضلع مثلث از محل مرد است در سطح ارض با استقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زیر
مکان مرتفع وضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم وضلع ثالث از محل قدم زن است
تا محل قدم مرد و مقصود این است که در این صورت آیا معتبر در تحدید بعد همان ضلع است که از محل
قدم مرد است تا نقطه محاذات بنابر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات است تا محل قدم زن
بنابر مثلث متصور اوّل یا ضلع ثالث مثلث است که عبارت از قدم مرد بوده تا نقطه محاذات
و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنابر هر دو مثلث یا آنکه معتبر در تحدید یک ضلع
از دو مثلث است که محصور است ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه
بعد حقیقی از حیثیت ظاهر است در انظار خطوط واصل بین آنها و آن عبارت است
از همین ضلع که در آخر مذکور شد و این در صورتی است که موضع مرتفع در جانب
پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد
تصور مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از مو
ضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از
همان نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است
تا موضع قدم مرد و لکن ظاهر این است که معتبر در تحدید همین ضلعی است
که محصور است ما بین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدر ده ذرع بوده باشد
کراهت منتفی است و الّا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل صورت
ثابت نیست اگرچه این امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد وجه این در مطلع
الانوار بیان نموده ام مخفی نماند مراد از ذرع در امثال این مقام عبارة است از
امتداد مرفق تا سر انگشتان **بحث هفتم** در بیان امور مناسبه در این
مبحث و آن چند چیز است اوّل آن است که هرگاه زن و مرد
جمع شوند در محلی که ممکن نبوده باشد تبعید مسافت بمقدار یکه مذکور شد و هم چنین
ممکن نباشد تاخیر زن و وضع حایل میان آنها در این صورت مستحب این است که اوّل مرد

مستحب

نماز کند بعد از آن زن در صورتی که وقت نماز مضیّق نبوده باشد و اگر وقت تنگ بوده باشد
بحدی که بنماز تأخیر زن فوت شود اگرچه بعضی از اجزای آن بعد از انقضاء وقت واقع شود
و در این صورت تأخیر نکند بلکه اتیان بنماز هم نمایند و اما هرگاه تأخیر نماز زن موجب
خروج وقت فضیلت بوده باشد ظاهر این است تأخیر اولی و احوط بوده باشد و ثبوت
حکم تأخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگرچه مکان مملوک او بوده باشد باین معنی اولی
در حق زن در چنین صورت آن است تا اذن نماید که اول مرد اتیان بنماز نماید بعد از آن
حکم آن است که منع در حق زن ثابت نیست خواه بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه
غیر بالغ مشغول نماز بوده باشد مکروه نیست در حق زن بالغه که در برابر او یا پیش روی او
مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد بافساد نماز آن ذکور غیر بالغ
و اما در حق مرد پس ظاهر این است که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پشت
سر اناث یا در برابر او در صورتی نیست که بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم بکراهت نماز
در حق مرد در صورتی که پیش روی او و او صغیره که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد حکمی
نیست و هم چنین نیست نماز مرد در برابر او صغیر غیر بالغ در چنین صورت
آن است که حکم منع ببطلان حرمت یا کراهت در صورتی نیست که هیچ یک از
مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اوائل اشاره باین نمودیم
پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد این است که نماز این زن باطل است بنا بر این حرمتی
در حق مرد در اتیان بنماز در عقب آن زن یا در برابر او نبوده و هم چنین هرگاه
زن را اعتقاد این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق آن زن در ایستادن
بنماز در پیش روی این مرد یا در جانب آن نیست **بحث ششم** در بیان اعتبار
طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آن است بدانکه آنچه لازم است آن است مکانی که
مصلی و عدم اعتبار آن است در آن اتیان بنماز مینماید خالی بوده باشد
از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس این شرط در سه صورت متحقق است اول آنکه مکان
مطلقا نجس نبوده باشد دوم آن است که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نکند به بدن مصلی

یا بجامه آن

یا بجامه آن سیم آن است که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست به بدن
یا بلباس مصلی لکن آن نجاست معفو عنها است مثل اینکه آن مکان نجس است بخون
و آن خون تعدی نمی‌نماید به بدن یا بلباس مصلی لکن مقدار آن از خون که به بدن یا بجامه
میرسد کمتر از آن میزان نمود در جمیع این صورت شرط صحت نماز با اتفاق فقها
ثابت است انتها هم نسبت باعضای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است
و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه است که خالی از مطلق نجاست بوده باشد
خواه متعدیه بوده باشد یا غیر متعدیه و اتفاق بمحل قدر معتبر جبهه آن است که معتبر
طهارت کمتر موضعی که جبهه بر آن واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل
مقدار از جبهه است که وضع آن کفایت مینماید در حق سجده شرعا پس هرگاه
محل مثلا طاهر است علاوه بر آن نجس است لکن نجاست غیر متعدیه ظاهر این است
که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس از آنچه مذکور شد دانسته میشود که هرگاه
کل اعضای سبعه که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع
شود بر محل نجس که غیر متعدیه بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنا بر مشهور
ما بین فقها و مختار ما بین محققین از علما است در مقابل این قولی است که از
سید مرتضی نقل شده که قائل شده اند به اعتبار طهارت کل مکان مصلی
و قول دیگر است نقل شده از ابی الصلاح که قائل شده اند باعتبار طهارت
محال اعضای سبعه که عبارت از محل هفت عضو مذکور با محل جبهه بوده باشد
و این دو قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون با احتیاط است
بحث هفتم در بیان مواضعی است که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار
نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است اول حمام است
مشهور ما بین فقها آن است که نماز در حمام مکروه است و ابی الصلاح که از
قدمای فقهاست قائل شده بحرمت آن و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت
آن با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است

و اما مسقّف تمام یعنی جایی که رخت میکنند ظاهر این است که کراهت نداشته باشد
و همچنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قائل بنفی
کراهت شده در مسلخ نیز شده ظاهر این است که فرق در این باب ما بین نماز مفروضه
یومیه و غیر یومیه نباشد و همچنین میان نمازهای واجب و سنت نبوده باشد
بنا بر ظاهر این است که کراهت نسبت به نماز میت ثابت نبوده باشد [illegible]
یعنی مواضعی که مهیا شده بجهت غایط و بول حکم بکراهت نماز در آن مشهور است
و قول بحرمت ظاهر بعضی از ابو الصلاح که مخفی نماند و چنانکه مذکور شد نماز در بیوت
غایط مذکور است نماز کردن در جایی که پیش روی این شخص غایط بوده باشد
و کلامی که شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از ابو الصلاح دلالت میکند
در حرمت پس اجتناب در صورت امکان اقرب بسداد خواهد بود سیم
مبارک ابل است یعنی مواضعی که شتر قرار و آرام میگیرد از برای آنکه آب
در دفعهٔ دوم بخورد و بعد از آنکه در دفعه اول خورده باشد و کلام ابو الصلاح
نیز در این مقتضی حرمت است چهارم مسکن مورچه است پنجم مواضعی که پیدا
شده است جریان آب اگرچه آب بالفعل در آن جاری نباشد ششم زمین
شوره زار است و لکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار نبوده باشد که پیشانی
در آن قرار بگیرد میتوان گفت که در آن کراهت نداشته باشد هفتم
زمینی است که در آن برف جمع شده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه از شدت
برودت هوا یخ کرده باشد بجهت ... باشد یا ... داشته باشند و یا بر روی
برف بیندازند نماز در روی آن فرش نباید کراهت داشته باشد هشتم میان
قبور است بدانکه احتمالات در این مقام متعدد است اول آن است که مصلی ایستاده
نماز نماید در صورتی که قبر در جوانب اربعه او بوده باشد دویم آن است که قبر از یک
جانب او بوده باشد سیم آن است که قبر بازاء او از جانب یمین او و قبر
دیگر در جانب یسار او بوده باشد یا بالعکس چهارم مثل این است در پیش و عقب

و عقب در جمیع این صورها صادق است که نماز ما بین قبور است پس مکروه خواهد بود
پنجم آن است که یک قبر در جانب یمین و یک قبر دیگر در جانب یسار یا یک
قبر در جانب پیش و یک قبر دیگر در عقب او یا در یسار او یا در یمین او در هیچ
یک از این صورها صادق نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنابراین حکم بکراهت
مشکل است لکن ممکن است که تفصیل داده شود باین نحو این یا در موضعی است
که مقرر شده بجهت قبرستان بنحوی که صادق است که نماز در مقبره یا در قبرستان
شده یا نه اگر اول است نماز حکم کراهت است بخلاف ثانی و همچنین است
هرگاه نماز بر روی قبر واحد منعقد شود مثل اینکه بر روی قبر بایستد و محل
سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در اینصورت باز همان تفصیل ممکن است
تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در دو مطلب اول است حکم بکراهت
نماز بین المقابر در صورتی است که بعد میان مصلی و میان مقابر بقدر ده ذرع
نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع بوده
باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جوانب یمین و ده ذرع در دیگر جوانب
یسار و همچنین در پیش و عقب در اینصورت کراهت منتفی است و همچنین است
هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد لکن حایلی میان مصلی و مقابر
بوده باشد در اینصورت باز کراهت نخواهد بود لکن بشرط آنکه ارتفاع حایل
در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع آن
کمتر از این مقدار بوده باشد از بسیاری از فقها ظاهر میشود انتفاع کراهت
در اینصورت باز و این خالی از اشکالی نیست و اما مثل انداختن فرش بر روی
قبر یا انداختن مثل عبا و نماز بعد از آن ظاهر این است اینقدر کفایت نکند در رفع
کراهت بنابراین پس حکم بعدم کراهت نماز در رواق از ارکان مشرفه بجهت
آنکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکل است بلکه ممکن نیست مطلب ثانی
آن است که جماعتی از فقها مثل شیخ مفید و شیخ ابو الصلاح ... الله ... مقامهم فرموده اند

بکراهت اتیان نماز بسوی قبر امام علیه السلام یعنی قبر معصوم را پیش روی خود را
قرار دهد نماز بجا آورد و مکروه است و این باعتقاد حقیر ضعیف است
بلکه نماز در عقب قبور علیه السلام مستحب است بلکه میتوانم گفت نماز در عقب
قبور علیه السلام افضل از نماز در مساجد است چنانکه وجه اینرا بتفصیل تمام در مطالع
الانوار بیان نموده ایم نهم از مواضع مذکوره موضعی است که مهیا شده
باشد بجهة آتش افروختن و هم از آنچه از مساجد اهل ظلال بجهة باشد یا نه
و مقتضی کلام ابی الصلاح حرمت است و مشهور مابین فقها کراهت است بلکه جماعة
مکروه است نماز در بیوت نیران مکروه است اتیان بنماز در مکانیکه پیش روی
مصلی آتشی بوده باشد خواه مشتعل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت
اگر چراغ سو رچراغ بوده باشد یا آتش قوی مشتعل بوده باشد که مقابل این
شخص بوده باشد اگرچه شعله نداشته باشد و هم چنین حکم بکراهت ثابت
است اگرچه از مقابل این شخص قندیل آویخته باشد که در آن قندیله روشن
کرده باشد و مقتضای اطلاق کلمات اصحاب ثبوت کراهت است خواه
مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه یا در ترفیع رفیع مردین در کلم
الدین واحتیاج از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و تفرقه
فرموده اند مابین آنکه از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد یا نه و حکم
بعدم جواز را که محمول بر کراهت است مختص فرموده اند در حق اول بنابراین
ممکن است که حکم کرده شود باشتفاء کراهت در حق ثانی باشیم دهم خانه دهم
ایست که در آن شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از آنکه آن خانه محل بیع
باشد یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتیست که شراب تعدی بلباس
مصلی یا به بدن او ننماید و اما در صورت تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از
ازاله و تطهیر یازدهم جواد طرق است یعنی راهها وسیع بلکه مطلق راهها خواه
در معرض مرور مارة بوده باشد یا نه مخفی نباشد حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم

مباره نبوده باشد

مباره نبوده باشد واما در صورت مزاحمت بی جا ئز نیست بلکه نماز باطل است
دوازدهم دوازدهم خانهای مجوس است که گبران بوده باشند دور نیست که خانه یهود و نصارا
نیز چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصارای مختلف است ظاهر آن است
وجه آن نیست که باختلاف مراتب مرجوحیت بوده باشد این معنی که اینها نزد
خانهای مجوس رسنه بدتر بوده باشد و در خانهای یهود و نصارای کمتر باشد
سیزدهم سیزدهم بیع و کنایس است بیع بباء موحده مکسوره و یاء مثناة تحتانیه
و ظاهر از صاحب قاموس مفتوحه و جمع بیعه است بکسر باء یا سکون یا و
کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این لفظ از بعضی ظاهر میشود که بیع
بیعه معبد نصارای است و کنیسه یهود معبد است و ظاهر از صاحب قاموس آن است
که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترک است مابین یهود و نصارای و ظاهر
از صحاح آن است که هر دو مشترک است مابین هر دو فرقه و بعضی بعد از قول اشتراک
هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیع معبد صغیر یهود و نصارای است
بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد
جامع در حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده اند در کراهت
نماز در بیع و کنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها قائل شده اند بعدم کراهت
و جمع کثیری از قدمای اصحاب قائل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز
در اینها مکروه است و کلامیکه هست در این مقام این است که ایا دخول در اینها
و نماز در آنها موقوف است بر استیذان از اهل آنها یا نه ظاهر این است
که توقف نداشته باشد مذابح حیوانات است یعنی موضعیکه مهیا شده است
بجهة ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز را در مذابح حیوانات
پانزدهم حرام میداند پس احوط خواهد بود پانزدهم مکانیست که در آنجا
تصویر بوده باشد بدانکه کلمات علما در اینمقام کراهت است ظاهر از کلام ابی الصلاح
آن است که اتیان بنماز در او فانیکه در آن صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام

آن مرحوم حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و آنچه ظاهر می‌شود از بسیاری
از فقها کراهت است در صورتها که پیش روی مصلی بوده باشد خواه نقش در دیوار او طاق
بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی مصلی پشتی بوده باشد که صورت در روی آن نقش
شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع
شود ظاهر این است که نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه
پیش رو باشد لکن در حین نماز پرده یا چیز دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور
شود باز ظاهر این است که کراهت نداشته باشد و در صورتی که هرگاه
سر آن صورت ملکی نبوده باشد و نیز بل آن مکان دیگر نیز ملکی نبوده باشد در این صورت
هرگاه سر آن صورت را قطع نماید ظاهر این است همین قدر کفایت می‌کند
در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه مکروه است نماز در صورتی که پیش روی مصلی
صورتی بوده باشد همچنین مکروه است نماز بر فرشی که نقش همه بر آن صورت نقش شده باشد
در وقتی که در جا نماز از جوانب چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه
جا نماز بر روی آن فرش بیندازد به نحوی که این صورت مستور شود کراهتی در آن
نخواهد بود و هم چنین هرگاه چشم آن صورت را حک نماید یا سر او را قطع نماید در این صورت
نیز کراهت منتفی می‌شود اگرچه ممکن است از نقش بل مکان ... دیگر از ... باشد آن
صورت بوده باشد **شانزدهم** اندرون خانه کعبه و پشت بام آن است که شانزدهم
ایستادن به نماز فریضه در آنجا مکروه است چنانچه در بحث قبله بیان شد **هفدهم**
مرابط خیل و بغال است یعنی جایی که اسب و قاطر را می‌بندند از برای علف خوردن
و آرام کردن و ظاهر از کلام اهل اصطلاح عدم جواز ایشان به نماز است در آنجا
و هم چنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جایی که گوسفندان و جایی که
گاو را می‌بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد بود اگرچه از حدیث ظاهر می‌شود
عدم کراهت نماز در مرابض غنم **هجدهم** مکانی که در آنجا مصحفی که مفتوح بوده باشد
یا آنکه آن مصحف را ... بگذارند نیز مکروه است نماز کردن در چنین مکانی که پیش روی مصلی

مصحف مفتوح

مصحفی که مفتوح بوده باشد نیز مکروه است تا آنکه آن شخص آن مصحف را بگذارند در آن وقت
وقت کراهت منتفی می‌شود بدانکه اگرچه ظاهر منساق از لفظ قرآن است لکن در اصل
اسم از قرآن است چنانچه ... در برابر این مطلب آیه شریفه ان هذا لفی الصحف الاولی و ما
صحف ابراهیم و موسی و در حدیث از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرموده
مصحف فاطمه علیها السلام در آن است مثل قرآن سه مرتبه الحدیث مجملا که چه
ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر آن است که مراد در این مقام اعم
از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی این شخص قرآنی
مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه صورتی است که حکم کراهت
ثابت بوده باشد اگرچه کاغذی مکتوب در پیش روی مصلی نبوده باشد
مخفی نماند حکم کراهت ظاهر این است که ثابت بوده خواه این شخص قاری بوده باشد
یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند به قاری لکن این مدفوع است به اطلاق نص بلکه
حکم ثابت است اگرچه در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد
نوزدهم مکانی است هرگاه مصلی در آن باشند پیش روی آن دیواری
بوده باشد در آن دیوار رطوبت ظاهر شده باشد از بالوعه و رطوبتی که مخصوص
بر رطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه بعضی ... مکروه ... باشد در مکانی که
پیش روی مصلی دیوار ... باشد و در آن دیوار رطوبت ظاهر شده باشد
بیستم از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن **بیستم** مکانی است
که اگر مصلی در آن باشند پیش روی آن آهنی بوده خواه از جمله اسلحه بوده باشد
مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر سلاح بوده مثل ... آهن **بیست و یکم**
خوابگاهی است که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد که این قسم
از سگ مستثنی شده است در حدیث **بیست و دوم** مکانی است که سمت قبله آن
زنی بوده باشد به این معنی که اگر کسی در آن مکان باشد مواجه او زنان باشند
خواه زن بوده باشد یا مرد **بیست و سیم** مکانی است که سمت قبله آن دری مفتوح

باشد و عبارت اجرای مکروه است نماز بجانب باغی که مفتوح بوده باشد تا حائل
ببندند این از اخبار بر نخورده ایم محقق مرحوم این را نسبت بابی الصلاح
داده است فرموده است چون از اعیان فقهاست متابعت او درین نموده اند
و آنچه فرموده اند اگر چه صحیح است لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است
ندیده ام بدانکه مناسب این است که ختم این مبحث شود ببیان دو مطلب اول آنست
که ثقة الاسلام حدیث صحیح در کتاب کافی ذکر فرموده که آنحضرت مستندست بر کرا
هت نماز در سه موضع که بیداست و ذات الصلاصل و ضجنان آن موضع ما بین
مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بیدا پس آن موضعی است که از مدینه بمکه میروند
و بعد از آن که از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اند که بانجا میرود
اول جاییست از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از سه میل یعنی بعد از آنکه از
معرس پیغمبر که در دست چپ واقع است گذشت داخل در بیدا میشود و این مو
ضعی است که جناب رسول ص در این موضع رفع صوت بتلبیه مینمودند و آنحضرت بیدا
نسبت بلشکر که از مدینه بمکه میرود و ذات جیش است که ان شاء الله تعالی لشکر سفیانی در
آنجا هلاک شده بزمین فرو میروند اما ضجنان پس آن کوهی است نزدیک بمکه معظمه
و اما ذات صلاصل پس آن میان آن دو موضع واقع است مطلب ثانی در بیان ستره است
در بیان شرح حالست بدانکه سنت است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن
خواه نماز بجماعت بعمل آید یا فرادی مفروضه بوده باشد یا مندوبه ستره پیش
روی خود قرار دهد در صورتیکه احتمال مرور کننده در آنجا قائم بوده باشد خواه
مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس حیوانات
هرگاه قاطع بوده باشد چیزی پیش روی او مرور نخواهد نمود ظاهر این است
در اینصورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام مقتضی تفصیل کلام است
در سه مبحث اول در بیان چیزیست که ستره متحقق میشود دوم در کیفیت
آن است سیم در فایده آن اما اول پس میگوییم ظاهر این است که متحقق میشود

مطلب ثانی در بیان ستره است

توضیح

دوم اول

ستره بهر چه گذارده شو

ستره بهر چه گذارده شود در روی مصلی خواه پشتی بوده باشد یا جامه یا کتاب
یا سنگ یا عصا یا تسبیح یا غیر آن بلکه متحقق میشود بنیزه و یک یا خاک محل سجده
به دیوار یا ستون و نحو آنها بلکه بخط کشیدن پیش روی نیز متحقق میشود و اما
کیفیت آن پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیزه ظاهر
این است که مختصر نبوده باشد بلکه فرو کردن نیزه و عصا در زمین بلکه چنانچه
بغیر دیدن حاصل میشود هم چنین حاصل میشود بانداختن در روی
زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول هم چنین است حال در خط بعضی خط را
عرضا کشیده اند یا باستقامت قبله و از بعضی از علما منقول شده خط مدور
بکشند باین نحو که محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا باستقامت قبله یا عرضا
شکل هلال بکشند و اما فایده ستره پس میگوییم فایده آن رفع مرجوحیت
از نماز است در صورت تحقق مرور و تعلق نهی است بمرور علی القول از مرد
توضیح این اجمال است که هرگاه کسی در موضع اتیان بنماز نماید که کسی مثلا
از پیش روی آن شخص عبور نماید اگر این شخص بنحوی که مذکور شد ستره قرار داده
باشد این عبور سبب موجب مرجوحیت نماز او نمیشود و الا نماز او مرجوح
خواهد بود اگر عبور کننده از ذوی العقول مکلف بوده باشد وضع ستره موجب
این میشود که نهی از عبور باو تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود اگر فرضا
اجتناب ننماید این شخص عاصی باشد مرجوح خواهد بود و در صورت تحقق
ستره موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بخلاف آنکه هرگاه وضع
ستره ننموده باشد و در اینصورت نهی از مرور در حق آن شخص عاصی نخواهد
بود پس این مرجوح نخواهد بود متصف بوصف مرجوحیت نماز خواهد بود
بدانکه مستحب است در ذکر فرموده اند که ستره امام مغنی میگردد از ستره
ماموبین استدلال فرموده اند بر این بدو دلیل اول آنکه جناب
رسول خدا ص امر فرموده اند ماموبین را بستره دوم آنست که ظاهر بر

هر یک از مأمومین منفرد است در حق مأموم دیگر اول اشبه است نظر بآنست و من
الذی احاطه علماً بذلک و ثانیاً بر فرض تسلیم در صف اول جاری نیست و بعلاوه ظهور
و اراده در سند مطلق است شامل مأموم نیز هست فصل ششم در بیان چیزیست
که سجده بر آن صحیح است و در این چند بحث است بحث اول جایز نیست
سجده مگر در زمین یا چیزی که در زمین روئیده باشد بشرط آنکه مأکول یا ملبوس
نبوده باشد پس سجده بر ابریشم و استخوان و گوشت و مو و پشم و وبر و صدف
و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزه و آهن و فولاد و مس و نحو اینها
جایز نخواهد بود نقلاً و فتوی نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض مابین امتیکه
هیچ از حق او نبوده باشد با آنکه در اصل حق او بوده باشد لکن بنحوی
خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله چیزهائیکه مذکور شد پس سجده بجهت
لازم است که بر ارض بعضاً باشد بنا بر نبات از ارض منفصل که مذکور شد
لکن اجزای ارض مختلف است بجهت اختلاف به بعض خصوصیات مختلف میشود
در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهداء صلوات الله
و سلامه علیهم که سجده بر آن ترجیح دارد و جمیع قطعات ارض
عالم بدانکه اجزای زمین مختلف است در خروج از وصف ارضیت و عدم
خروج آن بعضی مقطوع است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال اینها
پس شکی در عدم جواز سجود بر این اشیاء نیست و بعضی شک نیست در عدم
خروج مثل غالب اجزای ارض شکی در جواز سجود در این نیست بجهت آنکه معلوم
که مقصود سجده بر قطعه و جزئی از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل
و بعضی محل شک است مثل آجر و کوزه و سنگ و اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت
پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقها آنست
که در جواز سجود بر آن خلاف مابین فقها نبوده باشد و هم چنین است سجده
بر گچ ان نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر گچ که عبارت از سنگ پخته

بوده باشد

بوده باشد مدلول علیه است بجواز از احادیث معتبره و اما سجود بر کیس پس از این محقق خلاف است
ظاهر این است که جایز بوده باشد و وجه این در مطالع الانوار مفصلاً مذکور است
لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر اقرب باحتیاط و اوفق بطریق احتیاط است
بحث دوم در سجود بر نباتات است بدانکه ظاهر این است که سجده بر هر نباتی
جایز بوده باشد مگر نباتی که مأکول یا ملبوس بعضی باشد که سجده بر این جایز نیست
و این در صورتیست که در جمیع بلاد مأکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض
شود چیزی در بلدی مأکول است و در بلد دیگر مأکول نیست آیا حکم هر بلدی
تابع عادت آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدی که مأکول است بعدم جواز سجود
بر آن در حق اهل آن بلد و بجواز سجود بر این در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه
همین که مأکول در بلدی شد حکم میشود بعدم جواز سجود و آن اگر چه بالاضافه
با هر بلدی بعضی باشد که آن در آن بلد مأکول نبوده باشد ظاهر ثانی است
و اما هرگاه فرض شود نباتی و حالت در نشئه باشد در یکی از دو حالت
مأکول بعضی باشد بخلاف حالت دیگر پس تنقیح مقام مفصل این است که گفته شود نباتات
بر چند قسم است اول آن است که مأکول نیست بدایتیه و نهایتیه مثل بسیار
از اقسام نقولا دوم آن است که مقابل مأکول است الا بدایتیه و لا نهایتیه
مثل غالب اقسام گیاه و برگ بسیاری از درختان و حکم در این دو قسم ظاهر است
با هم معنی که سجده قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است
کذالک سیم آن است که مأکول است بدایتیه لا نهایتیه مثل برگ مو و پوست
بادام و پوست خربزه و در این قسم ظاهر این است که حکم هر حالتی تابع
آن حالت است پس سجده بر برگ مو در ابتدا احوال جایز نخواهد بود بخلاف
در آخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که بعد آنها
مأکول است در اول نه در آخر پس سجده بر اینها در اول احوال جایز است و هم
چنین است در آخر لکن بادامی که متصل بهمدیگر است پس بادام بادامیکه

شکسته نشده میگوییم سجده بر پوست آن جایز نیست و هم چنین است هسته و مغز وی
و اگر بعد از آن که شکسته شده و مغزش اخراج شد در این وقت سجده بر پوست آنها
اگر چه جایز نیست لکن سجده بر پوست آنها در اینجا که منفصل از میوه شده جایز خواهد بود
و هم چنین پوست خربزه و هندوانه مادامی که متصل است باصل
خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن
و جدا کردن ماکول از آن از پوست در این وقت ظاهر نیست با این معنی که ماکول
نیست بدایه لکن ماکول است نهایتا و بعبارت اخری که حالت ماکول بودن
مسبوق است بحالت غیر ماکول بودن مثل خرما و زیتون و به و نحو آنها
و این قسم ظاهر این است که سجده بر آن جایز نیست در جمیع احوال
نظر بانکه صادق است در حق همه در جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند
از آنچه مذکور شد حکم گندم و جو و شلتوک ظاهر شد با این نحو که سجود در آنها
جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده یا بعد بلکه سجده بر آنها جایز نیست
اگر چه از پوست در نیاورده باشند و اما پوست آنها پس ظاهر این است که سجده
بر آنها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل
و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از آرد نمودن ضعیف است و آنچه مذکور شد
در حکم ماکول بود و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشند چنین چیزی
وجود ندارد پس مراد از ملبوس که در اخبار استثنا شده آن است که در آن قوه
استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد توضیح مقام مقتضی این است که گفته
شود نباتات بعد از استقراء کلی و رسیدگی در اقسام نباتات نباتی نیافتند
که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود بدو قسم یک قسم آن است که قوه ملبوسیت
در آن متحقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر آن است که چنین نیست مثل غالب
اقسام گیاه شکی که در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلام مگر نیست در قسم اول
که این معنی از استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا خیر

مختار

مختار قول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشند
یا بعد قبل از بافتن بوده باشند یا بعد و قول بجواز سجده بر قطن و کتان
قبل از غزل ضعیف است و اضعف از این قول بجواز است اگر چه بعد از
غزل بلکه بعد از بافتن بوده باشند و این قول است نادر است و هرگاه
فرض شود چیزی بافته باشند از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل
لیف خرما در این صورت اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد
اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف اینکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس
پس در این سجده صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هرگاه قدری
مجزی از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است
و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گیاه با هم صحیح نخواهد بود
بحث سجده (?) در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگر چه مقتضای
بعضی از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزی که خارج از ارض و نبات
بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه
ماخوذ شده باشد از چیزی که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول
از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر این است که سجده بر کاغذ جایز بوده
باشد اگر چه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون
باحتیاط است و قول باختصاص جواز بکاغذی که ماخوذ بوده باشد از چیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی هرگاه کاغذ در آن
چیزی نوشته باشند خالی از این نیست که یا به الکتابه با چیزی است که سجده بر آن جایز است
مثل تربت حسینیه علی مشرفها الاف السلام والتحیه یا از چیز دیگر یا از
چیزی است که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر الاخیر یا
کتابت محیط بر سطح کاغذ است بحدی که موضعی خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت
نماید در تحقق سجود یا مانده است پس مسئله منحصر در چند صورت است اول آن است که تمام

سجده آخرش

ما به الکتابة از چیزی است که سجده بر آن جایز است در اینصورت شبهه در جواز آن
نیست خواه موضعی از کاغذ بوده باشد یا نه و هم آن است که ما به الکتابة غیر آن است
یعنی چیزی است که سجود بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع
جبهه بر آن کفایت میکند در سجده در اینصورت یا نیز جایز است در صورتیکه جبهه بر آن
واقع شود بر موضع خالی از کتابت ساتر نشده نیست لکن کتابت مستوجب
سطح کاغذ است باین معنی موضع خالی از کتابت بقدر مذکور نیست در اینصورت
ظاهر این است که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باین صورت
در تتمه دیگر جایز است با کراهت بلکه ممکن است قول با نفی کراهت در صورتیکه
ما به الکتابة مما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر این است این کراهت مختص بوده
باشد در حق قاری منحصر پس در حق غیر جایز است من غیر کراهت بنا بر این کراهت
در حق غیر قاری ثابت نیست و هم چنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانکه
در حق اعمی ثابت نیست اگرچه قاری و سجده در روز بوده باشد بحث چها
دوم در بیان حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع
جبهه نمود بچیزی باعتقاد آنکه آن چیزی است که سجده بر آن صحیح است
بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبود
خواه باعتبار ذات آن بوده باشد مثل اینکه معلوم شد که آن استخوان بود
مثلا باعتبار وصف آن مثل اینکه مشخص شد که چوب نجس شده است یا باعتبار هر دو هم
بجهت ذات و هم بجهت صفت در اینصورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد
یا در اثنای سجده یا بعد از رفع رأس از سجده در صورت اخیر در سجده واحد است
یا در سجدات متعدده اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است
یا بعد از آن و علی التقدیرین یا متمکن است با عدم رفع رأس از زمین در یک باین نحو که جبین
خود را بکشد تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا آن چیز را بیاورد در زیر جبهه
خود قرار دهد یا متمکن نیست اگر متمکن بوده باشد پس در این مقام چند احتمال است

دوم آنکه

اول

آن است که عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و متمکن است
در رسانیدن جبهه بچیزی که بر آن سجده صحیح است در این صورت ظاهر این است
که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزی که سجده بر آن
صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن با آن وقت اتیان بذکر واجب نماید
و هرگاه فرض شود در این شخص صورت شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن
چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز خواهد بود بنا بر این
این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه را بآن چیز یا رسانیدن
آن را بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر آن
موضعی که سجده بر آن صحیح است یا مساوی است با آن موضعی که جبهه بآن
واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد در اینصورت
اولی این است که پیشانی را نکشد تا برساند بآن موضع مساوی که سجده بر آن
جایز است مثل اینکه سر را گذارد در اطراف موضع از زمین مشخص شد که آن موضع
نجس بوده در اینوقت پیشانی را میکشد تا برساند بموضع ظاهر در رسانیدن
چیزی که سجده بر آن جایز است بجبهه نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله
از آن اگر لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و هم چنین است اگر موضعی که ثانی
را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد زیرا که حکم بتعین رسا
نیدن پیشانی نمیکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی را که سجده بر آن
صحیح بوده باشد به پیشانی بهمین جهت که مذکور شد و اما هرگاه بلند
تر از آن موضع اول بوده باشد در اینصورت خالی از این نیست که علو
یا قائم است یا بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن چیزی را
که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشیدن جبهه را بسوی آن موضع
مرتفع و این تفصیل نیز در صورت حفظه نیز مختص است و از آنچه مذکور شد
مشخص میشود که اگر پیشانی را در اول دفعه بر مثل زیر پاک دان برنجی مثلا گذارده باشد

و بعد از آنکه گذارده شد مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تربت پاک دان
فراز بگیرد و او است از آنکه سر را از آنجه حرکت داده بمهر برساند دوم
آن است که عالم شد بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب در اینصورت
ظاهر این است که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه هرگاه عالم بحقیقت
حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم السجده این صحیح است
یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این ظاهر
میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم بوده باشد
قبل از اتیان بذکر واجب آنکه آن محل نجس است در اینصورت اتیان بذکر
واجب در آن محل جایز نیست و اما شرطیة مطلقة طهارت محل سجده
مثلا با الاضافه بذکر واجب نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود
بفساد ذکر پس با واجب باشد تدارک آن بقدر رسانیدن جبهه را بچیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا در صورت مفروضه ممکن است که قائل شویم
بر بجای جبهه تا برساند بچیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد بجهة درک ذکر
مستحب هرگاه اتیان ننموده باشد و اما بجهة تدارک ذکر واجب ظاهر نیست که جایز
نبوده باشد و آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع
از سجده با اشکال سجده صحیح خواهد بود سیم آن است که عالم شود بحقیقت
حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده
بر آن صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
بجبهه با عدم فعل منافی حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست و دور نیست
که تفصیل داده شود در این مقام ما بین آنکه این در سجده آخر است یا در غیر
آن علی التقدیرین یا رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل چیزی که سجده بر آن
صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله منصور بچند صورت میشود
اول آن است در سجده آخر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود

علیه است

علیه است در اینصورت ممکن است که بگوئیم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است
اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور
شمول مستندی که دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزی که جبهه بر آن
واقع میشود نسبت بآنچه مفروض شده است در محل کلام دوم مثل همان است
که مفروض شد یعنی این واقعه در سجده آخر است و عالم بحقیقت حال شد
قبل از ذکر در اینحال متمکن نیست از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
لکن با رفع راس متمکن از آن خواهد بود در این صورت نیز ظاهر این است
اتیان بهمان ذکر حالت در حق او متعین بوده باشد رفع راس قبل از ذکر
و عود بسجود بعد از تحصیل چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد در حق او
واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم زیادتی سجده با عدم ظهور
دلیلی که دلالت کند بر جواز آن سیم آن است که در سجده غیر آخر است
لکن اگرچه در آنحالت متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد
نیست اما بعد از رفع راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت نیز مثل
صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از آن رفع
راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه السجود اتیان بباقی از سجود نماید
در این سه صورت اگرچه بحسب الظاهر نماز صحیح است لکن احتیاطی در امور دین
مقتضی رعایت احتیاط است با اعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است
لکن میداند که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح
بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در اینصورت نماز باطل خواهد بود
در همان حالت سجود را قطع عمل نموده بعد از رفع راس استیناف نماز
نماید مخفی نماناد آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام من اولها الی آخرها
در سجده نیز بر نجس نیز جاری نیست چنانچه اشاره بآن نمودیم پس هرگاه
سجده بر نجس نمود پس اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجود است

یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز
متمکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است
لکن رعایت این خلاف از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال
قبل از رفع از سجود است در این صورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است
یا بعد از آن تا بعد از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان بآن اگر بعد از اتیان
بذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح بوده باشد
اجتزاء بهمان نماید رفع راس نموده نماز را اتمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر
واجب بوده باشد اگر در آن حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه
بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد با رساندن آن از الجبهه چنان نموده
بعد از اتیان بذکر واجب نماز را اتمام نماید اگر در آن حالت متمکن از این نبوده باشد
یا با رفع راس متمکن از این خواهد بود با عدم فعل منافی یا نه علی التقدیرین
این یا در سجود آخر است یا در غیر آن تفصیل حکم بنحوی است که بیان شد
باین نحو که اگر در سجده آخر است در همان حالت اتیان بذکر لازم نبوده
نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع متمکن از تحصیل ظاهر ما یصح السجود علیه
باشد یا نه و اگر در غیر سجده آخر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه متمکن
بوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن و اگر متمکن نبوده باشد بعد
رفع راس از تحصیل آن با عدم فعل منافی در همان حالت نماز را قطع نموده
استیناف نماز نماید لکن احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است در صور اتمام
که مذکور شد **بحث پنجم** هرگاه مصلی شروع بنماز نموده در حالتیکه متمکن
بود از وضع جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بود در اثنای نماز عذری بهم
رسید که رفع آن ممکن از او نشد مثل اینکه بر روی فرش و مثل آن ایستاده مهری در وسط آن
گذارده مشغول نماز باشد و در اثنای نماز طفلی آمد و آن مهر را برداشت

دردن

ورفت امر این شخص (در وسعت وقت) امر دایر است مابین آنکه نماز را قطع نماید بتحصیل چیزی نماید که سجود
بر آن صحیح بوده باشد یا نماز را بهمان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است
در این مقام باین نحو که این امر یا در ضیق وقت است یا در وسعت وقت
اگر در ضیق وقت است بحدی که اگر نماز را قطع نماید تحصیل نماید چیزی را که سجده
بر آن صحیح بوده باشد درک نماز در وقت نخواهد بود در این صورت
ظاهر قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید در جای سجود
سجده بر کف یا بر ثوب بتفصیلی که بیان خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است
متعین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است
استیناف نماز نماید **بحث ششم** سابق بیان شد که سجده جایز نیست
مگر بر ارض یا نبات موصوف مخفی نماند از این فائده استثنا شده چند
چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم بعضی در وقتی دون وقتی بعبارة اخری
بعضی جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است
بحال ضرورت است اول منحصر در یک چیز است و آن کاغذ است چنانچه بیان شد
پس جواز سجود بر آن در جمیع احوال ثابت است اگر چه متمکن از ارض و
نبات بوده باشد دوم صوف و سیم کف مصلی است لکن این در
صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد در این صورت
که متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر کف یا بر چیزی نماید
لکن لباسیکه معمول از قطن و کتان بوده باشد و همچنین جایز است در این
صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگر چه خود لباس
نبوده باشد و اما ثوب معمول از صوف ظاهر این است که جایز نبوده باشد
اگر چه در ضیق زمان بوده باشد و اما ثوب مصنوع از ابریشم و نحو آن حرام است
که سجده بر آن جایز نبوده باشد اگر چه از فصل بر دوش بهوا بوده باشد لکن با تمکن
از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد ظاهر این است

که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلی بوده اگر چه توهم میشود از بسیاری
از عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر این است که اختصاص مراد نبوده باشد
مجملاً ظاهر این است که سجده بر ثوب مخصوص جایز نبوده باشد اگر چه ثوب
از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنا بر این چند احتمال در این
مقام محتمل است اول آن است که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز بوده باشد
دوم آن است که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد سیم آن است
که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره
بوده باشد چهارم آن است مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر این است
که در جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد مشخص است در صورت
مملوکیت غیر جواز سجود مختص بصورت اذن اوست در جمیع صور سجده
بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلی
که مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف
خود نموده باشد ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن
کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن سجده نماید
و مخیر است سجده بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد
اختیار نماید و در صورت مستور بودن کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده
بر آن ساتر نماید بلکه احتیاط این است نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده
بر آن ساتر نماید بر کف و اما هرگاه آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده مثل دستکش
از پوست یا از پشم در اینصورت حکم بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است
با تمکن از سجود بر قطن و کتان یا ثوب ممنوع از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر این است
همانی که متمکن از سجود بر ارض نشده است سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب
سجده بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت
آن و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانکه توهم میشود از بسیاری از عبارات

مخفی نماند مناط

مخفی نماند مناط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع
وقت نماز نباشد بلکه همین که در اول زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان
وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگر چه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت
متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر نا نیست اگر چه احتیاط در اول است
و هم چنین است حال در تبدیل مکان باین معنی فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود
بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود و با وجود این میتواند
سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید
اگر چه ظاهر از فتوای اول است لکن البته احتیاط در نا نیست حاصل آنچه
در اینمقام باید دانسته شود آن است اگر متمکن از سجود بر ارض یا نباتات
غیر مأکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست در صورت
تمکن از هر یک نوع مخیر است ما بین هر یک که نموده باشد در اینصورت جایز است
سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحصل از اینها
مثل پشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال اینها و در صورتی که متمکن از
هیچ یک نبوده باشد آن وقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز
سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود بحث هفتم واجب است
محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر
ریگ و پنبه و گل نرم که رفتنی و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر نمیشود
جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محلی اتیان بنماز
نماید ما بین ایما در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که نشسته
بجهة ایما و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که عدول از سجود با ایما در صورت
که وقت گل بحدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد
نبوده باشد مثل وقتی که از بارش زننده باشد لکن مقدمه باین حد در اینصورت
نماز در اینجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معهود میباید بجا آورد

بحث هشتم مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات از ارض که ماکول و ملبوس نبوده
باشد در محل جبهه است به خلاف سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آن است
چونکه لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه
و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پاست چنانچه مفصلا در بحث
سجود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی در این مقام آن است که آنچه مذکور شد
که میباید سجده یا نبات یا ارض بوده باشد این مختص بمحل جبهه است
اما سایر اعضا آنکه مذکور شد چنین نیست بلکه آنها اگرچه در حال اختیار
بوده باشد بر هر چه واقع شود اگرچه بر روی حریر و نحو آنها بوده باشد اگرچه نجس
هم بوده باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی نماید به بدن
یا لباس مصلی تجلد ادب(?) و وجوب گذاشتن شش عضو مذکور را در حال سجود بر ارض
و نبات از ارض محل تامل نیست کلامیکه هست در استحباب آن است که آیا
عادت آنچه واجب بود با الاضافه بحث مستحب است یا الاضافه بجمیع اعضای شش گانه
ظاهر چنانچه از اعاظم فقها علی الله تعالی مقامهم اول است پس مستحب خواهد بود
که دو دست و دو زانو و سر دو انگشت دو پا را در حال سجود واقع سازد بر چیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظا
هر این است که باید مراد ایشان مرد بوده باشد چه در حق زن کشف دو زانو
در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر آنها لازم است و این منافی حکم باستحباب
وضع آنهاست با ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر آن است که استحباب رعایت
این نسبت بدو کف ثابت است پس مستحب این است پس مستحب این است که کفها را
در حال سجود بگذارد بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو
و دو انگشت و پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در بعضی از صور رعایت این مخالف
احتیاط است **بحث نهم** در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است
محلی که جبهه بر آن واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن جایز

نیست

نیست اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه اگرچه نجاستی بوده باشد
که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد
مجملا اعتبار طهارت محل جبهه است در سجود مخفی نماند که نیست و کلامیکه
هست در این است که آیا معتبر طهارت تمام محل جبهه است یا نه بلکه کفایت
میکند در صحت سجود و محل … صحت صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه
ظاهر دوم است بیان این اجمال آن است آنچه که واجب است آن است
که جبهه را بگذارد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بحدی که صادق باشد
که جبهه را بر آن چیز گذارده است بعضی تحدید کرده اند که بقدر درهم
از جبهه لابد است لابد این است که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن در اقل
از آن نیز متحقق است بنا بر این هرگاه فرض شود محلیکه جبهه در آن واقع شود
نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع القدر صادق است که جبهه را
[illegible] بارض گذارده سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای این مضر بصحت نماز
نیست پس معتبر بر صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل
جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه با این قدر تعدی [illegible] نکند مگر در
صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی بوده باشد بعد از تعدیه معفو عنها
بوده در نماز مثل آنکه خون بوده باشد کمتر در اینصورت ظاهر این است که مضر
نبوده باشد توضیح مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند صورت
اول آن است که محل کل جبهه طاهر بوده باشد شکی در صحت در این حالت
نیست بلکه این محل تشکیک [illegible] نیست ثانی آن است که محل کل جبهه نجس بوده باشد
شبهه در بطلان نماز در این حالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد
یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آن است که محل قدر معتبر
از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس باشد در اینصورت اگر آن نجاست
تعدی نکند نماز صحیح است و هم چنین نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی

نجاستی بوده باشد که معفو عنها نبوده باشد بلاشک نماز باطل است واما غیر
جبهه از اعضای سبعه مذکوره پس طهارت محال آنها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال
آنهاست از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال آنها کلا او بعضا نجس بوده باشد
لکن تعدی به مصلی نکند نه بدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است
حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز واما
هرگاه نجس بوده باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود
بجهة رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی **بحث دهم** در بیان ترجیح
انواع چیزهائیکه در حال اختیار سجده بر آنها جایز نیست بلکه در صورتیکه ضرورت
داعی شود بر سجده بر یکی از آنها بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب نجس
اختیار کدام یک نماید میگوئیم این متصور بچند صورت میشود اول آنست
که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و نجس در آنصورت سجود
بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد
مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از ابریشم بوده باشد و هرگاه مختلف
در صنف بوده باشند مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از ابریشم
لکن نجس لباس ابریشم بوده باشد در اینصورت نیز سجده بر لباس قطن متعین است
واما هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد و طاهر لباس ابریشم در اینصورت
نیز ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد اگرچه ابریشم بوده باشد
وهرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا آن اشیاء
در موضع ~~محصورند یا غیر محصور~~ اما در موضع محصور مثل اینکه مجموع از اوطاقی نجس
شده باشد و متمکن از نماز در اوطاق دیگر بوده باشد یا یک اوطاق در میان پنج
اوطاق نجس بوده باشد و اوطاق نجس مشتبه نجس شده باشد غیر آن در اثنای
این صورت سجده در آن موضع جایز نیست بلکه لازم است که اتیان بنماز در موضع

دیگر نموده باشد
لازم است

پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم آنست که امر مردد بوده باشد
ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر
نیز ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس
در چنین صورت جایز نخواهد بود و هم چنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ
نجس و ثوب طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد سیم آنست که امر مردد بوده باشد
ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود
علیه مثل سجود بر ثوب نجس در اینصورت ظاهر این است که سجود بر نجس ما یصح السجود
علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر
باینکه مانعیت در اینجا از دو راه است یکی باعتبار ذات و دیگری
باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول منحصر است
باعتبار وصف چهارم آنست که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس
ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت اگرچه
مانعیت در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر این است
سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده
باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه امر مردد میشود ما بین سجود بر متنجس ما یصح
السجود علیه و سجود بر عین نجس البته سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین است
محصله در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر متنجس و عین نجاست
سجود بر متنجس است خواه متنجس ما یصح السجود علیه و هر صورت سجود بر عین نجاست
جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس
عدول از سجود بایما جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایما در مثل این صورت
ضعیف خواهد بود پنجم هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین
در اینصورت ظاهر این است که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس
العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بر آن جایز است در صورت عدم

تمکن از سجود ظاهر شد چنانکه دانسته شد کلامیکه در این مقام هست آنست
که آیا سجده بر متنجّس جایز است اگر چه نجاست متعدی نباشد بمصلی محتمل است و در این
مقام تفصیل داده شود ما بین نجسیکه معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن
اگر اوّل بوده باشد بی اشکال حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول بایماء و اگر ثانی
بوده باشد باز تفصیل داده شود ما بین کسیکه جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع
بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه جبهه او طاهر بوده باشد باز حکم شود
بتعین سجود بر آن متنجّس اگر چه موجب تعدی نجاست میشود بجبهه نظر بانکه
مفروض این است که جبهه نجس است و اصلی که منع کند از تزاید نجاست
در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگر چه محتمل است باز حکم
شود بتعین سجود نظر بانکه حرجی نیست مگر به تنجّس جبهه در اثنای صلوٰة
و دلیلیکه این حال مسوّغ عدول بوده باشد بایماء در نظر نیست متعین است
که تکلیف بنماز ثابت است و دلیل بر جواز عدول و سجود بایماء در این حالت
ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود اگر چه موجب نجاست جبهه شود
و در این صورت اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری بایماء و بدل سجود شاید
احوط بوده باشد و صلوٰة بایماء را مقدم بدارد و در صلوٰة با سجود در صورتیکه متمکن
از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را
مقدم دارد و بر نماز بایماء عجّل الله تعالی فرجه و به رفع الشبهات و حلّ المشکلات
بمحمد و آله سادات السادات **بحث یازدهم** در حکم اشتباه چیزیکه
سجده بر آن صحیح است بچیزیکه سجده بر آن صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود
مشتبه شود با لا یصح السجود علیه بجهت وصف مثل آنکه موضعی از زمین نجس شده
و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب در اینصورت
یا مضطر است موضع در آن مکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود
بر موضع دیگر نیست بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است

نظر بانکه

بحث یازدهم

نظر بانچه در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده باشد مگر سجده آن بر عرف
نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی
و این در صورتیکه متمکن از سجود بر ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است
و امّا هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست
نظر بانچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد نبوده باشد ما بین سجود بر
ثوب طاهر و با وجود آن سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه در نجس نیز در
موضع محصور حکم نجس دارد و امّا در مشتبه بمغصوب در اینصورت که محل کلام است
پس حکم بجواز سجود بر آن مشکل است بلکه حرجی نیست در چنین صورت ایماء متعین
بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست
یا آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور و امّا در موضع محصور مثل آنکه
یکموضع از اوطاق نجس شده باشد و متمکن از نماز در اوطاق دیگر بوده باشد
یک اوطاق در میان پنج اوطاق نجس بوده باشد و اوطاق نجس مشتبه شده
باشد بغیر آن و در امثال این صورت سجده در آن موضع جایز نیست پس
لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و مراد بمحصور در این
مقام آن است که در اجتناب سجود بر آن مشقّت نبوده باشد پس مراد بغیر محصور
در این مقام بمقتضای مقابله آن است که در اجتناب از آن صعوبتی بوده
باشد و معیار تحقق مشقّت و عدم آن رجوع اهل عرف است **در فضیلت**
اذان و اقامه است و در این چند بحث است **بحث اوّل**
در فضیلت آنهاست بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوٰة الله الملک
الغفار در فضیلت اذان بسیار است در این مقام اقتصار میشود بذکر قلیلی
از آن نظر بانکه اطلاع بر آن موجب رغبت انسان و باعث بلیّه ما غافلان
است پس میگوییم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و رقایق جناب امام جعفر
مرویست که آن بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیا و رسل صلوٰة الله علیه فرموده

در فضـ
در ا

هرکس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود
و از حدیث صحیح دیگر فهمیده میشود که هرگاه اذان و اقامه بگوئی این باعث این میشود
که دو صف از ملائکه در عقب او نماز میکنند و در حدیث وارد شده که امتداد
آن صف ملائکه از مشرق است تا مغرب و از سر مخزن اسرار ربانی جناب
رسالت پناهی صلعم روایت شده که آنحضرت فرموده کسیکه اذان بگوید و منظور او
آواز گفتن اذان بوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید
باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود و شفاعت میکند هزار گناهکار در بهشت
و همین که مؤذن تا مؤذن گوید اشهد ان لا اله الا الله و دعا و
استغفار میکند در حق او هفت هزار ملائکه و منبوسند چهل هزار ملائکه در نامه اعمال
او ثوابیکه مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله اخبار
در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در اینمقام
کافی است و ظاهر است اینمعنا در مؤذن است که با معرفت بوده باشد و معنی
اشهد ان لا اله الا الله این است که من شهادت میدهم که بجز کسیکه او را معبود
و مستحق پرستش بوده باشند منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق
عالم عز و شانه و ملتفت این شود که آن معبود چنین معبودیست که از جمله
آثار قدرت آن معبود منان است خلقت آسمان و زمین با عدم ماده
و مدت و انتفاء معادن و انتظار و دوران عالم بجا نه از اشغیه قاطبه جاده مخلوقات
فلیله مخلوق زدا و نیست از آن بحقیقت این اعتراف در قالب احوال منفک
نمیشود از وحشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذوالجلال
و مناسب بر مقام شهادت بر رسالت آن فخر موجودات آن است که ملتفت
در جلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس آن سید انبیا و رسل شده که بمرتبه جلالت
درجه که بشرافت رسالت از جناب حضرت العزة تعالی شانه مشرف شده
و از جانب خداوند جل جلاله در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات

و مبغوضات